

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سلسلہ مباحث امامت و مہدویت (۱۵)

# گفتن سان مہدویت

حضرت آیت اللہ العظمیٰ صافی کلیا یکانی رحمۃ اللہ علیہ

سرشناسه	: صافی گلپایگانی، لطف‌الله
عنوان و نام پدیدآور	: گفت‌مان مهدویت / لطف‌الله صافی گلپایگانی.
مشخصات نشر	: قم: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله‌العالی، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۱۹۱ص.
فروست	: سلسله مباحث امامت و مهدویت: ۱۵.
شابک	: ۲- ۹۰- ۵۱۰۵- ۶۰۰- ۹۷۸ : ۶۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتاب حاضر در سال‌های مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
یادداشت	: کتاب‌نامه.
موضوع	: مهدویت
موضوع	: امامت: شیعه امامیه -- عقاید
شناسه افزوده	: دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله‌العالی
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۳ ۷۱۳۴۷/ص۲۳/ BP ۲۲۴
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۵۵۰۳۶۴

## دفتر تنظیم و نشر آثار

### حضرت آیه الله العظمی صافی گلپایگانی رحمته

- نام کتاب: گفت‌مان مهدویت
- مؤلف: حضرت آیت‌الله العظمی لطف‌الله صافی گلپایگانی مدظله‌العالی
- چاپ هشتم (اول ناشر): رمضان المبارک ۱۴۳۵ / تابستان ۱۳۹۳
- شمارگان: ۳۰۰۰
- بها: ۶۰۰۰ تومان
- شابک: ۲- ۹۰- ۵۱۰۵- ۶۰۰- ۹۷۸
- سایت الکترونیک: [www.saafi.net](http://www.saafi.net)
- پست الکترونیک: [saafi@saafi.net](mailto:saafi@saafi.net)
- آدرس پستی: قم / انقلاب ۶ / پلاک ۱۸۱
- تلفن: ۳۷۷۲۳۳۸۰ (۰۲۵)

#### سوابق نشر این کتاب

۱. انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۷۷ش.
۲. انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۰ش.
۳. انتشارات انصاریان، ۱۳۸۰ش. (انگلیسی)
۴. انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۲ش.
۵. انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۵ش.
۶. انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۷ش.
۷. انتشارات انصاریان، ۱۳۹۰ش. (ترکی آذری)

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطالبی که خوانندگان محترم در این رساله مطالعه می‌فرمایند، توضیحاتی است درباره امامت و رهبری امت و اعتقاد به مهدویت و ظهور حضرت مهدی صاحب‌الامر - ارواح العالمین له الفداء - که به صورت پرسش و پاسخ تقدیم می‌شود.

امید است در آستان فرشته دربان آن قطب جهان و ولیّ دوران و کشف امان و صاحب عصر و زمان عجله به عنوان ران ملخی از مور بسیار ضعیف و ناتوان و نیازمند به عنایات آن رهبر خوبان، به شرف قبول نایل آید.

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ  
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ  
لطف الله صافی



## فهرست مطالب

### بخش اول: تشیع

- پرسش اول: عدم تأثیر عوامل تاریخی در پیدایش تشیع ..... ۱۳
- الف. پی‌ریزی و شکل‌گیری تشیع در عصر رسالت ..... ۱۳
- ب. مبدأ طرح مسئله خلافت ..... ۱۷
- ج. تسنن و اصطلاح فرقه‌ای آن (در برابر تشیع) بعد از عصر رسالت ..... ۲۱
- د. عامل تقسیم مسلمانان به دو گروه شیعه و سنی ..... ۲۵
- ه. اساس مذهبی حمایت از رهبری اهل بیت علیهم‌السلام ..... ۳۳
- پرسش دوم: شیعه و قیام مسلحانه ..... ۳۴
- پرسش سوم: امام صادق علیه‌السلام و مذهب تشیع ..... ۴۱
- پرسش چهارم: مذهب شیعه پیش از امام صادق علیه‌السلام ..... ۴۳
- پرسش پنجم: علمی بودن ایدئولوژی شیعه ..... ۴۵
- پرسش ششم: موضع شیعه در برابر زمامداران غاصب ..... ۵۱
- پرسش هفتم: تهمت غلو به شیعه ..... ۵۴
- پرسش هشتم: ارتباط شیعه با معتزله ..... ۶۰

## بخش دوم: امامت

- ۶۵..... پرسش نهم: سرگزینش امامان علیهم‌السلام
- ۷۴..... پرسش دهم: علم خدا و علم غیب معصومین علیهم‌السلام
- ۷۶..... پرسش یازدهم: جلوۀ عملکردهای ائمه علیهم‌السلام
- ۸۰..... پرسش دوازدهم: قلمرو رهبری امام
- ۸۶..... پرسش سیزدهم: تعداد امامان شیعه
- ۹۰..... پرسش چهاردهم: اصالت عقل یا سمع در تشخیص امام علیه‌السلام

## بخش سوم: مهدویت

- ۹۷ پرسش پانزدهم: منبع اصلی اعتقاد به اصل امامت و ایمان به ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام
- ۱۰۲..... پرسش شانزدهم: قرآن و مهدویت
- ۱۰۷..... پرسش هفدهم: عقیده به ظهور مهدی و منجی و پیدایش متمدنیان
- ۱۰۹..... پرسش هجدهم: تأثیر عوامل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در تفکرات دینی
- ۱۱۴..... پرسش نوزدهم: مهدی به مفهوم و اصطلاح خاص
- ۱۱۸..... پرسش بیستم: اختلاف در تاریخ ولادت حضرت مهدی علیه‌السلام
- پرسش بیست و یکم: اتفاق نظر شیعه در امامت حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه‌السلام
- ۱۲۰.....
- ۱۲۳..... پرسش بیست و دوم: القاب امام دوازدهم علیه‌السلام
- ۱۲۵..... پرسش بیست و سوم: لقب القائم
- ۱۳۸..... پرسش بیست و چهارم: دو نوع غیبت
- ۱۴۲..... پرسش بیست و پنجم: تولّد معجزه‌آسای امام زمان علیه‌السلام
- ۱۴۴..... پرسش بیست و ششم: فلسفه تأخیر ظهور یا فراهم بودن شرایط
- ۱۴۷..... پرسش بیست و هفتم: مدّت زمان غیبت و امتحانات سخت و دشوار
- ۱۵۳..... پرسش بیست و هشتم: قاعده لطف و امامت امام غایب



- پرسش بیست و نهم: مسئله بداء و حدیث ابی حمزه ..... ۱۵۷
- پرسش سی ام: عقیده به رجعت در ارتباط با اعتقاد به مهدویت ..... ۱۷۶
- کتاب نامه ..... ۱۸۱
- آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف در یک نگاه . ۱۸۹



بخش اول:



تشیع





## عدم تأثیر عوامل تاریخی در پیدایش تشیع

آیا عوامل تاریخی در پیدایش تشیع مؤثر بوده است؟ یا  
این آیین یک برنامه اعتقادی است که از آیات قرآن و  
فرمایشات صریح رسول خدا ﷺ استفاده شده است؟

پاسخ:

در اینجا برای روشن شدن موضوع و اینکه در پیدایش شیعه و اعتقاد به وجود امام منجی عجل الله فرجه، حوادث و علل تاریخی هیچ نقشی نداشته‌اند و تمامی اعتقادات شیعه یک برنامه تمام‌عیار اسلامی است که از همان منابع و مأخذی که سایر معتقدات مسلمانان از مبدأ تا معاد استفاده می‌شوند، اخذ شده‌اند، به توضیح چند مطلب می‌پردازیم:

### الف - پی‌ریزی و شکل‌گیری تشیع در عصر رسالت

برطبق دلایل محکم تاریخی و احادیث متواتر، پی‌ریزی و شکل‌گیری تشیع در همان عصر رسالت انجام گرفته است و از سال‌های آغاز دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله این کار شروع شده و از طریق طرح

حدیث ثقلین و ابلاغ رسمی و همگانی آن در جریان غدیر خم و... پایان یافته است.

البته رسول خدا ﷺ در آن بیماری که منجر به رحلتشان شد، می‌خواستند که این مطلب به صورت کتبی هم نوشته شود که به شهادت ادله محکم تاریخی و روایات معتبر با منع عمر و بی‌ادبی‌ای که به پیامبر خدا شد آن حضرت را از نوشتن آن باز داشتند.<sup>۱</sup>

اصول اعتقادی شیعه در جای‌جای رهنمودهای پیامبر ﷺ مورد اشاره قرار گرفته است، به‌عنوان مثال رهبری امت اسلام بارها در فرصت‌های مناسب در سخنان حضرت رسول اکرم ﷺ به چشم می‌خورد و اهمیت مسئله امامت به اندازه‌ای در فرمایشات آن حضرت مورد تأکید واقع شده است که حتی در ضمن یک روایت معروف و بلکه متواتر فرموده‌اند:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً  
جَاهِلِيَّةً»؛<sup>۲</sup>

«کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است».

۱. بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۱۲۷ - ۱۳۸؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۵، ص ۷۶، و دیگر منابع معتبر شیعه و اهل سنت.

۲. صدوق، کمال‌الدین، ص ۴۰۴؛ خزاز قمی، کفایة‌الاثیر، ص ۲۹۶؛ محدث نوری، کشف‌الاستار، ص ۷۸-۷۹.

مرگ در حال جهل به امام علیه السلام با مردن در دوره جاهلیت برابر و بلکه عین آن شمرده شده است.

و یا اینکه شرایط امام چیست؟ و امام از چه طایفه‌ای است؟ و اینکه عدد ائمه علیهم السلام دوازده نفرند، همه برحسب روایات متواتر از طرف شخص پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده است.

همچنین صفات علمی و روحی امام علیه السلام و اینکه باید اعلم و اکمل از همه باشد و نیز این مطلب که جانشینی پیامبر و امامت امت بعد از آن حضرت یک منصب الهی است که مثل اصل رسالت از سوی خدا برگزیده می‌شود و بسیاری امور دیگر که در قرآن و مصادر روایی مطرح شده است.

فکر شیعی در همان سال‌های اوّل ظهور اسلام بر اساس متون اصلی اسلام پی‌ریزی شده است، ولی در آن عصر در برابر تفکر شیعی فکر مخالفی - که مدت‌ها بعد با عنوان فکر سنی نامیده شد - قرار نگرفته بود و اسلام و مسلمانان به دو شعبه تقسیم نشده بودند. زیرا افرادی که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله فکر مخالف را - که موجب انشعاب در صفوف مسلمین شد - مطرح کردند، در حیات آن حضرت به‌طور علنی در برابر اسلام ناب - که بعدها به نام اسلام شیعی معروف شد - نمی‌توانستند موضع‌گیری نمایند.

این انشعاب به‌طور رسمی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله با اجتماع عده‌ای در سقیفه و تعیین جانشین برای پیامبر صلی الله علیه و آله خودنمایی کرد.

باید اضافه کنیم که برطبق رهنمودهای ارائه شده در قرآن کریم یک مرجع و منبع معتبر به منظور تفسیر و تنظیم و تشریح عقاید در اسلام پیش‌بینی شده و در آیات متعدّد از جمله در سوره نساء به آن تصریح شده است:

﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ  
الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾<sup>۱</sup>

«و درحالی که اگر آن را به پیامبر و پیشوایان بازگردانند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد».

از این آیه اصل اختصاص رهبری به رسول و اولی‌الأمر که همان امامان معصوم‌اند استفاده می‌شود.

برحسب احادیث متواتر، پیامبر ﷺ این مرجع صالح را که همان عترت آن حضرت و ائمه اهل‌بیت علیهم‌السلام هستند به‌صراحت معرفی کردند و فرمودند: آنها با قرآن و قرآن با آنهاست و از هم جدا نخواهند شد.<sup>۲</sup>

و حتّی در ضمن یک حدیث اضافه کردند:

﴿فَإِنَّ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُولًا يَنْفُونَ  
عَنْهُ تَحْرِيفَ الْعَالِينَ وَأَنْتِهَالَ الْمُبْطِلِينَ﴾<sup>۳</sup>

۱. نساء، ۸۳.

۲. صفار، بصائرالدرجات، ص ۳۰-۳۱؛ صدوق، الامالی، ص ۵۰۰، ۶۱۶؛ همو، کمال‌الدین، ص ۲۳۴-۲۴۰.

۳. صفار، بصائرالدرجات، ص ۳۰-۳۱؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۲؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۲.



«در میان ما اهل بیت، در هر نسلی، کسانی هستند که در دین استوارند و هر گونه تحریف و غلوکنندگان و فتنه اهل باطل را، از دین دور می کنند».

## ب. مبدأ طرح مسئله خلافت

مسئله «رهبری امت در دوره بعد از رسول خدا ﷺ» از همان آغاز بعثت و نزول وحی، کم و بیش مورد توجه بوده است و حتی داستان آن شخص که ایمان آوردن به آن حضرت را مشروط به این کرد که بعد از آن حضرت رهبری با او باشد، ولی حضرت نپذیرفتند مشهور است.<sup>۱</sup> اصل دیدگاه شیعه در مورد جانشینی پیامبر ﷺ مطلبی است که در زمان آن حضرت به دستور خدا و به وسیله شخص پیامبر ﷺ به همه مردم اعلام شد و در آن زمان کسی با آن مخالف نکرد، بلکه همه مردم حتی کسانی که بعدها جریان سقیفه را به وجود آوردند، شادی کردند و ضمن بیعت آن را تبریک گفتند، اما توطئه ها و نقشه کشی های سری را از همان لحظه شروع کردند و تا آنجا پیش رفتند که می خواستند پیامبر ﷺ را ترور کنند.

بعد از پیامبر ﷺ مسئله به صورت بحرانی متجلی شد و مخالفان با شدت و قساوت فوق العاده به اسم مصلحت وارد عمل شدند و با

---

۱. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۲۸۹؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۸۴؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۲۸۶؛ ابن کثیر، البدایة و النهایه، ج ۳، ص ۱۷۱؛ همو، السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۵۷ - ۱۵۸.

تهدید و جوّسازي، فضايي را به وجود آوردند که در نهايت با برنامه‌اي که پيامبر ﷺ اعلام کرده بودند، مخالفت نمودند تا آن‌جا که نسبت به مقام قدّس حضرت زهرا عليها السلام مرتکب اهانت و جسارت شدند و سير تاريخ مسلمانان را از مسيري که پيامبر ﷺ معيّن کرده بود، منحرف نمودند.

با خشونت بي اندازه‌اي که نشان دادند، حتّي حرمت يگانه فرزند پيامبر را هتک نمودند؛ البتّه در سال‌هاي اوّل دو تفکر شيعي و سني با تدبيري که اميرالمؤمنين علي عليه السلام در پيش گرفتند، به‌طور شديد و علني رودررو قرار نگرفت و فقط مسئله در اذهان آنان که به مشروعيت حکومت مي‌انديشيدند باقي بود و سايرين هم که بي تفاوت يا وابسته به حزب حاکم بودند، بحثي از آن به ميان نمي‌آوردند و چه بسا که آن را پايان يافته مي‌شمردند ولي افرادي مثل عمر بن خطاب متوجه بودند که باوجود آن برنامه‌هاي اعلام شده از سوي پيامبر ﷺ، عمل‌شان همواره از لحاظ مشروعيت، مورد سئوال قرار خواهد گرفت، لذا با اعمال سياست‌هاي خاصّي از بازگشت مردم به آن تفکر اصيل اسلامي جلوگيري مي‌کردند و به همين علت بود که تا حدود يک قرن و نيم روايت حدِيث از پيغمبر ﷺ را ممنوع کردند و چون عمر مي‌دانست پس از او اگر براي کنارزدن علي عليه السلام چاره‌اي نينديشد حتماً او روي کار خواهد آمد، نقشه تازه‌اي کشيد.

او می‌دانست اگر آن وصیت را - که معلوم نشد واقعی است یا عثمان در وصیت‌نامه نوشت - به ابوبکر نسبت ندهد بعد از مرگ عمر تفکر شیعی به صورت شدیدتر دوباره مطرح و نقشه‌های آنها نقش بر آب خواهد شد.

از این رو مسئله شورای شش نفری را طراحی کرد و طوری برنامه آن را تعیین نمود که امیرالمؤمنین علیه السلام باز هم خانه‌نشین شود. باین حال در اینجا نیز برنامه تعیین شده از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله در خاطره‌ها تجدید شد و بالاخره در اواخر دوره عثمان که مظالم وی موجب خشم و نفرت عموم، نسبت به او شد و مسلمانان را به قیام علیه او برانگیخت. به این ترتیب، بار دیگر مسئله جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله از نو مطرح گردید و بسیاری از صحابه به همان دستور اصلی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بازگشتند و علی علیه السلام را جانشین به حق پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام کردند و اطاعت و جهاد در تحت فرمان او را بالاترین عبادات دانستند.

بنابراین عقیده شیعه درباره جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ‌گاه به فراموشی سپرده نشد و قلب مردم همیشه از تعلق خاطر به اهل بیت علیهم السلام و اینکه آنها مظلوم واقع شده‌اند و حقیقتان غصب شده است، خالی نبود و گفته‌های شخصیت‌ها و شعر شعرائی چون فرزدق در برابر هشام،<sup>۱</sup>

---

۱. مفید، الاختصاص، ص ۱۹۱ - ۱۹۳؛ قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۲۰۰ - ۲۰۱؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۰۶ - ۳۰۸؛ ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۹، ص ۱۲۶ - ۱۲۸.

مطرح بودن این دیدگاه شیعی را آشکار می‌سازد و حتی فردی مثل موسی بن نصیر - حاکم آفریقا که غلام او طارق، اسپانیا را فتح کرد - باینکه جزو کارگزاران حکومت بنی‌امیه بود از طرفداران تفکر شیعه است و سرانجام با آن همه خدماتی که از او صادر شد، به همین خاطر اموالش مصادره شد و از کار برکنار گردید.<sup>۱</sup>

حتی کار به آنجا منجر شد که این دیدگاه در خاندان معاویه و یزید نفوذ کرد و پسر یزید بن معاویه به‌طور رسمی، جد و پدرش را محکوم و به حق حضرت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام اعتراف کرد<sup>۲</sup> و در دوره بنی‌عباس هم مسئله به همین وضع بود.

حقانیت تفکر شیعی و اصالت آن، اگرچه از نظر سیاست حکومتی نمی‌بایست مطرح شود و پیروان این تفکر نباید مسئولیت‌های دولتی داشته باشند، ولی کار به آنجا رسید که خود حکام ظالم و غاصب بنی‌عباس مثل منصور و هارون و مأمون، متوجه حقانیت این تفکر شیعی شدند، هرچند در عمل آن را سرکوب می‌کردند.

«منتصر» و برخی دیگر از حاکمان بنی‌عباس در نتیجه گسترش تفکر شیعه در زمینه جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله به این دیدگاه تمایل پیدا کردند و

۱. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسیاسة، ج ۲، ص ۱۰۵-۱۰۹؛ ابن اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۵۶۶؛ شوشتری، قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۳۰۱.

۲. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسیاسة، ج ۲، ص ۱۰؛ قمی، الاربعین، ص ۵۰۲-۵۰۳؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج ۳، ص ۳۶.

حتی گفته‌اند «ناصر» که در زمان وی سرداب غیبت در سامرا بازسازی شد، خود را شیعه معرفی کرد و نقل می‌کنند که خود را نایب حضرت امام دوازدهم حضرت مهدی عجله الله تعالی فرجه می‌دانست.

از مجموعه این مطالب معلوم می‌شود، اسلام راستین که همان تفکر شیعی و اسلام مطرح در عصر رسالت است، در طول این چهارده قرن مطرح بوده است و تاریخ در به وجود آمدن این دیدگاه هیچ دخالتی نداشته است؛ بلکه وجود این دیدگاه در پیداشدن حرکت‌ها و نهضت‌ها و قیام‌ها و حوادث بزرگ مؤثر بوده است و به‌عکس آنچه برخی افراد بسیار ساده و کم‌اطلاع فکر می‌کنند باید گفت: حکومت شیعی در مصر، آفریقا و دیالمه در ایران و عراق و بالاخره قیام صفویه، همه حوادثی بودند که دیدگاه شیعی آنها را به وجود آورد و گرنه آنها در به وجود آمدن این دیدگاه هیچ نقشی نداشته‌اند.

### ج. تسنن و اصطلاح فرقه‌ای آن (در برابر تشیع) بعد از عصر رسالت

این تحلیل که تشیع هم مانند تسنن از آغاز شکل سیاسی داشته و به تدریج پشتوانه مذهبی یافته است صحیح نیست. مخالفت با جانشین اعلام‌شده از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله جنبه سیاسی داشت و همان سیاست موجب انشعاب و اختلاف شد و نظر جدیدی را در برابر اعتقاد به امامت به وجود آورد و باعث شد که پیروان اسلام اصیل و ناب به صورت یک فرقه و با نام شیعه، جهت‌گیری سیاسی داشته باشند.

ولی سیاستی را که شیعه پس از این جریان به‌عنوان یک گروه سیاسی دنبال کرد بر اساس تعالیم واقعی اسلام بود و پیش از آنکه رنگ سیاسی بگیرد یک اصل عقیدتی و دینی بود و عقیده‌ای بود که سیاست را نیز فرا گرفته بود.

از این رو سیاستمداران با این عقیده مخالفت می‌کردند و کوشش می‌کردند که در برابر آن یک فرقه و جریان فکری تازه‌ای مطرح کنند و از این طریق به سیاستی که خلافت را از مسیر تعیین شده منحرف ساخت با صرف مخارج بسیاری و تطمیع و تهدید و ارباب، در دوره‌های بعد شکل مذهبی دادند.

البته این جریان صرفاً خواهان در دست داشتن مدیریت جامعه بود و اگر در دیدگاه شیعه این جنبه را نمی‌دیدند با آن معارضه نمی‌نمودند و در برابر آن فرقه‌ای به نام اهل سنت راه نمی‌انداختند. بنابراین سیاست، عامل مخالفت با تشیع و برنامه اعلام شده از سوی پیامبر ﷺ گردید و در آغاز سردمداران این سیاست بدون اینکه تفکر روشنی ارائه دهند در آن وضع آشفته دست به کار شدند.

عوامل زیادی - که عمده آن ملاحظه خطر نابودی اسلام از درگیری مسلحانه داخلی بود - رقبای مذهبی سیاسی آنها را از دست به شمشیر بردن باز می‌داشت، این کار رهبران مخالف تفکر شیعی را در به دست گرفتن زمام امور یاری داد.

با اینکه آنها تفکر ثابتی که در عمل از آن پیروی کنند نداشتند و اصل بیعت و گزینش مردم را هم هیچ‌گاه محترم نشمردند پایه حکومت آنها زور و ارباب بود.

بعد از ماجرای سقیفه که سبب روی کار آمدن ابوبکر شد، عمر با خشونت و غلظت خاصی که داشت شمشیر کشیده در کوچه‌ها می‌گشت و مردم را به بیعت با ابوبکر مجبور می‌نمود و کار این اجبار تا آنجا رسید که از علی علیه السلام نیز خواهان بیعت شدند و آن حضرت را نیز برای بیعت گرفتن - پس از جسارت‌های ناگفتنی به حضرت زهرا علیها السلام و هتک حرمت خانه او - با زور به مسجد بردند.

حکومت خود عمر - که برطبق ادعای خودشان، به وصیت ابوبکر شکل گرفت - چنین بود که گفتند وقتی ابوبکر در حال جان‌دادن بود - گاهی از هوش می‌رفت و گاهی به هوش می‌آمد - در صدد وصیت کردن برآمد و در این حال وی بی‌آنکه حاکم بعد از خود را معرفی نماید عثمان اسم عمر را در وصیت‌نامه نوشت. وقتی ابوبکر به هوش آمد آن را تأیید کرد!<sup>۱</sup>

هرچه بود آیا اصلاً وصیت در میان بود یا نه؟ در هر حال عمر روی کار آمد و کسی هم در اینجا به ابوبکر نگفت: «غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجْعُ»؛<sup>۲</sup> به

۱. ابن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۷؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۴۲۵ - ۴۲۷.

۲. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۵.

گفته این مریض که هوشش را از دست داده است اعتباری نیست؛ اما به همین بهانه پیامبر ﷺ را از نوشتن وصیت منع کردند! در هر حال با تعیین ابوبکر، عمر زمام امور را به دست گرفت و خود او برای بعد از خودش شورای شش نفری معین کرد.

پس معلوم شد که هیچ تفکر منسجمی که بر پایه حق مردم در گزینش مبتنی باشد در کار نبوده است ولی وقتی عثمان کشته شد، مسلمانان به در خانه حضرت علی رضی الله عنه هجوم آوردند - اگرچه او از نظر شیعه جانشین به حق پیامبر صلی الله علیه و آله بود - همه با او بیعت کردند. بعدها اگرچه مخالفین تفکر شیعی در کتاب های خود کوشیدند مبنایی شرعی برای حکومت بیابند و بیعت عامه یا اهل حل و عقد و حرف های متناقض دیگر و حتی غلبه و زور را به عنوان مبنا مطرح کنند، ولی درحقیقت غیر از زور چیز دیگری معیار نبود و به گونه ای عمل کردند که مردم غیر از بیعت با ولیعهدی که خلیفه معین کرده بود چاره ای نداشتند.

بنابراین مخالفان شیعه، در حکومت هیچ برنامه کلی نداشتند و حتی در دوره معاصر یکی از بزرگترین پژوهشگران آنها که این حقیقت را دریافته است می گوید:

اصلاً اسلام در سیاست تعیین حاکم، روش خاصی را پیش بینی



نکرده است و به هر صورت که خود مردم تعیین کنند همان صورت، حکم قانونی پیدا می‌کند و جاری می‌شود.

#### د. عامل تقسیم مسلمانان به دو گروه شیعه و سنی

حقیقت این است که عامل اصلی آن تقسیم، حبّ جاه و ریاست بود. برخی دیدند با وضعی که پیش آمده آنها در رهبری آینده، سهمی ندارند لذا از همان عصر پیامبر ﷺ به دسته‌بندی‌ها روی آوردند و از طریق طرح نقشه‌هایی وارد میدان شدند و از جمله نقشه‌های مهم آنها این بود که یک جریان فکری جدیدی را در مقابل دیدگاه پیامبر اسلام ﷺ طرح و سپس تبلیغ کردند و شعار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» سر دادند تا از اعتبار نصوص موجود درباره اصل امامت بکاهند و در نهایت آن را بی اعتبار معرفی نمایند، به همین سبب وقتی پیامبر ﷺ خواست وصیت خود را بنویسد، چون می‌دانستند که این وصیت کتبی موجب تقویت وصیت‌های شفاهی است، به شدت مانع شدند و عمر به تعبیری که اهل سنت هم آن را نقل کرده‌اند گفت:

عَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجْعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ! حَسْبُنَا  
كِتَابُ اللَّهِ!

این سخنان را پیامبر از شدت درد و غلبه مرض می‌گوید! کتاب خدا برای ما کافی است.

بنا به نقل بعضی دیگر، او گفت:

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ<sup>۱</sup>

پیامبر هذیان می گوید - نعوذ بالله - .

در هر صورت وی مانع شد و گفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»؛ یعنی ما به وصیت پیامبر ﷺ و تصریحات او نیازی نداریم.

لقب شیعه به پیروان حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام در همان عصر، توسط شخص پیامبر ﷺ داده شد. پیامبر ﷺ پیروان مخلص او را شیعه نامید، ولی این کار موجب تقسیم مسلمانان به دو گروه نشد. اگرچه افرادی چون سلمان و ابوذر و مقداد و... در همان عصر به حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام اعتقاد خاص داشتند و در مقابل هم، مخالفین هنوز گروه مستقلی نبودند و این رهنمودهای پیامبر ﷺ درباره اصل امامت به این معنا بود که همگان از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام پیروی نمایند.

اما مخالفت با این دستور بعد از رحلت پیامبر ﷺ علنی شد و مسئله حب ریاست و حکومت بر مردم - همان چیزی که برخی آرزومند آن بودند - موجب شد عده‌ای علی‌رغم تصریح پیامبر ﷺ به جانشینی علی عَلَيْهِ السَّلَام با آن به مخالفت برخاستند و در جمعیت مسلمانان تفرقه ایجاد کردند.

۱. اربلی، کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۴۷؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۵۳۵.

اگر بخواهیم پرده‌پوشی کنیم و برای این تقسیم توجیه دیگری هرچند غیرواقعی ارائه کنیم، باید بگوییم این تفرقه از آنجا شروع شد که جمعی از مسلمانان به خاطر ضعف ایمانی که داشتند، اصالت گفته‌ها و راهنمایی‌های پیامبر ﷺ را در حدّ وحی معتبر نمی‌دانستند و گمان می‌کردند کتاب خدا برای هدایت مردم کافی است و نیازی به گفته‌های پیامبر ﷺ نیست. مثل اینکه خود را با پیامبر ﷺ در درک مبانی و مقاصد قرآن هم‌ردیف می‌دیدند.

بنابراین تابع برنامه و راهی که او تعیین فرموده بود، نشدند و نظر شخصی و مصلحت و مفسده‌ای را که خود درک می‌کردند، بر دستورهای پیامبر ﷺ مقدم داشتند و یا اینکه برخی از دستورهای آن حضرت را حکومتی و مربوط به مدیریت جامعه قلمداد کردند و آنها را به مقتضای شرایط تغییرپذیر دانستند.

آنها مسئله خلافت را هم از همین امور فرض می‌کردند و معتقد بودند هرچند پیامبر ﷺ جانشین خود را منصوب نموده باشد چون سخن و عمل آن حضرت - به زعم آنها - به اندازه وحی اعتبار ندارد، در نتیجه مخالفت با آن جایز است و از همین رو بعد از رحلت آن حضرت این افراد دستور پیامبر ﷺ را ناشنیده گرفتند و آن را کنار گذاردند و باین‌بهانه‌گیری‌های نادرست خلافت را از مسیری که معین شده بود خارج کردند.

اینها اگرچه برای مدیریت جامعه در آن شرایط، نظام فکری درستی که خلافت بر آن استوار شود در دست نداشتند، با این همه اصرار می کردند که شخصی که برگزیده پیامبر ﷺ است نباید یا مصلحت نیست عهده دار مدیریت جامعه باشد و این در حالی بود که آنها در بعضی مسائل برای اجرای دستور دیگری از پیامبر ﷺ پافشاری می کردند ولی در این مسئله به عکس عمل کردند، همان طور که وقتی پیامبر ﷺ «اسامه» را به عنوان امیر لشکر معرفی کرد آنها وی را در امارتش باقی نگذاشتند. در هر صورت آنها برای خود این حق را قائل بودند که در دستورهای پیامبر ﷺ تصرف نمایند و هر تغییر و تبدیلی را که به گمان خود لازم می دانند انجام دهند و به عذرهای بدتر از گناه متوسل شوند.

در برابر اینها حضرت علی رضی الله عنه و تنی چند از پیروان ایشان بودند که معتقد به حقانیت تعالیم و دستورهای پیامبر ﷺ بودند و می گفتند: کلام پیامبر ﷺ حکم وحی را دارد بلکه خود وحی است چرا که قرآن در این باره می فرماید:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾<sup>۱</sup>

«و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید! آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!».

و مقصود از:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾<sup>۱</sup>؛

«آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید - و اجرا کنید - و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید».

امرونی‌های آن حضرت است که باید بی‌کم‌وکاست اجرا گردد و ما هرگز از ارشادات و تعالیم پیامبر ﷺ بی‌نیاز نیستیم و دین اسلام از هر جهت جامع و کامل است و نقص و کمبود در آن متصور نیست. در اصطلاح به این گروه اهل نصّ می‌گویند. اینها می‌گفتند: باب تأویل و توجیه در این احادیث بسته است و خلافت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به امر خدا از طریق وحی آیه:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾<sup>۲</sup>؛  
«ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً - به مردم - برسان!».

به پیامبر ابلاغ شده است.

در حال مسلمانان این گونه به دو دسته تقسیم شدند و حقیقت آن است که به کار بردن تعبیر «اهل سنت» در مورد آن گروهی که سنت را ردّ

۱. حشر، ۷.

۲. مائده، ۶۷.

و در آن تصرّف و تأویل می‌کنند صحیح نیست؛ بلکه سزاوار به این عنوان همان کسانی هستند که به قرآن و سنت پیامبر ﷺ پایبند بوده و هستند.

درضمن منظور کسانی که با تمسّک به جمله: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» مسلمانان را به دو دسته تقسیم کردند، این است که اصل موضوع رسالت پیامبر ﷺ همان کتاب‌الله است و نیازی به سنت پیامبر نیست! هرچند این دسته با طرز فکری که داشتند با دستور صریح پیامبر ﷺ درباره حضرت علی علیه السلام مخالفت کردند ولی بعد از آنکه حضرت علی علیه السلام را خانه‌نشین نمودند در موارد زیادی به سنت پیامبر ﷺ بازگشتند. چون دیدند این مبنای فکری غلط آنها پیش نمی‌رود با سردادن شعار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» نمی‌توان احکام مورد نیاز را به دست آورد و مشکلات جامعه را حل کرد.

البته مخالفان تفکر شیعی از این شعار بهره کافی بردند و گروه زیادی را که اغلب عامی و ناآگاه بودند فریب دادند و پیامبر ﷺ را از نوشتن وصیت بازداشتند، آنهایی را که می‌گفتند باید دستور پیامبر ﷺ را درباره خلافت حضرت علی علیه السلام محترم شمرد با این بهانه کنار گذاشتند و اصل را بر این گذاردند که فقط قرآن محور است. هدف آنها این بود که سخن از «حدیث غدیر» و «یوم‌الدار» و احادیث دیگر پیش نیاید و بعدها که دیدند بدون احادیث نمی‌توانند امور را اداره کنند به اجتهاد در برابر احادیث دست زدند، در احکام خدا تصرّف

نمودند و به تأویل و توجیه و عمل به قیاس روی آوردند و بسیاری از نصوص را مورد تردید قرار دادند.

پیدایش مذهب تشیع همچون پیدایش اصل اسلام به حوادث تاریخی ارتباط ندارد. البته حوادث در موضع گیری‌های سیاسی افراد و وقوع بعضی رویدادها مؤثر بوده و هست اما در همه امور علت اصلی نیست، به عنوان مثال: از جمله اسباب و حکمت‌های غیبت امام زمان علیه السلام - به دلالت بعضی از اخبار - این بوده است که به بیعت با حاکمان ستمگر مبتلا نشود<sup>۱</sup> و...، اما وجود آن حضرت و اصل غیبت ایشان بر طبق احادیث متواتر یک امر محقق الوقوع بوده که برنامه آن از پیش معین شده بود و طبق آن پیش آمده است. نه اینکه مسئله امامت به تدریج در طول زمان پیش آمده است و سیر تاریخ ضرورت آن را لازم گرفته است.

از بررسی‌های تاریخی به روشنی معلوم می‌شود که این جریان فکری اهل سنت درباره خلافت است که در نتیجه یک سلسله علل تاریخی به وجود آمده است و گرنه تفکر شیعی درباره اصل امامت همان‌گونه که بارها بیان شد از همان آغاز بعثت در نتیجه دستور خدا و رهنمودهای روشن پیامبر صلی الله علیه و آله پایه‌ریزی شده است.

---

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۱۷۶، ۱۹۶، ۳۴۸؛ صدوق، کمال‌الدین، ص ۳۰۳، ۳۱۶، ۳۲۳، ۴۷۹ - ۴۸۰، ۴۸۵؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲۶۲؛ طوسی، الغیبه، ص ۲۹۲؛ صافی گلپایگانی، منتخب‌الانتر، ج ۲، ص ۲۹۵ - ۲۹۶.

بنابراین، این تفکر شیعی بود که تاریخ‌ساز شد نه اینکه تاریخ آن را ساخته است.

مخالفین تفکر شیعی می‌گویند: در این باره رهنمودی از پیامبر ﷺ در کار نبود، لذا پس از رحلت پیامبر ﷺ نگرانی و تشویشی که مسلمانان را فرا گرفت موجب شد که آنها شخصی را به‌عنوان خلیفه تعیین کنند و این کار در سقیفه پس از بحث و کنکاش‌های زیادی انجام گرفت که نتیجه آن این شد که ابوبکر به جانشینی پیامبر ﷺ انتخاب شد و پس از آن ابوبکر هم برای جلوگیری از وقایع ناگوار و هرج‌ومرج در جامعه، عمر را به جانشینی خود تعیین کرد و عمر هم یک شورای شش نفری را برای بعد از خود تعیین نمود! که در این باره تصمیم بگیرد.

همه این رویدادها علل خاصی داشت که اغراض سیاسی در رأس آنها بود. گرچه طرفداران این دیدگاه سعی دارند این رخداد مهم تاریخی را طبیعی جلوه دهند، ولی واقعیت‌ها در طبیعی بودن این حرکت خدشه وارد می‌سازد و در مقابل دیدگاه شیعه درباره امامت را به طرق مختلف مورد تأیید قرار می‌دهد.

### هـ. اساس مذهبی حمایت از رهبری اهل بیت ﷺ

پشتیبانی از رهبری اهل بیت ﷺ از ابتدای امر بر اساس تعالیم اسلامی انجام می‌گرفت. کسانی که با سقیفه و جانشینی ابوبکر مخالفت



می کردند، انگیزه‌ای غیر از انجام تکلیف دینی و پاسداری از تعالیم و رهنمودهای پیامبر ﷺ نداشتند.

مراجعه به کتاب‌هایی چون *اصل الشیعة و اصولها*، *تاریخ الشیعة* و *الشیعة فی التاریخ* و ده‌ها کتاب دیگر از شیعه و سنی، حداقل این مطلب را اثبات می‌نماید که گرایش به تشیع از اول فقط یک انگیزه مذهبی داشته است.

خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در *نهج البلاغه* این را تأیید می‌کند که جایگاه واقعی اهل بیت علیهم السلام همانا رهبری مادی معنوی و مذهبی مردم بوده است که حکومت از فروع آن به شمار می‌آید.



## شیعه و قیام مسلحانه

آیا از جمله شرط‌های امامت امام، قیام مسلحانه است؟ و آیا قیام مسلحانه به‌طور مطلق و در هر شرایطی جزء برنامه‌های شیعه است؟ یعنی شیعه باید همواره در حال نبرد مسلحانه با نظام‌های ستمگر حاکم باشد؟ یا اینکه در این موضوع نیز همان شرایطی که در امر به معروف و نهی از منکر مطرح است مورد نظر می‌باشد؟ و دیگر اینکه در قیام‌های مسلحانه علیه حکومت بنی‌امیه، شیعه چه نقشی داشته است؟

پاسخ:

شیعه در برنامه جهاد با کفار غیر از برنامه اسلام که در کتاب‌های فقه مشروحاً بیان شده، برنامه دیگر ندارد که بسیاری از فقها شرط و جوب آن را حضور امام و دعوت او به جهاد می‌دانند.

ولی در دفاع از کیان اسلام، نوامیس مسلمین و دفع هجوم دشمنان از حدود و ثغور اسلامی خواه این فیزیکی باشد یا فرهنگی و یا اقتصادی، یک تکلیف واجب همگانی است و حتی به‌حکم آیه شریفه:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ

الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾؛<sup>۱</sup>

«و هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها - دشمنان - آماده سازید! و همچنین اسب‌های ورزیده - برای میدان نبرد - تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید!».

آمادگی برای حفظ و حراست از مرزهای فیزیکی و فرهنگی یک تکلیف واجب الهی است. منتهی در جبهه جنگ و نبرد فیزیکی از طریق تهیه اسلحه نظامی و در جبهه دفاع فرهنگی و اقتصادی از طریق آماده کردن ابزارهای خاص آن و در این جهت عصر حضور امام علیه السلام با دوره غیبت فرق نمی‌کند.

همان‌طور که خانه مسلمان، عیال، مال و جان او باید مأمون از خطر و هجوم بیگانگان باشد:

﴿وَمَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ﴾؛<sup>۲</sup>

«و هر کس که برای دفاع از دارایی خویش کشته گردد شهید است».

وطن اسلامی هم که خانه همه است، باید از خطر در امان باشد.

۱. انفال، ۶۰.

۲. مغربی، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۹۸؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۹۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۴۰۷.

این اجمال برنامه در برخورد با دشمنان خارجی است، اما در برخورد با جریان‌های ضداسلام داخلی و عواملی که از داخل منافقانه برای مقاصد جاه‌طلبانه به اسلام و مسلمین ضربه می‌زنند، موضعی که برای دفع این مفساد انجام می‌شود باید در حدی باشد که بتواند آن حرکت ضداسلامی را برطرف نماید.

البته در مواردی که این حرکت، کیان اسلام را در خطر اندازد یا احکام اسلام و امنیت جامعه اسلامی را در معرض تهدید قرار دهد و دفع این خطر به حرکت نظامی نیاز پیدا کند در چنین شرایطی قیام مسلحانه واجب می‌شود.

خلاصه در تفکر شیعی، بی‌تفاوتی در مقابل جریان‌های مخالف و ظالمانه محکوم است.

مسلمان باید به تمام اموری که به عزت و شوکت اسلام و مسلمین و اعتلای کلمة الله ارتباط پیدا می‌کند، اهمیت بدهد در هر مورد به وظیفه و تکلیف خود عمل کند.

مع‌ذلک از شرایط امامت امام - چنان‌که به زیدیّه نسبت می‌دهند - قیام مسلحانه نیست و چنین نیست که هر رهبر گروه مسلحانه، هرچند از سادات و خاندان پیغمبر ﷺ باشد امام به حساب بیاید و کسی که به ظاهر قیام و مبارزه مسلحانه نداشت به این بهانه نمی‌شود او را غیر امام دانست، چنان‌که در مورد امام زین‌العابدین و امام باقر و

امام صادق علیه السلام چنین بود. چون اولاً: سیاست غیرمسلحانه آنها در اعتلای کلمه اسلام و حراست از حق و نگرهبانی از شرع در زمان خودشان از قیام مسلحانه کارسازتر بوده است.

ثانیاً: همان‌طور که در حدیث محمود بن لبید از حضرت زهرا علیها السلام روایت شده است: «مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكُعْبَةِ إِذْ يُؤْتَى وَلَا يَأْتِي»<sup>۱</sup> وظیفه مردم است که گرد شمع وجود امام اجتماع کنند و برای نصرت او و اعتلای کلمه اسلام و پاسداری از اهداف دین اعلام حضور کنند. در آن صورت امام به هر صورت که مقتضی باشد موضع‌گیری می‌کند.

چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از قتل عثمان وقتی مردم با آن شور و شوق از هر طرف برای بیعت با آن حضرت هجوم آوردند، مردم را بی‌جواب نگذاشتند. فرمودند:

«أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ التَّسْمَةَ لَوْلَا حُضُورُ  
الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ  
عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارَؤُا عَلَى كِطَّةٍ ظَالِمٍ وَلَا سَعَبٍ  
مَظْلُومٍ لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَلَسَقَيْتُ آخِرَهَا  
بِكَاسٍ أَوْلَاهَا وَلَا لَفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ  
عَفْطَةِ عَنزٍ»<sup>۲</sup>

«آگاه باشید! به خدا سوگند، خدایی که دانه را شکافت

۱. خزاز قمی، کفایه الاثر، ص ۱۹۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۳، ۳۵۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳ (ج ۱، ص ۳۶ - ۳۷).

و انسان را آفرید، اگر حضور انبوه بیعت‌کنندگان نبود و حجت برای داشتن یارویاور تمام نشده بود، و اگر نبود عهد و مسئولیتی که خداوند از علما و دانشمندان - هر جامعه - گرفته که در برابر شکم‌خوارگی ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را بر گردن و کوهان آن می‌انداختم و از آن صرف نظر می‌نمودم و آخر آن را با جام آغازش سیراب می‌کردم، - آن وقت - خوب می‌فهمیدید که دنیای شما - با همه زینت‌هایش - در نظر من بی‌ارزش‌تر از آبی است که از بینی بزی بیرون آید!».

اما در مورد قیام‌های مسلحانه علیه بنی‌امیه، غیر از شورش‌هایی که از سوی خوارج برپا شد و هیچ‌کدام هم به نتیجه نرسید، انگیزه و علت سایر قیام‌ها، خون‌خواهی از قاتلان حضرت سیدالشهداء علیه السلام و اعتراض به مظلومیت اهل بیت علیهم السلام بود. از جمله آنها قیام عین‌الورده و قیام مختار است که در هر دو تعداد زیادی از شیعیان شرکت داشتند و سپس قیام جناب زید و قیام‌های دیگر است که همه از محبت و مودت نسبت به اهل بیت علیهم السلام و اعلام تنفر و انزجار نسبت به بنی‌امیه ناشی می‌شد، لذا می‌بینیم مردی چون کمیل در قیام عبدالرحمان بن محمد بن اشعث شرکت می‌جوید<sup>۱</sup> و یا در قیام اخیر که منتهی به انقراض حکومت بنی‌امیه و قطع سلطه آنها از اکثر ممالک اسلام شد.

۱. طبری، تاریخ، ج ۵، ص ۱۵۸؛ ابن‌اثیر جزری، الكامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۷۲.

انگیزه اصلی، واقعه جانسوز کربلا و شهادت دلخراش زید بن علی علیه السلام و یا در یک کلمه مظلومیت اهل بیت علیهم السلام بوده است. بنابراین در این قیام‌های ضد بنی امیه، آنچه مهم بود نقش شیعه و استفاده از مواضع مظلومانه اهل بیت علیهم السلام است. هرچند بعد از شهادت سیدالشهدا علیه السلام سایر امامان در مقام قیام برنیامدند، چون اوضاع را برای برقرارشدن حکومت عدل اسلامی از طریق قیام مسلحانه مناسب نمی‌دیدند، لذا در سنگرهای دیگری به انجام تکالیف الهی خود در خصوص نشر احکام و دفع بسیاری از بدعت‌ها پرداختند.

حتی در جریان آخرین قیام علیه بنی امیه بعد از پیروزی، تنها شخصیتی که برای زعامت از همه سزاوارتر بود، امام جعفر صادق علیه السلام بود، ولی با اینکه به آن حضرت این کار را پیشنهاد کردند، امام صادق علیه السلام از پذیرفتن آن خودداری کرد<sup>۱</sup> و در پیش گرفتن چنین سیاستی از جانب وی به اعتقاد شیعه در نتیجه یک فرمان از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که به وسیله وحی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده شده بود، به علاوه هر امامی تکلیف خود را در برابر شرایط موجود بهتر از همه می‌داند، و همیشه مهم‌تر را بر سایر امور مقدم می‌نماید، در این مسئله

---

۱. ابن عنبه حسینی، عمدة الطالب، ص ۱۰۲؛ شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۵۴؛ قندوزی، ینایع الموده، ج ۳، ص ۱۶۱؛ امین عاملی، اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۶۶۵؛ ج ۶، ص ۲۰۲ - ۲۰۳؛ مرعشی نجفی، شرح احقاق الحق، ج ۲۸، ص ۵۲۹.

هم اگر حضرت زعامت را می‌پذیرفت، مصالح مهم اسلام ضایع می‌شد، چون بر هر صاحب‌نظری روشن بود که در آن‌چنان شرایطی امکان اجرای احکام نورانی اسلامی و حاکمیت‌بخشیدن به نظام عدل اسلامی فراهم نبود.





## امام صادق علیه السلام و مذهب تشیع

آیا امام جعفر صادق علیه السلام بنیان‌گذار مذهب تشیع است، یا

تبیین و تشریح‌کننده آن؟

پاسخ:

امام صادق علیه السلام تفکر اصیل شیعی را - که چه بسا افرادی از دوستان و محبان اهل بیت علیهم السلام آن را چنان‌که باید نشناخته بودند - به همگان شناساند. وی با تأسیس آن مدرسه بزرگ علمی مردم را با حقایق اسلام راستین - که با پیروی از علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام تحقق می‌یابد - آشنا ساخت، درحالی‌که در دوره‌های قبل از حضرت امام صادق علیه السلام زمینه گسترش معارف در حدی که در عصر آن حضرت بود فراهم نشده بود. این بدان معنا نیست که امام جعفر صادق علیه السلام بنیان‌گذار تفکر شیعی هستند، چون همان‌گونه که پیش از این بیان شد، تفکر شیعی در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله به‌طور منسجم و مشخص بود و احادیث متواتر و ارشادات روشن‌گرانه نبی صلی الله علیه و آله کم و کیف آن را مشخص کرده بود و

گذشتِ زمان و وقوع حوادث در تکمیل آن هیچ‌گونه دخالتی نداشت، البته این امور در تبلیغ و ترویج و تنظیم آن در دوره‌های بعدی به‌ویژه در عصر امام صادق و امام باقر علیهما السلام مؤثر بودند و حتی خود این حوادث، حقانیت این تفکر را در مقابل تفکر مخالفان هرچه بیشتر آشکار کرد. یکی از علل پیروزی تفکر شیعی در مسئله امامت این بود که مردم در دوره حاکمیت بنی‌امیه اعمال و رفتارهایی را از مدعیان جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله مشاهده کردند که با هیچ‌یک از احکام و اصول اسلامی همخوانی نداشت.

این کار حتی سبب شورش مردم علیه آنها در موارد مختلفی شد، گرچه این شورش‌ها اغلب به‌واسطهٔ توسل به زور شکست خورد و حکومت بنی‌امیه در ظاهر ادامه پیدا کرد، ولی در کل این حوادث سبب شد که زمینه رسوخ و گسترش تفکر شیعی در دل‌های مردم فراهم شود.



## مذهب شیعه پیش از امام صادق علیه السلام

آیا مذهب شیعه در فرمایشات پیشوایان دینی پیش از

امام صادق علیه السلام نیز مورد بحث قرار گرفته است؟

پاسخ:

چنان‌که پیشتر گفتیم، تشیع یک تفکر اصیل اسلامی است که از طرف شخص پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح شده بود و هرکس می‌تواند این معنا را از مطالب موجود در **نهج البلاغه** و کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام هم استفاده کند.

امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام ابعاد مختلف این تفکر را برای مردم شرح دادند و اطلاعات مردم را در این باره کامل کردند و افراط و تفریط‌های موجود در این مسئله را برطرف نمودند.

آنها ثابت نمودند که اصل امامت یک تفکر اصیل و تمام عیار اسلامی است که مرجع بیان حقیقت و حدود آن ائمه علیهم السلام می‌باشند، همان‌گونه که آنان مرجع تشریح و تفسیر همه مفاهیم و اصطلاحات اسلامی و آیات قرآنی می‌باشند و وقتی موقعیت بی‌مانند و عظیم علمی آنها مشخص شد همه فهمیدند که آن بزرگواران واجد همه

صلاحیت‌ها و درعین حال یگانه منبع قابل اعتماد در شناخت اصل امامت و مفهوم کامل و اصیل آن می‌باشند، البتّه این بدان معنا نیست که گمان شود اصل امامت امر ابداعی آنها یا به قول بعضی که به عالم غیب ایمان ندارند، دستاورد تاریخ است.

از جمله روایات معتبر در نزد اهل سنت، روایات علی بن الحسین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم‌السلام است چنان‌که «احمد شاکر» در شرح *الباعث الحثیث* نوشته است، موقعیت معنوی و امامت ائمه قبل از این دو امام در دل‌های مردم بسیار استوار بوده است.<sup>۱</sup>

این اعتقاد که امامان قرآن ناطق هستند یعنی معانی و تعبیر خاص قرآن را می‌دانند قبل از امام باقر علیه‌السلام در بیانات پدر بزرگوارش امام زین العابدین علیه‌السلام و قبل از او هم در روایات امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام بارها مطرح شده بود و شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در ضمن احادیثی که از حدّ تواتر هم گذشته است، به این مسئله اشاره دارند و آن حضرت ائمه علیهم‌السلام را هم‌ردیف قرآن معرفی کرده‌اند، در کتاب‌های اهل سنت خطبه‌ای از امام زین العابدین علیه‌السلام نقل شده است که در آن با صراحت از قرار داشتن امامت در اهل بیت علیهم‌السلام و اینکه این بزرگواران یگانه مرجع و حجّت الهی بر خلق‌اند، به تفصیل سخن گفته شده است.

۱. شاکر، *الباعث الحثیث*، ص ۲۲.



### علمی بودن ایدئولوژی شیعه

باتوجه به اینکه مدیریت جامعه جز در یک زمان کوتاه پنج‌ساله  
عصر امیرالمؤمنین علیه السلام در اختیار ائمه علیهم السلام قرار نگرفت، برنامه  
حکومت دینی بر اساس دیدگاه شیعی تا چه حد از قابلیت  
عملی بودن برخوردار و پیاده کردن آن در جامعه امکان‌پذیر است؟

پاسخ:

تفکر شیعی یک تفکر منطقی است که زمینه و امکان پیاده‌شدن را در  
متن تعلیمات خود داشته و دارد.

دیدگاه شیعه در مسئله امامت این است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله باید  
زاممدار دینی و سیاسی جامعه، کسی باشد که به تمام احکام و اصولی  
که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را از جانب خدا به‌سوی مردم آورده است داناست  
باشد؛ که بی‌تردید در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از علی علیه السلام کسی این ویژگی  
را نداشت، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله او را به جانشینی خود برگزید، سپس سایر  
ائمه شیعه را که در کل دوازده نفرند به ترتیب برای مردم معرفی کرد  
و آنها را به جانشینی خود منصوب نمود.

البته این کار به خاطر نسبت سببی آنها با پیامبر نبود؛ بلکه ویژگی‌های معنوی و توانایی‌های علمی و... آنها باعث شد که خداوند از میان مردم فقط آنها را برای جانشینی پیامبر ﷺ برگزیند. چنان‌که دربارهٔ جانشینان انبیا هم قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup>

«خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد».

مردم اگر بخواهند در همه امور در راه راست قدم بردارند، باید از آنها پیروی نمایند و آنها را ولیّ امر و واجب‌الاطاعه بدانند و اوامرشان را مثل اوامر پیامبر ﷺ محترم بشمارند، در عین حال احکام و برنامه‌هایی که در تفکر شیعی مطرح شده است، امور خیالی و غیرواقعی نیستند که گفته شود امکان پیاده‌شدن آنها وجود ندارد، بلکه آنها اصیل‌ترین تعلیمات اسلامی‌اند که اگر شرایط فراهم شود در هر جامعه‌ای قابل اجرا هستند.

اگر می‌بینیم در یک بخش از تاریخ کسانی از تحقق پیدا کردن بُعد سیاسی آن جلوگیری به عمل آوردند، این به معنای غیر قابل تحقق بودن آنها نیست، بلکه چون این احکام با در نظر گرفتن واقعیت‌های

۱. آل عمران، ۳۳.

وجود انسان طراحی شده‌اند. لذا همه جوامع بشری به دنبال آن هستند - و برطبق اعتقاد شیعه - در نهایت هم به آن خواهند رسید و این کار در آخرالزمان به وسیله آخرین حجّت الهی انجام می‌گیرد و جامعه بشری با یک نظام و قانون واحد اداره خواهد شد.

علاوه بر اینکه در دعوت انبیا آنچه اصل است بیان حقایق و راه نجات و راه منتهی به رستگاری است که حتّی با علم به نپذیرفتن مردم باید به آنها اعلام شود که:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾<sup>۱</sup>

«ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد - و پذیرا گردد - یا ناسپاس!».

زیرا وظیفه پیغمبر تبلیغ احکام الهی است که از جمله آنها اصل امامت است. این مردم‌اند که باید دعوت انبیا را بپذیرند و در اجرای آن با انبیا و ائمه علیهم‌السلام همکاری کنند تا زمینه تحقق آنها فراهم گردد. عملکرد ائمه علیهم‌السلام و سیاست‌های آنها همه عملی و نتیجه‌بخش و در عین حال واقع‌بینانه بوده است.

مثلاً عملکرد امیرالمؤمنین علیه‌السلام با در نظر گرفتن شرایط واقعیات موجود بود و عملکرد حضرت امام مجتبی علیه‌السلام و حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام هم این‌گونه بوده است و هرکاری را با در نظر گرفتن

شرایط موجود انجام می‌دادند، مثلاً امام حسن مجتبیٰ علیه السلام اگر با معاویه صلح کرد، تمام ابعاد مسئله را در نظر گرفت و در آن شرایط کاری بهتر از آن ندید و یا امام حسین علیه السلام آگاهانه از بیعت با یزید امتناع کرد و تا کربلا رفت و آن مصیبت‌های جانکاه را پذیرا شد و در نهایت هم به مقصدی که داشت رسید.

بلی اگر امام حسین علیه السلام در شرایط دیگری بودند یعنی می‌دیدند زمینه و ابزارهای به دست آوردن زمام حکومت آماده است، باز برای کسب حقّ و دفع نامحرم از خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله اقدام می‌کردند؛ ولی در دوره ایشان شرایط به گونه‌ای بود که آن حضرت می‌دانست زمینه مساعد برای نیل به این مقصد نیست، لذا با یک برنامه عظیم و بی‌مانندی که به اجرا درآوردند رستاخیزی در جهان اسلام ایجاد کردند که تا دنیا دنیا است آن رستاخیز احیاگر اسلام زنده خواهد بود.

او یزید و یزیدیان و همه غاصبان خلافت را که بعد از او آمدند، اگرچه به ظاهر از غضب خلافت باز نداشت، ولی در باطن، قلب‌های مردم را از آنها منصرف کرد و نقشه‌های معاویه را در برانداختن اسلام نقش بر آب نمود و کاری کرد که در توصیف او بعدها گفته شد: اسلام «مُحَمَّدِيُّ الْخُدُوْثِ وَ حُسَيْنِيُّ الْبَقَاءِ» است.

سایر ائمه معصومین علیهم السلام هم هر یک با توجه به شرایط موجود، رسالتی را که در حفظ اسلام بر عهده داشتند به خوبی انجام دادند.



اعتقاد به ظهور منجی و امام دوازدهم و مصلح آخرالزمان علیه السلام تسلی بخش شیعه و سازنده روح مقاومت و صبر و ایستادگی در مردم بود و مانع از تسلط یابی و نومیدی و بی‌اعتنایی به دین شد، و آن یک اعتقادی است که در متن تعالیم تشیع و احادیث معتبر به آن تصریح شده است و در عصر حضرت امام باقر و امام صادق علیهما السلام این اصل بیشتر مورد توجه قرار گرفت و گرایش مردم به آن اصل، با توجه به جنایاتی که زمامداران غاصب مرتکب می‌شدند بیشتر شد.

مردم فهمیدند که - اگر بعضی از افراد بی‌تفاوت در عصر صحابه، یعنی پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله گمان می‌کردند که ایجاد تغییر در اصل امامت چندان تفاوتی در برنامه‌های اسلامی پیش نمی‌آورد - چه فاجعه‌ای به بار آورد و اسلام را چگونه از مسیر خود منحرف کرد و خلافت غاصبانه و سیله عیاشی و خوش‌گذرانی عده‌ای و به بند کشیدن مردم و بازگشت رسوم کسری و قیصر و دیگر طاغوت‌ها شده است.

این امر سبب تقویت ایمان آنها به اصل امامت شد و فهمیدند که فقط این تفکر است که می‌تواند برنامه‌های اسلامی را به اجرا درآورد و بر آن وضعیت اسف‌بار پایان دهد.

بنابراین سیره و عملکرد شایسته ائمه علیهم السلام از یک طرف و رفتارهای ستمگرانه غاصبان خلافت از طرف دیگر سبب شد که تفکر شیعی هرچه بیشتر در دل‌های مردم نفوذ پیدا کند و به دنبال آن، گرایش آنها

به طرف ائمه علیهم السلام رو به فزونی گذاشت و از اینجا است که می‌بینیم امام صادق علیه السلام در زمان خود علی‌رغم تلاش سردمداران حکومت، چنان محبوبیت عمومی پیدا می‌کند که حتی شیعه را به نام او می‌شناسند.



## موضع شیعه در برابر زمامداران غاصب

موضع گیری شیعه در برابر زمامداران چگونه و بر چه

مبنایی بوده است؟

پاسخ:

مواضع شیعه همیشه بر اساس حفظ مصالح اسلام و بقای دین و نفی مشروعیت حکومت های ستمگر و غاصب بوده است و همواره تلاش کرده است که یک حکومت مقتدر اسلامی بر پایه ولایت شرعی ایجاد نماید. شیعه در تبیین مفاهیم شریعت تنها تابع نصوص کتاب و سنت است و با دیگران بر طبق دستور قرآن که می فرماید:

﴿وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾<sup>۱</sup>

«و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن.»

یا به شیوه گفتگو و مناظره نیکو و یا در مواقعی هم بر اساس اصل تقیه که در شرایط خاصی در هر زمان و مکان کم و بیش ضرورت پیدا

می‌کند رفتار می‌کند تا بتواند دیگران را به اسلام راستین و مفاهیم واقعی شریعت هدایت نماید و جامعه را از تحت سیطرهٔ زمامداران غاصب و ستمگر و کارگزاران بی‌رحم آنها خارج سازد.

از اینجا است که می‌بینیم شیعه در طول تاریخ پیوسته قیام‌هایی علیه قدرت‌های مسلط داشته است.

شیعه معتقد به امامت کسانی است که بارها از طرف پیامبر ﷺ به نام و عصمت آنها تصریح شده است<sup>۱</sup> و شیعه در جهت‌گیری‌ها همیشه بر اساس تعلیمات اسلام و سیره شخص رسول اکرم ﷺ عمل می‌کند و در صورت فراهم نبودن شرایط لازم مثل بخشی از دورهٔ زندگی امیرالمؤمنین ﷺ سکوت و کناره‌گیری ظاهری را بر قیام ترجیح می‌دهد، یا مثل حضرت مجتبیٰ ﷺ رفتار می‌کند تا اسلام را از خطر فروپاشیدگی نجات دهد.

اما واقعه کربلا و امتناع سیدالشهدا ﷺ از بیعت با یزید یک قیامی بود که نه پیش از آن چنین حرکتی سابقه داشت و نه بعد از این نظیر آن دیده خواهد شد.

آن حرکت برای مسلمانان یک الگو و برنامه راهگشای مبارزاتی است.

---

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۵۹؛ ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۲۸ - ۳۲۹؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۶۵ - ۶۷؛ ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۰، ۱۸۹، ۲۲۸؛ ر.ک: صافی گلپایگانی، صراط مستقیم؛ همو، منتخب‌الاثار، ج ۱، ص ۱۰۱ - ۳۱۲ (باب ۲).

اگرچه آن قیام به ظاهر سرکوب و مغلوب شد ولی در واقع یک قیام پیروزی بود چرا که اسلام راستین را زنده کرد و عوامل یأس و ناامیدی را از چهره شیعیان برطرف نمود و سبب ثبات فکری و قوت روحی آنها گشت و پس از آن هم در بین شیعیان نهضت و یا قیامی که سرکوب شده و امیدها را به یأس مبدل نموده باشد واقع نشد و پیشوایان معصوم شیعه برحسب روایات و به واسطه علم امامت که از آن برخوردار بودند می دانستند اعتقاد و ایمان به اهل بیت علیهم السلام را در دل های مردم باید گسترش داد تا از طریق ارتقای آگاهی آنها و تربیت نیروهای توانمند در عرصه های علمی و سیاسی و فرهنگی زمامداران غاصب را از معارضة با آنها بازدارند، به این ترتیب زمینه حاکمیت دیدگاه های اصیل اسلامی را فراهم سازند.



### تَهْمَتِ غُلُوِّ بِه شِيعَه

برخی از نویسندگان، فرقه‌هایی از غلات را، در ردیف شیعه قرار می‌دهند و چه بسا شیعه را به غُلُوِّ مَتَّهَم می‌سازند و ما می‌دانیم این یک تهمت است که در زمان ما هم این کار از طرف وهابی‌ها بیشتر از راه چاپ و نشر رساله‌هایی در بین ناآگاهان به معارف شیعه دامن زده می‌شود، اگر ممکن است در این باره هم کمی توضیح دهید؟

پاسخ:

مسئله عقاید غلوآمیز در بین امام گذشته هم سابقه بیشتری دارد و در قرآن مجید در مورد یهود و نصاری می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى

الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>

«یهود گفتند: عُزَير پسر خداست! و نصاری گفتند:

مسیح پسر خداست!»

در میان مسلمانان هم این بیماری همان‌گونه که حدیث:

«لَتَسْلُكَنَّ سُبُلَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَدَّوَالْتَعْلِ بِالتَّعْلِ  
وَالْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ حَتَّى لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ دَخَلَ جُحْرَ  
ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ»<sup>۱</sup>

«هرآینه راه‌هایی را خواهید پیمود که پیشینیان  
پیمودند، پا به پا و گوش تا گوش، حتی اگر یکی از  
آنها در سوراخ سوسماری وارد شده باشد شما هم در  
آن وارد خواهید شد».

به آن دلالت دارد به صورت‌های مختلف پیدا می‌شود که از آن جمله  
است وضعی که نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام پیش آمد.

گروهی قائل به الوهیت و خدایی او شدند و آن حضرت را درضمن  
اشعار خود به‌عنوان خدای خود مدح کردند، مثلاً گفتند:

أَنْتَ خَالِقُ الْخَلَائِقِ مَنْ      زَعَزَعَ أَرْكَانَ خَيْبَرَ جَدْمَا  
قَدْ رَضِينَا بِهِ إِمَامًا وَمَوْلَى      وَسَجَدْنَا لَهُ إِلَهًا وَرَبًّا<sup>۲</sup>

برخی از باب مبالغه و اغراق‌گویی - نه اینکه واقعاً آن حضرت را  
خدای خود بدانند - این سخنان و اشعار را گفته‌اند، به‌علاوه از خود  
آن حضرت هم روایت شده است که فرمود:

۱. ر.ک: مغربی، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۲۵۷.

۲. تو آفریدگار آفریده‌ها هستی، کسی که پایه‌های محکم قلعه خیبر را به لرزه درآورد و از جا کند. ما  
خشنودیم به او که پیشوا و آقای ماست و به‌عنوان اینکه او که خدا و پروردگار ماست به او سجده کردیم.

«هَلَكَ فِي رَجُلَانِ، مُحِبُّ عَالٍ وَمُبْغِضُ قَالٍ»<sup>۱</sup>

«دو گروه دربارهٔ من تباها شدند، دوستی که در دوستیش  
زیاده‌روی کند، و دشمنی که مقام و منزلت مرا منکر شود».

به‌هر حال افرادی در طول تاریخ بوده و هستند که عقاید غلوآمیز دارند، اگرچه همه آنها در این حد نباشد که کسی را تا مرتبهٔ خدایی بالا ببرند، در هر حال همه این امور به نوعی انحراف از اسلام و دیدگاه‌های صحیح تشیع است. این‌گونه از عقاید بیشتر در میان صوفیه که اکثر از اهل سنت به حساب می‌آیند پیدا شده است، اموری چون حلول و اتحاد، و... اغلب در کلمات آنها به چشم می‌خورد.

خوشبختانه مسئله تصوف در بین شیعه به برکت هدایت ائمه علیهم‌السلام نه تنها در حدی که در میان اهل سنت روتق داشت شیوع پیدا نکرد، بلکه از طرف ائمه علیهم‌السلام و پیروان آنها و علمای بزرگ مطرود و محکوم هم شد.

پس نسبت‌دادن این امور به شیعه یک تهمت است، عقاید شیعه در هریک از زمینه‌های توحید، نبوت، امامت، معاد و سایر امور از این‌گونه مطالب غلوآمیز و انحرافی خالی است، چون ائمه علیهم‌السلام به‌عنوان حافظان دین الهی در طول دو قرن و نیم چنان عمل کردند که راه نفوذ برای عقاید شرک‌آمیز بسته شد و حدود و ثغور مبانی فکری و اعتقادی شیعه از هر جهت معلوم و مشخص گردید و بعدها علما هم

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۷ (ج ۴، ص ۲۸).



از راه تدوین و تألیف کتاب‌های اعتقادی مثل *اعتقادات* مجلسی همه این عقاید را به‌طور مشخص توضیح دادند.

البته بعدها عدّه معدودی به‌عنوان صوفی و اهل خانقاه در میان شیعه پیدا شدند که تحت عنوان ولایت و ارادت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام عقایدی غلوّ‌آمیز را مطرح کردند که در هر مورد به همّت علمای آگاه پاسخ‌های مناسب به آنها داده شد. در نتیجه نتوانستند زیاد مقاومت نمایند. شیعه احدی را در صفات جلالیه و جمالیه با خدا شریک نمی‌داند. پیامبر و ائمه علیهم السلام را مخلوق و عبد خدا می‌شناسد که در هر جهت آنها محتاج خدایند، تنها خدا را غنی بالذات می‌دانند.

البته اوصاف و فضایل و مقامات عالیه و درجات کمالیه‌ای که شیعه برای این بزرگواران برحسب آیات و روایات معتبر ذکر می‌کند و مثلاً آنها را حجّت، امام، ولیّ امر و صاحب معجزات و کرامات می‌داند، از هیچ‌یک از آن اوصاف بوی غلوّ و شرک استشمام نمی‌شود و همه حاکی از کمال و اوج مرتبه عبودیت و میزان تسلیم آنها در برابر دستورات خداوند متعال است.

خلاصه اصل امامت از اصول اصیل اسلام است که از آیات قرآن مجید و احادیث فراوانی که از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده استفاده می‌شود و گذشت زمان و شکست‌ها و فتح‌ها در توسعه و تکامل آن هیچ نقش و اثری نداشته است.

به علاوه اعتقاد به این اصل مستلزم هیچ گونه غلوئی نیست و تمام اوصافی که بر حسب احادیث برای امام ثابت است، منافاتی با این ندارد که امام بنده خداست و مانند پیامبر به خدا محتاج است.

«وَلَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعاً وَلَا ضَرّاً»<sup>۱</sup>؛

«و توانایی سود و زیان خود را ندارد».

و حتی امام پیامبر هم نیست یعنی به او شریعت و احکام شرع وحی نمی شود - هر چند محدث است یعنی ملائکه با او سخن می گویند - ولی ارتباط او با ملائکه مثل ارتباط نبی با فرشته وحی که احکام الهی را به پیامبر می رساند نیست - چون اصول همه احکام قبلاً بیان شده و رسالت و پیامبری با رحلت رسول ﷺ ختم شده است.

در امام شناسی مهم این است که فرد امامانی را که از جانب خدا به وسیله پیامبر ﷺ معرفی و به امامت منصوب شده اند بشناسد و آنها را مثل پیامبر ﷺ دارای ریاست عام و ولایت مطلق بر کلیه امور دین و دنیا بداند و غیر از نبوت سایر صفات پیامبر را مثل علم و عصمت و... را برای آنها هم ثابت بداند و خلاصه ائمه علیهم السلام را قائم مقام به حق آن حضرت در امور دین و دنیا بشناسد.

از نظر صاحبان تفکر مادی و کسانی که به عالم غیب ایمان ندارند، اعتقاد به عالم غیب و ادیان الهی و اوصافی که مؤمنان به پیامبران و

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۲۰؛ ج ۸۳، ص ۸۲.

اولیای خدا نسبت می دهند همه غلوآمیز است. چون مؤمنان در حقّ آنها به صفات و اعمال و خصاصی عقیده دارند که شخص مادی از درک آنها عاجز است؛ لذا آنها را غلوّ اهل ایمان در حقّ انبیا و اولیا به حساب می آورد.

به عنوان مثال از نظر مادی ها، معجزات ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام که مؤمنان به آن معتقدند، همه نوعی غلوّ است، در حالی که هیچ گونه غلوئی در این عقاید نیست. اینها همه یک سلسله واقعیت هایی هستند که منزلت والای صاحبان آنها را نشان می دهد، غلوّ این است که پیامبر یا امام را با خدا شریک بدانیم یا خدا را با آنها متحد بشماریم و ... .



## ارتباط شیعه با معتزله

علت تقسیم اصول دین به پنج اصل چیست؟ و آیا

ارتباط شیعه با معتزله در آن نقشی داشته است یا نه؟

شیعه در مسائل اسلامی و مذهبی با همه فرقه‌ها گفتگو و مناظره داشته است که در کتاب‌های احتجاج و کلام به آنها اشاره شده است، ولی در هیچ‌یک از مسائل اعتقادی تحت‌تأثیر آنها قرار نگرفته است، همان‌گونه که بارها اشاره کرده‌ایم تفکر شیعی یک تفکر اصیل اسلامی است، ولی سایر فرقه‌ها نوظهورند.

عقاید شیعه منحصر در این پنج اصل نیست، بلکه شامل مسائل زیاد دیگری هم می‌شود، البته به یک بیان می‌توان عقاید اسلامی و مذهبی را در توحید و نبوت و معاد یا در توحید و نبوت خلاصه کرد، زیرا سایر عقاید از امامت و معاد و غیر آنها جزء اموری هستند که پیغمبر ﷺ به آن دعوت کرده و از آنها خبر داده است و برحسب اخبار ایمان به نبوت، ایمان به تمام آنچه نبی از آن خبر داده است.

«الْإِيمَانُ بِالتُّبُّوَّةِ إِيمَانٌ بِكُلِّ مَا أَنْبَأَ عَنْهُ النَّبِيُّ»؛

«اعتقاد به نبوت برابر است با ایمان به آنچه که

پیامبر از آن خبر داده است».

بنابراین، این پنج اصل: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد، ازجمله عقایدی است که هر مسلمانی باید به آن معتقد باشد، عقل و شرع هم آن را تأیید می‌کند و خلاصه‌کردن عقاید در این پنج اصل بدان جهت است که شیعه مسئله عدل خدا و امامت را هم در ردیف سایر اصول اعتقادی مهم می‌داند ولی اهل سنت - فرقه اشعری - به آن معتقد نیستند.

شیعه عقاید اسلامی را به‌طور مستقیم از قرآن مجید و از روایات پیامبر و ائمه علیهم‌السلام اخذ کرده است و در هیچ‌یک از آنها تحت تأثیر معتزله نبوده است چرا که مذهب اعتزال بعدها به وجود آمده است.

اگر می‌بینیم در بعضی مسائل مذهب اعتزال با شیعه نظر یکسان دارد، صحیح آن است که بگوییم: آنها با واسطه یا بی‌واسطه این مطالب را از امامان شیعه اخذ کرده‌اند و مثل: «الْجَبْرُ وَالتَّشْبِيهُ أَمْوِيَانِ وَالْعَدْلُ وَالتَّوْحِيدُ عَلَوِيَانِ» که معروف است، این ادعای ما را تأیید می‌کند.

با وجود این بعضی از نویسندگان که از مذهب شیعه و سوابق آن بی‌اطلاع بوده‌اند و مذاهب معتزله و اشاعره را مورد بررسی و کاوش قرار داده‌اند، چون علمای شیعه از جمله سید مرتضی را در بعضی از عقاید با اشاعره مخالف دیده‌اند، گمان کرده‌اند که آنها معتزلی هستند.



بخش دوم:



امامت







### سرگزینش امامان علیهم السلام

سرگزینش امامان علیهم السلام به مقام امامت و ولایت چیست؟  
آیا عقل بشر قادر است که به آن پی ببرد؟

پاسخ:

این سؤال تنها به انتخاب ائمه علیهم السلام اختصاص ندارد بلکه این پرسش در مورد برگزیده شدن تمام انبیا و حتی ملائکه ای چون جبرئیل، امین وحی و در مورد برتری بعضی از پیامبران بر بعضی دیگر و بعضی اقوام و افراد به اقوام و افراد دیگر، و همین طور برتری نوع انسان بر بسیاری از انواع مخلوقات دیگر هم قابل طرح است. حقیقت این است که گزینش یکی از کارهای خداست که آیات متعدّد بر آن دلالت دارد، و از جمله آنهاست:

۱. ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ

عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup>

«خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را

بر جهانیان برتری داد.»

۲. ﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ﴾<sup>۱</sup>؛  
«بگو! حمد مخصوص خداست و سلام بر بندگان  
که آنان را برگزیده است».

۳. ﴿يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ  
عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۲</sup>؛  
«ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر  
تمام زنان جهان، برتری داده است».

۴. ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ﴾<sup>۳</sup>؛  
«خدا او را بر شما برگزیده است».

۵. ﴿إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي﴾<sup>۴</sup>؛  
«ای موسی) من تو را با رسالت‌های خویش و با  
سخن گفتنم (با تو) بر مردم برتری دادم».

۶. ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾<sup>۵</sup>؛  
«سپس این کتاب - آسمانی - را به گروهی از  
بندگان برگزیده خود به میراث دادیم».

---

۱. نمل، ۵۹.

۲. آل عمران، ۴۲.

۳. بقره، ۲۴۷.

۴. اعراف، ۱۴۴.

۵. فاطر، ۳۲.

که حتی منصور خلیفه عباسی هم می گفت: امام جعفر صادق علیه السلام از مصادیق:

﴿الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾<sup>۱</sup>

«گروهی از بندگان برگزیده».

هستند.<sup>۲</sup>

۷. ﴿وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا﴾<sup>۳</sup>

«و ما او را در این جهان برگزیدیم».

۸. ﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ﴾<sup>۴</sup>

«خداوند از فرشتگان رسولانی برمی گزیند و

همچنین از مردم».

۹. ﴿وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفِينَ الْأَخْيَارِ﴾<sup>۵</sup>

«و آنها نزد ما از برگزیدگان و نیکانند».

۱۰. ﴿وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا﴾<sup>۶</sup>

«و از کسانی که هدایت کردیم و برگزیدیم».

---

۱. فاطر، ۳۲.

۲. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۳۸۳.

۳. بقره، ۱۳۰.

۴. حج، ۷۵.

۵. ص، ۴۷.

۶. مریم، ۵۸.

۱۱. ﴿وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ﴾<sup>۱</sup>؛

«افرادی را برتری دادیم - و برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم».

۱۲. ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۲</sup>؛

«ولی خداوند از میان رسولان خود هر کس را بخواهد برمی‌گزیند - و قسمتی از اسرار نهن را که برای مقام رهبری او لازم است، در اختیار او می‌گذارد».

۱۳. ﴿اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>۳</sup>؛

«خداوند هر کس را که بخواهد برمی‌گزیند».

۱۴. ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ﴾<sup>۴</sup>؛

«و این گونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند».

و آیات بسیار دیگر، که همه به این دلالت دارند که گزینش از کارهای حکیمانه و بلکه از سنت‌های الهیه است.

از جناب زید شهید فرزند امام زین‌العابدین علیه‌السلام رساله‌ای به نام *الصفوه* باقی مانده است که در همان قرن اوّل هجری مسئله گزینش اهل بیت عترت را بررسی کرده است.

۱. انعام، ۸۷.

۲. آل عمران، ۱۷۹.

۳. شوری، ۱۳.

۴. یوسف، ۶.

در عالم تکوین هم اعطای مناصب مطرح است و لزوم آن کاملاً قابل درک برای عقل است. همان‌طور که نمی‌شود انواع منحصر در نوع انسان باشد، یا همه اعضا نمی‌شود چشم یا سر یا مغز باشند، و یا همه میوه‌ها و درختان و گیاهان و نباتات باساق و بی‌ساق - نجم و شجر - نمی‌شود که توت یا کدو باشد، و یا همه درخت نمی‌شود شاخ و برگ یا ریشه باشد؛ همه افراد هم نمی‌شود در خصلت‌ها و صفات و شکل و شمایل فرد کامل باشند، یعنی همه محمد صلی الله علیه و آله یا علی علیه السلام یا ابراهیم خلیل علیه السلام و موسی کلیم علیه السلام باشند.

مسئله امامت و مأمومیت و مبعوث و مبعوث‌الیه هم به این ترتیب است، که یا به واسطه تقدیرات الهی و اسباب تکوینی است و یا به تعیین و تشریح و انتخاب مستقیم الهی انجام می‌گیرد، در هر حال همه از آیاتی است که پر از اسرار و حکمت‌هایی است که تنها خدا خود به آنها عالم است.

در این مسائل کسی یا چیزی حق ندارد که بگوید، چرا من کس دیگر یا چیز دیگری نشدم؟ یا مثلاً چرا همه ملائکه جبرئیل امین، و همه انسان‌ها محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نشدند؟ و یا چرا همه کوه‌ها و سنگ‌های عالم طلا نشدند؟ چون اگر چنان چیزی اتفاق می‌افتاد کمال عالم دچار نقص می‌شد و نظم و هماهنگی موجود در بین اجزای آن از بین می‌رفت.

این در حالی است که قرآن کریم خود از نظم و هماهنگی دلیل موجود در بین اجزای عالم این گونه سخن می گوید:

﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ  
الْعَلِيمِ \* وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ  
الْقَدِيمِ \* لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا  
اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾<sup>۱</sup>

«و خورشید - نیز برای آنها آیتی است - که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است، این تقدیر خداوند قادر و دانا است و برای ماه منزل گاه‌هایی قرار دادیم - و هنگامی که این منازل را طی کرد - سرانجام به صورت «شاخه کهنه قوسی شکل و زرد رنگ خرما» در می آید نه خورشید را سزا است که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می گیرد، و هر کدام در مسیر خود شناورند».

همه چیز جهان در جای خویش است      نکو گر بنگری نه کم نه بیش است  
همه تقدیر حق عدل است و حکمت      نیابد فهم ما اسرار خلقت  
در عین حال عالم انسان عالم اختیار و انتخاب است، اسرار این مسائل  
یعنی تقدیرها و گزینش‌ها تا حد زیادی پیچیده است که می توان گفت

اگر بشر میلیون‌ها سال دیگر هم کاوش و تحقیق کند باز هم اسرار ناشناخته بسیاری در پیش روی خواهد داشت.

خلاصه مباحث گذشته آنکه، عالم خلقت، عالم اسباب و مسببات است و درعین حال عالم انسان، عالم اختیار و تکلیف است.

قضاو قدر حکیمانه الهی بر همه امور حاکم است. پی بردن به علل انتخاب امام و پیغمبر و جهات تکوینی و اختیاری آن و مسائل دیگری این قبیل نیاز به احاطه علمی بر تمام اسرار افعال الله و کائنات دارد که به دقایق آن تنها کسانی پی می‌برند که مورد عنایت خاص خدا واقع شوند - که همه انبیا و ائمه علیهم السلام چنین هستند.

گرچه به همه افراد بشر از طرق مختلف پیشنهاد شده است که به تسخیر ماه و آفتاب و... پردازند، چون خداوند آنها را مسخر انسان ساخته است، آنها می‌توانند تلاش کنند که به راز امور پی ببرند و از فواید آنها بهره‌مند شوند، ولی اگر به علت یا علل پدیده‌ای نتوانستند پی ببرند باید آن را تقدیر الهی بدانند و از برکات وجودی آن استفاده کنند.

بنابراین ما موظفیم از تعالیم و راهنمایی‌های پیغمبران و امامان بهره بگیریم و نعمت وجود و هدایت آنها را از اعظم نعمت‌های الهی بدانیم و آنها را الگوی خود قرار دهیم و اگر فلسفه‌گزینش آن حجت‌های به حق الهی را با عقل ناقص خود نتوانستیم درک کنیم، نباید به انکار و یا مخالفت آنها پردازیم، در غیر این صورت از جمله کسانی محسوب

خواهیم شد که در زمان خود پیغمبر ﷺ جاهلانه یا مغرضانه الهی بودن گزینش عترت را منکر شدند و قرآن کریم هم در ضمن آیه‌ای از آنها چنین یاد می‌کند:

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ  
فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ  
مُلْكًا عَظِيمًا﴾<sup>۱</sup>

«یا اینکه نسبت به مردم - پیامبر و خاندانش - بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند، ما به آل ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آنها گذاشتیم».

برحسب تفاسیر این آیه در شأن آنها نازل شده است. ما باید از طریق تفکر و تعمق در اوضاع کائنات بفهمیم که هر چیز در جای خاص خود واقع شده است و علم و حکمت الهی در همه مخلوقات بزرگ و کوچک پروردگار عالم نمایان است؛ لذا همان‌طور که در آیه‌ای از قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾<sup>۲</sup>  
«خداوند آگاه‌تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد».

۱. نساء، ۵۴.

۲. انعام، ۱۲۴.



بنابراین انتخاب انبیا و اوصیای الهی از جمله اموری است که همچون سایر کارهای خدای عالم از حکمت خاص خود برخوردارند، هر چند بشر با علم و عقل ناقص خود قادر نباشد که به اسرار و پیچیدگی‌های آن پی ببرد.



### علم خدا و علم غیب معصومین علیهم السلام

درباره علم غیب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام  
توضیح دهید و درضمن - با توجه به این اصل که کسی با  
خدا در علم و سایر صفات کمالیه جمالیه شریک نیست -  
فرق علم خدا با علم امام و علم امام با پیغمبر را بیان کنید؟

پاسخ:

هرکس تاریخ و احادیث و کتاب های سیره و تراجم را مطالعه کند در این امر که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام از امور غیبی بسیاری خبر داده اند و اغلب آنها با کمی فاصله در خارج واقع شده است شک نخواهد کرد. این اخبار خصوصاً آنچه از شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده بسیار زیاد است که هریک از آنها جزء معجزات بزرگ این خاندان به حساب می آیند.

حتی به تصدیق افرادی چون ابن خلدون در موارد زیادی امام جعفر صادق علیه السلام از امور غیبی خبر می دادند؛<sup>۱</sup> البته فرق بین علم غیب خدا و

۱. ابن خلدون، تاریخ (مقدمه)، ج ۱، ص ۳۳۴.

علم آن بزرگواران این است که علم خدا بالذات است ولی علم پیغمبر و امام غیرذاتی است، یعنی از طرف خداوند به آنها اعطا شده است.

خدا در همه صفات کمالیه یکتا و بی‌همتا و بی‌نیاز از غیر است ولی پیغمبر و امام در علم و در همه صفات کمالیه دیگری که دارند محتاج به خداوند و در یک کلام، چه در ناحیه وجود یا در صفات هرچه دارند همه را از خدا دارند. همه قائم به او، عالم و قادر و موجود به او هستند.

و اما فرق پیغمبر و امام در آگاهی از امور غیبی از این جهت است که در علم پیغمبر، بشری میان او و عالم غیب واسطه نیست درحالی‌که ائمه علیهم السلام بخشی از این علم را از پیغمبر صلی الله علیه و آله کسب کرده‌اند.

در هر صورت آنچه مسلم است آگاهی آن بزرگواران و اخبار ایشان از امور غیبی است که مثل آفتاب در وسط آسمان روشن و ثابت است. در این مورد هرکس بخواهد به‌طور مفصل از خبرهای غیبی آگاهی به دست آورد باید به کتاب‌های سیره و تواریخ ائمه علیهم السلام رجوع کند.

حقیر نیز در کتاب‌های **فروغ ولایت در دعای ندبه و ولایت تکوینی و ولایت تشریعی** در حدّ فهم خود توضیحاتی گرچه مختصر، در این خصوص آورده‌ام.



### جلوه عملکردهای ائمه علیهم السلام

سرّ اینکه عملکرد و سیره و روش ائمه علیهم السلام در انجام  
وظایفشان یکسان نبوده است، چیست؟

پاسخ:

برخلاف آنچه گفته می‌شود عملکرد ائمه علیهم السلام در برخورد با حوادث  
گوناگون، که تا حدودی شبیه به هم بوده‌اند زیاد متفاوت نبوده است،  
چون همه عملکردهای آنها در محدوده اصول و برنامه‌های تشیع، که  
همان اصول اصیل اسلامی است قرار داشته است و همه کارها و  
برنامه‌های آنها نشان‌گر حقیقت اسلام و تعالیم نجات‌بخش آن بوده  
است و اگر می‌بینیم پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام هرکدام در یک  
بخش مهمّ از عمر شریف‌شان به‌گونه‌ای و در بخش دیگر به شیوه  
دیگری عمل کرده‌اند، اینها همه در نتیجه دستورهای اسلام و قرآن  
بوده است.

چون اسلام هم دستور:

﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾<sup>۱</sup>؛

«مگر اینکه از آنها بپرهیزید - و به خاطر هدف‌های مهمتری تقیه کنید».

﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾<sup>۲</sup>؛

«به‌جز آنها که تحت فشار واقع شده‌اند درحالی که قلبشان آرام و با ایمان است».

دارد و هم دستورالعمل:

﴿جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾<sup>۳</sup>؛

«ای پیامبر! با کفار و منافقین پیکار کن و بر آنان سخت بگیر!».

دارد، و هم:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾<sup>۴</sup>؛

«به‌هر حال - با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر، و به نیکی‌ها دعوت نما، و از جاهلان روی بگردان - و با آنان ستیزه مکن -!».

۱. آل عمران، ۲۸.

۲. نحل، ۱۰۶.

۳. تحریم، ۹.

۴. اعراف، ۱۹۹.

﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾<sup>۱</sup>؛  
«هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با  
نیکی دفع کن».

و همچنین می فرماید:

﴿فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا  
اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ﴾<sup>۲</sup>؛  
«و - به طور کلی - هرکس به شما تجاوز کرد  
همانند آن بر او تعدی کنید!».

و هم درباره اجرای مجازات زناکاران دستور می دهد:

﴿وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ﴾<sup>۳</sup>؛  
«و نباید رأفت - و محبت کاذب - نسبت به آن  
دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود».

به طور کلی شرایط و اوضاع عصر ائمه علیهم السلام برای حفظ اصول اسلام و  
کیان تشیع همان گونه از عملکرد را تقاضا می کرده که آنها در عمل  
داشته اند و البته شیعه باید از خطّ راستین اسلام که امام آن را از  
هرکس بهتر می شناسد و از آن ذره ای تعدی نمی کند پیروی نماید.

۱. فصلت، ۳۴.

۲. بقره، ۱۹۴.

۳. نور، ۲.



## قلمرو رهبری امام

قلمرو رهبری امام همچنان که شامل هدایت مردم و بیان احکام و تفسیر قرآن و دفع شبهه‌ها است شامل امور سیاسی و حفظ نظام جامعه و اجرای احکام و اقامه عدل و تأمین امنیّت و دفاع از مرزهای اسلام نیز می‌باشد. ارتباط این دو بخش را با اصل امامت بیان کنید و توضیح دهید که شیعیان تا چه حدّی این مسئله را پذیرفتند؟

پاسخ:

همان‌طور که اشاره شده است قلمرو رهبری شامل هر دو بخش است و درحقیقت این دو بخش از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر هستند، منتهی مسئله‌ای که مورد توجه و طمع سیاست‌مداران و زورگویان غاصب بوده رهبری سیاسی و در دست گرفتن زمام جامعه بوده است. لذا مخالفت آنها با ائمه علیهم‌السلام و اصل امامت در این جهت متمرکز شده است و اگر در بخش هدایت امور دینی هم با آنها مخالفت می‌کردند، یعنی از طریق ساختن مراکز علمی، مکتب‌ها و مدرسه‌ها وارد میدان

می‌شدند، به‌خاطر آن بوده است تا مردم کمتر احساس نیاز به هدایت ائمه علیهم‌السلام بنمایند و در نتیجه از آنها فاصله بگیرند تا تحت‌تأثیر تربیت دینی و معنوی آنها واقع نشوند.

باز برای همین بود که از مطرح‌شدن آنها در مراکز علمی و اجتماعی می‌ترسیدند، چون می‌دیدند ظهور توان علمی و هدایت‌های روشن‌گرانه آنها موجب رشد و اقتدار تفکر شیعی و گرایش بیشتر مردم به اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌شود.

اینکه می‌بینیم در کتاب‌های کلامی امامت را از قول پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با عبارت: ریاست بر کل امور دین و دنیای بشر تعریف کرده‌اند،<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد در این تعریف بیشتر به جنبه ولایت امام نسبت به امور جامعه و جانشینی او از پیامبر در زمام‌داری توجه داشته‌اند. چون بُعد رهبری و زمامداری امور دینی و معنوی و عظمت علمی اهل‌بیت علیهم‌السلام قابل‌انکار نبوده است و از آنجا که ارشاد و هدایت مردم در امور دینی و معنوی به مسائل سیاسی ارتباط پیدا نمی‌کرد، لذا مورد مخالفت جاه‌طلبان نبوده است.

و اگر می‌خواستند در این جهت هم به مخالفت با آنها بپردازند مردم قبول نمی‌کردند، چون مردم از توان علمی آنها با خبر بودند. از مفهوم کلمه ولایت، بیشتر زمامداری و مدیریت شئون جامعه و حکومت و حفظ نظم استفاده می‌شود.

۱. علامه حلی، باب الحادی عشر، ص ۳۹؛ فاضل مقداد، اللوامع الالهیه، ص ۳۱۹.



آیاتی مثل:

﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ  
الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴾<sup>۱</sup>

«سرپرست و ولیّ شما تنها خداست و پیامبر او و  
آنها که ایمان آورده‌اند همان‌ها که نماز را برپا  
می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند».

و آیه:

﴿ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴾<sup>۲</sup>

«اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید پیامبر خدا و  
اولوالامر (اوصیای پیامبر) را».

و احادیث بسیاری نظیر حدیث متواتر غدیر هم این برداشت را  
تأیید می‌نمایند.

به جنبه امامت معنوی و رهبری علمی و دینی هم در درجه اوّل لفظ  
امام دلالت دارد، چنان‌که در این آیه می‌فرماید:

﴿ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ  
فِعْلَ الْخَيْرَاتِ ﴾<sup>۳</sup>

۱. مائده، ۵۵.

۲. نساء، ۵۹.

۳. انبیاء، ۷۳.

«و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما،  
مردم را - هدایت می‌کردند و انجام کارهای  
نیک و... را به آنها وحی کردیم».

علاوه بر این، آیات و روایات بسیار دیگری مثل احادیث ثقلین و سفینه و امان و دیگر روایات به این معنا دلالت دارند. لذا در روایت ثقلین آمده است که:

«بر اهل بیت پیشی نگیرید و از آنها جلو نبفتید».<sup>۱</sup>

یعنی پیرو آنها باشید و اگر دقت بیشتری در مضمون آیات و روایات مذکور بشود معلوم می‌شود که آنها به هر دو بعد رهبری دلالت دارد، لذا شیعیان همیشه امام را صاحب هر دو مقام رهبری سیاسی و رهبری معنوی می‌دانستند و دیگران را غاصب می‌شمردند.

این حقیقت را - که به اعتقاد شیعه رهبری امام مطلق است - زمامداران غاصب هم می‌دانستند و لذا بعضی مواقع هر چند مطمئن بودند که امام وقت قصد قیام ندارد، به عنوان مثال: منصور نسبت به شخص امام صادق علیه السلام این عقیده را داشت. با این حال احتیاط را از دست نمی‌داد و همواره آن حضرت را تحت مراقبت مأموران سری خود قرار می‌داد و کم‌وبیش برای ایشان مزاحمت‌هایی ایجاد می‌کرد و سرانجام هم نتوانست وجود آن حضرت را تحمل کند، چون شیوه‌ای

۱. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۶۷؛ ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة، ص ۱۵۰، ۲۲۸ - ۲۲۹.

را که حضرت در پیش گرفته بودند برای حکومت خود خطرناک می‌دید، از همین رو آن حضرت را شهید کرد.

هارون هم همین شیوه را در پیش گرفت، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را سال‌ها در زندان‌ها و تحت نظر نگاه داشت. چون می‌دانست شیعه هر دو مقام رهبری معنوی و دنیوی را از آن امام علیه السلام می‌داند.

از سوی دیگر نقش و عملکرد امامان که موجب حفظ تفکر شیعی و احکام اسلام می‌شد بسیار بااهمیت بود. می‌توان آن را معجزه آنها دانست و این کار هم جز با تعلیم خاص الهی میسر نمی‌شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام آن سیاست خاص را در پیش گرفتند، ولی امام حسین علیه السلام به آن نهضت عظیم دست زد. همین‌طور بقیه ائمه علیهم السلام هر یک به گونه‌ای عمل کردند. اگر چنین نمی‌کردند در زیر آن ضربات مهلک هیچ راه و روشی که مخالف آن سیاست‌های جبارانه باشد نمی‌توانست باقی بماند، ولی می‌بینیم مذهب تشیع باقی ماند و تا امروز هم در دنیا به‌عنوان سنبل اسلام راستین و نویدبخش حکومت عدل جهانی مطرح است.

یک نکته شایان توجه اینکه، ائمه معصومین علیهم السلام همه وعده می‌دادند که رهبری معنوی و فکری و عملی در آینده - در عصر ظهور امام مهدی علیه السلام - با رهبری سیاسی که پیش از این از سوی زمامداران ظالم غصب شده بود، توأم خواهد شد و در سایه آن، همه اهداف اسلام تحقق خواهد یافت.



### تعداد امامان شیعه

چنان که می دانیم فرقه حقه امامیه اثنی عشریه را از آن جهت اثنی عشریه می نامند که پیروان آنها معتقدند بعد از پیغمبر ﷺ جانشینان آن حضرت دوازده نفرند و در میان تمام امت اینها یگانه گروهی هستند که این عقیده را دارند لذا احادیث ائمه اثنی عشر که شیعه و سنی هر دو آنها را روایت کرده اند - و صدور آنها از پیغمبر ﷺ غیر قابل انکار است - در بین مسلمانان فقط بر فرقه شیعه اثنی عشریه صدق می کند و طبعاً فرقه حقه منحصر در این گروه است با این همه گفته می شود که از بعضی احادیث - که از جمله در کتاب سلیم وارد شده است - ممکن است این برداشت بشود که عدد امامان سیزده نفر است و این رأی به ابی سهل نوبختی هم نسبت داده شده است. اگر چنان که گفته شده روایتی با این مضمون وجود داشته باشد (یا اینکه خود نوبختی این رأی را داشته که البته بعید به نظر می رسد)، این چگونه قابل توجیه و تصحیح است؟

## پاسخ:

ما دربارهٔ حدیث یا احادیثی که دلالت کنند بر اینکه تعداد ائمه علیهم السلام سیزده نفرند در رساله **جلاء البصر لمن يتولى الائمة الاثني عشر** توضیح کافی داده‌ایم و در آنجا روشن کرده‌ایم که حدیثی به این معنا وجود خارجی ندارد؛ علاوه بر آن اگر چنین حدیثی باشد هم، چون خبر واحد است و به خبر واحد در اصول دین و عقاید و اموری که تحصیل یقین در آنها شرط است اعتماد نمی‌شود.

در چنین موردی تنها به دلیل عقلی محکم یا به حدیث متواتر و قطعی الصدور از معصوم می‌شود اعتماد کرد.

از طرف دیگر احادیث متواتر و بالاتر از تواتر دلالت دارند که عدد ائمه دوازده نفر است.<sup>۱</sup> در چنین موردی اگر یک خبر غیرقطعی در برابر این همه احادیث پیدا شد، آن، چه اعتباری می‌تواند داشته باشد و چگونه شخص محقق به آن می‌تواند اعتماد کند؟ به علاوه تنها در اخبار **مسند احمد** به سی و چند طریق از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که تعداد ائمه علیهم السلام دوازده نفر است<sup>۲</sup> و در **صحیح مسلم** این مطلب از هشت طریق نقل شده است<sup>۳</sup> و همین‌طور در سایر

۱. ر.ک: صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ج ۱، ص ۱۰۱ - ۳۱۲ (باب ۲).

۲. احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۸۶ - ۱۰۸.

۳. مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۶، ص ۲ - ۴.

جوامع و صحاح و سنن و کتاب‌های دیگر اهل سنت بارها به این موضوع اشاره شده است.

در کتاب‌های شیعه هم به دوازده نفر بودن امامان، با صدها طریق روایت وجود دارد که همه آنها را افراد معروف و شناخته‌شده‌ای از صحابه و مشاهیر تابعین، حتی دو قرن قبل از تولد امام دوازدهم حضرت مهدی علیه السلام نقل نموده‌اند که درحقیقت این یک نوع پیش‌گویی و خبر از آینده هم محسوب می‌شود.

با این‌همه گفته شد که از «سلیم بن قیس» خبری نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو و دوازده نفر از نسل تو امامان بر حق هستید. حقیقت این است که در نسخه موجود و در نسخه‌های معتبری که پیش از عصر ما در اختیار علما بوده است، این روایت نبوده است و به‌علاوه اخبار بسیاری هم در همین کتاب «سلیم بن قیس» هست که امامان و اسامی آنها را به‌صراحت دوازده نفر ذکر می‌کنند و اسامی آن دوازده نفر را از امیرالمؤمنین علیه السلام تا حضرت مهدی علیه السلام به همان ترتیبی که شیعه امامیه قائلند بیان کرده است.

این کتاب که در قرن اول هجری نوشته شده است مورد اعتماد است و مجموعه مطالب آن حقایق مذهب امامیه را به‌وضوح ثابت می‌نماید، زیرا در آن خبر از امامت امامانی داده می‌شود که هنوز در آن زمان متولد نشده بودند. به صحت این کتاب قرائن و امارات محکمی دلالت دارد.

حال اگر فرض کنیم که چنین خبری در آن باشد باتوجه به احادیث دیگر کتاب، آن روایت قابل تفسیر است یعنی مقصود از آن روایت هم اشاره به عدد امامان بوده و هم این که آنها از نسل علی علیه السلام هستند و چون بیشتر آنها - یازده نفر از دوازده نفر - از اولاد آن حضرت هستند لذا به این تعبیر - که به احتمال قوی کامل هم نقل نشده - بیان شده است.

این رأی مخالف روایات اثنی عشر را ابن ندیم به ابی سهل نوبختی هم نسبت می دهد که درست به نظر نمی رسد، چون ابوسهل نوبختی کسی نیست که چنان رأیی را که هیچ دلیل قابل اعتنایی ندارد اظهار کند و در کتب تراجم و رجال شیعه که خاندان نوبختی را به تفصیل معرفی کرده اند در بررسی شرح حال ابوسهل و دیگران چنین نظری را از او نقل نکرده اند و همه، مذهب و عقیده و عمل او را ستوده اند، به نظر می رسد اینها از همان سلسله اشتباهاتی است که در کتاب های تراجم و فرقی رخ می دهد و مؤلفان آنها به مسامحه از آن گذشته اند.

اسناد دادن این نسبت های بی پایه به اشخاص شناخته شده، نتیجه ای جز به اشتباه انداختن افراد بی اطلاع یا کم اطلاع در پی ندارد.

در هر حال مسئله مهدویت و غیبت و سایر امور مختص به امام دوازدهم علیه السلام از صدر اسلام مطرح بوده است. برحسب آنچه در همین تورات و انجیل های رایج هست، سابقه این باور در ادیان الهی قبل از اسلام و کتب عهد عتیق و جدید هم ریشه دارد.<sup>۱</sup>

۱. ر.ک: اصالت مهدویت، تألیف نگارنده.



### اصالت عقل یا سمع در تشخیص امام علیه السلام

در مسئله امامت از بین عقل و نقل کدام مقدم است؟  
به عبارت دیگر مسائل مربوط به بحث امامت بیشتر با دلایل  
عقلی قابل اثبات است یا با دلایل نقلی؟

پاسخ:

چنان که از خود سؤال نیز استفاده می شود مسائل دو نوع هستند یک قسمت از آنها مسائلی است که از طریق عقل شناسایی می شوند و به وسیله اعمال روش های منطقی و دلایل عقلی اثبات و مورد قبول واقع می شوند، مانند: اصل اثبات وجود خدا و صفات ذاتیه کمالیه او و لزوم نبوت یعنی اثبات نبوت عامه و بخش دیگر مسائلی است که منحصرأ از طریق نقل اثبات می شود یعنی راه دیگر برای اثبات آنها غیر از وحی و اخبار مخبر صادق، یعنی پیغمبر ثابت النبوه یا امام ثابت الامامه نیست. در این بین مسائلی هم هستند که از هر دو طریق قابل اثبات می باشند، البته در چنین صورتی دلایل نقلی ارشاد به دلایل عقلی می کنند.



شخص کاوش‌گر باید به این جهت مسائل کاملاً توجه کند و ببیند کدام بحث را از طریق عقل و کدام یک را تنها از طریق نقل و یا از دو شیوه عقل و نقل می‌توان اثبات کرد و در هر مورد از طریق و شیوه خاص خود آن مسئله وارد شود تا به نتیجه مناسب برسد و گرنه اگر بخواهد در مسئله نقلی صرف، از طریق عقل وارد شود طبیعی است که به نتیجه نخواهد رسید.

ممکن است برخی این پرسش را مطرح کنند که در مسئله امامت اصالت عقل بر اصالت نقل ارجحیت دارد یا خیر؟

پاسخش این است که در مسئله امامت مثل مسئله نبوت و شرایط نبیّ اثبات اصل امامت عامّه یعنی اثبات اصل «نیاز به وجود امام» و شرایط امام با عقل ثابت می‌شود. البته اگر مسئله امامت از مسائلی بود که خارج از محدوده فهم عقل بود و عقل به‌طور مستقل آن را درک نمی‌کرد فقط با دلایلی نقلی یعنی ارشاد نبیّ اثبات می‌شد، زیرا اتکا و استناد به دلیل نقلی در مورد اصل امامت به‌خلاف اصل نبوت مستلزم دور نمی‌باشد ولی در مسئله نبوت مستلزم دور است.

بنابراین می‌توان دلایل نقلی امامت را هم مثل دلایل نقلی اصل نبوت ارشاد به حکم عقل دانست. مسائلی چون شرط عصمت و چگونگی نصب امام و اینکه این کار به مردم واگذار نشده است یک اصل عقلی است و دلایل نقلی موجود مؤید این حکم عقل‌اند.

بدیهی است با گروه‌هایی چون اشاعره که به حسن و قبح عقلی معتقد نیستند، فقط از راه همان دلایل نقلی بحث می‌شود. بعضی از آثار و فواید وجود امام و امتیازات او فقط با دلیل نقلی قابل اثبات است همان‌گونه که این آثار و خواص برای پیامبر نیز از راه دلیل نقلی اثبات می‌شود.

در مسئله امامت خاصه نیز - مثل نبوت خاصه که تصریح پیامبر پیشین دلیل بر نبوت پیامبر بعدی است - تصریح پیامبر بر امامت امام و همچنین تصریح امام سابق بر امامت امام بعدی، دلیل بر امامت اوست. با این تفاوت که اصل در اثبات نبوت راه معجزه است؛ زیرا راه اصلی اثبات نبوت اولین نبی منحصر در معجزه است و این تنها دلیل قابل اعتماد در دعوی نبوت است. هرچند انبیای بعد از او نبوتشان هم از طریق تصریح نبی قبلی و هم از طریق معجزه قابل اثبات است و سنت الهی هم بر این جاری شده که پیامبران را با معجزه مبعوث فرماید! چون اثبات نبوت از طریق معجزه برای همگان قابل درک است.

ولی طریق تصریح پیامبر سابق فقط حجّت بر مؤمنین به آن پیامبر سابق می‌باشد، به این خاطر است که می‌گوییم راه اثبات از طریق معجزه یک راه عمومی است که برای همه حجّت است، مع‌ذلک اثبات صدور معجزه از نبی برای فردی که غایب از زمان و مکان صدور

معجزه است منحصر در راه نقل است. البتّه فقط قرآن مجید یگانه معجزه‌ای است که اثبات آن نیاز به دلیل نقلی هم ندارد، چون باقی است. چنان‌که تصریح خود قرآن به عدم امکان آوردن مثل قرآن<sup>۱</sup> بر معجزه بودن آن در همه زمان‌ها دلالت دارد.

در مسئله امامت، امامت اولین امام فقط با تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله اثبات می‌شود و چون در باب امامت عامّه، اثبات شده است که امامت امام به تعیین نبی از جانب خداوند است، معجزه‌ای که از امام ظاهر می‌شود همان‌گونه که به‌طور مستقلّ دلیل بر صدق دعوی امامت است، دلیل بر نصّ نبی هم هست - اگر چنین نصّی و تصریحی از پیامبر صلی الله علیه و آله در دسترس نباشد، تمسک به دلایل عقلی بر مسئله امامت خاصّه برای اثبات وجود نصّ است.

مثل اینکه گفته شود بر پیامبر واجب است - باینکه خداوند حکیم برطبق حکمت پیامبر را مأمور به تنصیص بر امامت نموده - امام بعد از خود را معین و معرفی کند، هرچند نصّ او از دسترس ما خارج شده یا اجمال پیدا کرده باشد یا در دلالت آن شبهه شود. چون ادّعای نصّ در حقّ احدی جز یک شخص معین - حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام - نشده است، پس عقلاً فرد تعیین شده از جانب خدا و رسول غیر از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نخواهد بود.

یا گفته می‌شود چون شرط امام - که منصوب از جانب خدا و پیامبر برای زعامت در امور دین و دنیای بشر است - عصمت است و در حقّ احدی غیر از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام هم ادّعی عصمت نشده است، بنابراین عقلاً حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام امام منصوب و معصوم است.

همچنین در مورد امامت امام دوازدهم گفته می‌شود که برحسب ادلّه نقلی زمین بدون امام و حجّت خدا - یا ظاهر یا غایب - نخواهد بود و نباید در این مدّت طولانی بیش از هزار سال سلسله امامت منقطع شود و چون برای غیر آن حضرت یا ادّعی امامت نشده است یا اگر ادّعا شده، بطلان آن ثابت شده است پس غیر آن حضرت که غایب هستند شخص دیگری امام نمی‌باشد و ایشان امام هستند؛ اگر وی امام نباشد ایرادهای دیگری که در مسئله امامت عامّه بحثش گذشت دوباره مطرح می‌شود.

درحالی‌که جای برای طرح آنها نیست، چون نتیجه آن حرف‌ها به اموری چون صدور فعل قبیح از خداوند حکیم و... منجر می‌شود که ذات خداوند از این‌گونه امور پاک و منزّه است.

بخش سوم:



مهدویت





منبع اصلی اعتقاد به اصل امامت و ایمان به ظهور حضرت مهدی علیه السلام

اعتبار و جایگاه امامت و رهبری و ایمان به ظهور  
حضرت مهدی علیه السلام از چه منابع اسلامی استفاده شده است؟  
و رویدادها و گذشت زمان در تکمیل ابعاد مختلف این  
اصل چه تأثیری داشته است؟

پاسخ:

اعتقاد به اصل امامت و رهبری جامعه از مسائل اساسی اسلام است  
و در متن تعالیم آن قرار دارد.

برطبق آیه‌ای از قرآن کریم، امامت منصبی است که به حضرت  
ابراهیم خلیل علیه السلام پس از آن آزمایش بزرگ - ابتلای به کلمات - اعطا  
شده است،<sup>۱</sup> طبق روایاتی که متواتر هم هستند، شیعه و سنی هر دو  
آنها را نقل کرده‌اند،<sup>۲</sup> این منصب در اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله هم قرار داده  
شده است و آنان به این موهبت بزرگ الهی اختصاص یافته‌اند.

۱. اشاره به آیه ۱۲۴ سوره بقره: ﴿وَإِذْ أُنزِلَ إِلَيْهِمْ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾

۲. ر.ک: صافی گلپایگانی، منتخب‌الاثار، ص ۵۲ - ۲۲۱ (باب ۳، فصل ۲ - ۲۵).

بر این اساس مقرر شده است که در هر عصری، فردی از این خاندان که واجد صلاحیت‌های لازم از جمله علم و عصمت است، عهده‌دار منصب امامت و رهبری باشد.

چنین شخصی حجّت خدا و عدل قرآن و راهنمای مردم و نگهبان دین و شریعت است، امامت اصلی است که از دوره رسول خدا ﷺ تا زمان ما برقرار بوده است و از زمان ما تا پایان جهان هم ادامه خواهد داشت و نقطه کمال ظاهری و شکوفایی کامل آن در دوره ظهور مسرت‌بخش حضرت مهدی ﷺ و برپایی حکومت عدل واحد جهانی آن حضرت است که با شکوفایی همه استعداد‌های بشری و تکامل اندیشه‌ها و آشکار گشتن برکات زمینی و آسمانی، جهان پر از قسط و عدل و خیر و برکت خواهد شد.

برنامه تشکیل امت نوین جهانی که باید منتهی به گسترش عدالت و حاکمیت توحید گردد، از متن تعالیم اسلام استفاده می‌شود. قرآن کریم در چند سوره آن را اعلام کرده است و صدها روایت نبوی از جهانی‌شدن اسلام و حکومت عدل و استقرار امنیّت کامل در روی زمین، پس از ظهور مهدی موعود ﷺ - که از دودمان رسالت و فرزندان علی و فاطمه ﷺ و هم‌نام و هم‌کنیه پیامبر ﷺ است - خبر داده است.<sup>۱</sup>

۱. ر.ک: صافی گلپایگانی، منتخب‌الاثار، ج ۲، ص ۵۲-۲۲۱ (باب ۳، فصل ۲-۲۵).



اعتقاد به ظهور حضرت مهدی علیه السلام با اوصاف ذکر شده مطلبی است که در نصوص اولیه اسلامی مطرح شده است و برحسب احادیث متواتر، پیامبر صلی الله علیه و آله از این واقعه مبارک خبر داده‌اند و از امت خود درخواست کرده‌اند که در انتظار این روز بزرگ باشند.

اگرچه مسئله ظهور از بشارات کلی مربوط به عالم‌گیر شدن اسلام و غلبه حق بر باطل، استنباط می‌شود؛ ولی این به آن معنا نیست که مسئله ظهور، تنها یک مفهوم استنباطی از مضمون احادیث است. چون متن و عین عبارات نصوص روایی به‌طور مستقل بر آن دلالت دارند و استناد عمده اهل ایمان به همین نصوص است که باصراحت به ظهور حضرت مهدی علیه السلام و علائم آن دلالت دارند.

وقتی معلوم شد مبنای پیدایش این عقیده، بشارات‌های کلی و نصوص و متون روایی است می‌توان گفت اوضاع و رویدادهای تاریخی که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داد در پیدایش آن نقشی نداشته است.

زیرا مبدأ این اندیشه عصر رسالت است و احادیث مربوط به آن متجاوز از هزار روایت است که در کتاب‌های حدیث و تفسیر و بسیاری از کتاب‌های دیگر نقل شده است و علمای بزرگ اهل سنت هم درباره آن کتاب‌های مستقلی تألیف کرده‌اند و کتاب‌هایی که بیش از دوازده قرن از تألیف آنها می‌گذرد و توسط بزرگ‌ترین خبرگان و محققان علوم اسلامی نگاشته شده‌اند باصراحت دلالت دارند که

شخص پیامبر اکرم ﷺ مسئله ظهور مهدی موعود عجل الله فرجه را بشارت داده‌اند و این بشارت‌ها را صحابه آن حضرت و تابعین صحابه و بعد از آنها طبقات دیگر از مردم نقل کرده‌اند.



## قرآن و مهدویت

درباره ولایت ائمه اثنی عشر علیهم السلام و حکومت عدل حضرت  
مهدی علیه السلام و جهان گیر شدن اسلام به کدام آیه از قرآن کریم  
می توان استشهاد نمود؟

پاسخ:

آیاتی که از مضمون آنها استفاده می شود که ائمه اثنی عشر علیهم السلام ولایت  
و امامت دارند بسیار است.  
از جمله آنهاست آیه:

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾<sup>۱</sup>

«تو فقط بیم‌دهنده‌ای و برای هر گروهی  
هدایت‌کننده‌ای است.»

و آیه:

﴿لَا يَتَّأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾<sup>۲</sup>

۱. رعد، ۷.

۲. بقره، ۱۲۴.

«پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد! - و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم می‌باشند، شایسته این مقامند».

و آیه:

﴿أَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ﴾<sup>۱</sup>؛  
«آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است».

این آیات از آن جهت به این مطلب دلالت دارند که از آنها خالی نبودن جامعه از امام و عصمت صاحب مقام امامت و اعلمیت او از دیگران استفاده می‌شود که این امر از اصول اعتقادی اختصاصی شیعه است و از آیه شریفه:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ  
وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾<sup>۲</sup>؛  
«ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر (اوصیای پیامبر) را».

این مبنای شیعه - که امام و ولی امر باید معصوم باشد - استفاده می‌شود؛ زیرا در این آیه به طور مطلق دستور داده شده که از اولی الامر

۱. یونس، ۳۵.

۲. نساء، ۵۹.

اطاعت شود. اطاعت از رسول را که در مطلق امور است با اولی الامر در یک کلمه - صیغه امر **أَطِيعُوا** - کنار هم بیان کرده است.

بدیهی است کسی که مؤمنین این گونه به طور مطلق مأمور به اطاعت از او می شوند، باید معصوم و برکنار از خطا و اشتباه باشد، و چنان که مسلم است در بین تمام فرقه های اسلامی فقط شیعه قائل به عصمت امام است.

علاوه بر این، تفاسیر و احادیث معتبر نیز به این دلالت دارند که مراد از

آیه کریمه **﴿أَطِيعُوا اللَّهَ...﴾** و آیات دیگر، ائمه اثنی عشر علیهم السلام است و در

این تفاسیر به نام های مبارک آن بزرگواران هم تصریح شده است.<sup>۱</sup>

و اما در مورد جهان گیر شدن دین اسلام و غلبه آن بر تمام ادیان کافی است به آیات ۳۲ و ۳۳ سوره توبه، و آیه ۲۸ سوره فتح، و آیه ۶ و ۸ سوره صف، و آیات متعدّد دیگر توجه شود، در آنها وعده ظهور و غلبه دین حق بر تمام ادیان داده شده است، وعده ای که با ظهور حضرت مهدی علیه السلام تحقق خواهد یافت و این تخلف ناپذیر است.

و اما در خصوص ظهور حضرت مهدی علیه السلام آیات بسیاری به آن تفسیر شده که در کل متجاوز از یک صد آیه است و کتاب **المحجّة فیما نزل فی القائم الحجّه** همه آنها را گردآوری کرده است.<sup>۲</sup>

۱. صدوق، کمال الدین، ص ۲۵۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۸۹؛ حویزی، نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۹۹.

۲. رک: بحرانی، المحجّة فیما نزل فی القائم الحجّه.

و از جمله آنهاست این آیه کریمه:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ  
لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ  
قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ  
وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ  
بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾<sup>۱</sup>؛  
«خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده و کارهای  
شایسته انجام داده اند وعده می دهد که قطعاً آنان را  
حکمران روی زمین خواهد کرد همان گونه به  
پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید و ترسشان  
را به آرامش و امنیت مبدل می کند آن چنان که تنها  
مرا می پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت  
و کسانی که پس از آن کافر شوند آنها فاسقانند».

این آیه کریمه:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ  
نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾<sup>۲</sup>؛  
«ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و  
آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم».

۱. نور، ۵۵.

۲. قصص، ۵.

و این آیه کریمه:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ

الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾<sup>۱</sup>

«در زبور بعد از ذکر - تورات - نوشتیم بندگان

شایسته‌ام وارث - حکومت - زمین خواهند شد!».



## عقیده به ظهور مهدی و منجی و پیدایش متمدیان

عقیده به ظهور مهدی و منجی موجب پیدایش متمدیان  
در طول تاریخ شده است، و بعضی این پیشامد را توجیهی  
برای کنارگذاشتن این تفکر قرار می دهند، این دیدگاه تا  
چه حدّ می تواند قابل قبول باشد؟

پاسخ:

این دیدگاه به هیچ وجه قابل قبول نیست و گرنه باید بشر همه  
دیدگاه‌های مثبت را کنار بگذارد، چرا که همه آنها کم و بیش مورد سوء  
استفاده قرار گرفته‌اند. این همه اشخاص که دعوی خدایی کرده‌اند و یا  
خود را مظهر خدا، و متحد با خدا و خدا را حالّ در خود دانسته‌اند  
همه از اصل اعتقاد به خدا سوءاستفاده کرده‌اند. این کار به هیچ وجه به  
مسئله اعتقاد به خدا ضرری نمی‌زند.

همچنین این همه پیغمبران دروغین که ادّعی پیامبری کرده و مردمی  
را گمراه کرده‌اند، به صحیح بودن اصل نبوت آسیبی نمی‌رساند این  
مسئله کم و بیش در هر فنّ و صنعتی پیش می‌آید ولی آن پیشامد به  
اصل آن فنّ ضرر نمی‌رساند.



خلاصه هر اسم و کلمه‌ای که معنای خوب و جاذب دارد، اگر در ضدّش به کار گرفته شده مثلاً به خائن امین و به ظالم عادل، و به جاهل عالم، و به فاسق منّقی گفته شده است و یا اینکه همهٔ خیانت‌ها و مظالم را تحت عنوان‌های خیرخواهی و اصلاح‌طلبی در طول تاریخ انجام داده‌اند هیچ‌کدام به اصل این ارزش‌ها و امور خیر صدمه نمی‌زند.



## تأثیر عوامل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در تفکرات دینی

عوامل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در تفکرات و

عقاید دینی و اعتقاد به ظهور مهدی چه اثری داشته است؟

پاسخ:

از دیدگاه جهان‌بینی الحادی همه امور و حوادث را باید به علل تاریخی و مادی نسبت داد.

اما از دیدگاه جهان‌بینی دینی از بین تفکرات گوناگون و عقاید مختلف، آنچه اصیل و حقّ است، منبع آن وحی و دعوت انبیا و درک فطری خود بشر است که از آن تعبیر به هدایت عقل و فطرت و وحی و نبوت می‌شود.

از نظر این دیدگاه همه راه‌های انحرافی و افکار مضرّ، معلول علل مادی و تاریخی و اغراض شخصی و نقص فرهنگ اجتماعی و تربیتی است و عقائد دینی مأخوذ از وحی و نبوت، همه اصیل و واقعی هستند و زمینه‌ای در فطرت بشر دارند. تاریخ و گذشت زمان و علم بشر و علل مادی، آنها را به وجود نمی‌آورد. بلکه منشأ اعتقاد به

اموری چون مبدأ رسالت انبیا و امامت ائمه علیهم السلام و همه عقاید حقه عقل و فطرت انسانی و وحی عن الله است.

بر این اساس حتی در پیدایش اعتقاد به ظهور مهدی منجی علیه السلام هیچ عامل اجتماعی یا اقتصادی یا سیاسی مؤثر نبوده و نیست. منشأ و مأخذ آن اخبار انبیا و صحف آسمانی و رهنمودها و اخبار و سخنان شخص حضرت خاتم الانبیا علیهم السلام و حضرت امیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام است.

گرچه دعاوی دروغین در مورد مهدویت بر اساس مقام پرستی و غرض های سیاسی بوده است. مع ذلک از تحلیل و شناختن ریشه اصلی بروز این دعاوی و ظهور مدعیان دروغین به این واقعیت هم می رسیم که یک حقیقت مسلمی در کار بوده که این دعاوی و تحریفات در اطراف آن پیدا شده و دستاویز اشخاصی قرار گرفته است.

چنان که در اصل اعتقاد به خدا و وحی و نبوت می بینیم که یک واقعیت هایی وجود دارد و زمینه قبول آنها هم در دل مردم موجود است که افرادی فرصت طلب از این امر سوء استفاده کرده در طول تاریخ ادعای خدایی یا پیامبری کرده اند.

و مسئله مهدی علیه السلام نیز - چون از طرف خود پیامبر صلی الله علیه و آله مطرح شده و صحابه از آن حضرت شنیده و بازگو کرده اند - یک واقعیتی است که مورد قبول همه بوده است.

به همین خاطر مورد سوءاستفاده قرار گرفته است و افرادی آن را برای اغراض مختلف - که در اغلب سیاسی بوده است - دستاویز قرار داده‌اند. اگر مسئله مهدویت واقعیت نداشت، افرادی این همه در اطراف آن دست به تحریف نمی زدند، پس این سوءاستفاده‌ها، خود این مطلب را ثابت می‌کنند که این مسئله به‌عنوان یک واقعیت مورد پذیرش همه بوده است. حوادث ممکن است بشر را به حقایق راهنمایی کند، همان‌طور که حضرت ابراهیم علیه السلام آن موحد بزرگ، با استفاده از حوادث، خداشناسی را به مردم آموخت. آن حضرت چون شب شد ستاره‌ای را دید، اوّل گفت: این است پروردگار من، ولی چون ستاره غروب کرد گفت:

﴿لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ﴾<sup>۱</sup>؛

«غروب‌کنندگان را دوست ندارم!».

با استفاده از این حادثه طلوع و غروب ستاره، حضرت ابراهیم علیه السلام مردم را تعلیم می‌دادند به اینکه ستاره نمی‌تواند خدا باشد. پس از آن ماه طلوع و غروب می‌کند و از این حادثه نیز نتیجه می‌گیرد که ماه هم خدا نمی‌تواند باشد.<sup>۲</sup> سپس آفتاب طلوع و غروب می‌کند و از آن هم به همان ترتیب نتیجه می‌گیرد.<sup>۳</sup>

۱. انعام، ۷۶.

۲. انعام، ۷۷.

۳. انعام، ۷۸.

بدین وسیله از همه عقاید شرک‌آلود بیزاری می‌جوید و مردم را به خالق جهانیان راهنمایی می‌کند.<sup>۱</sup>

پس حوادث می‌توانند انسان را به حقایق برسانند، اما حقایق اعتقادی را نمی‌توان معلول حوادث دانست.

بلی این را می‌توان گفت که: گذشت زمان موجب تقویت اعتقاد مردم به آل علی علیهم‌السلام و رسوخ تفکر شیعی در دل‌های آنها شد. اما اگر کسی بگوید تشیع و غیبت امام علیه‌السلام به مرور زمان مطرح و تکمیل شده است این حرف صحیح نیست، چون دلیل‌های زیادی که به آنها در بحث‌های قبلی اشاره شد این نظر را تکذیب می‌نماید.

کسی نمی‌تواند بگوید اخبار ائمه علیهم‌السلام که همه را از زبان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل فرموده‌اند، همه ساختگی می‌باشند؛ چرا که تمامی آنها علاوه بر تواتر به همراه خود قرینه‌های خارجی دارند، درحقیقت مثل خبر از شهادت عمار می‌باشند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

«تَقْتُلُكَ الْمُنَّةُ الْبَاغِيَّةُ»<sup>۲</sup>

«تو را گروه ستمکار خواهد کشت».

کسی نمی‌تواند بگوید بعد از اینکه عمار به دست معاویه و لشکرش شهید شد این حدیث جعل گردید، یعنی حدیث، معلول آن

۱. انعام، ۷۹ - ۸۱.

۲. احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۱۶۱؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۸، ص ۱۸۶؛ مغربی، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۹۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۲۳.

حادثه است. چرا که قبل از این واقعه این روایت را صحابه نقل می کردند، همین طور است مسئله امامت ائمه علیهم السلام که از زبان سه نفر از آنها یعنی امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

تعداد ائمه دوازده نفر است<sup>۱</sup> که آخرین آنها همنام من است<sup>۲</sup> و در خارج هم، چنین واقع شده است. باین حال کسی نمی تواند ادعا کند که این احادیث ساختگی می باشند و بعد از وقوع این امور ساخته شده اند.

---

۱. صدوق، الخصال، ص ۴۷۵ - ۴۷۶.

۲. طوسی، الغیبه، ص ۱۵۰ - ۱۵۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۶۰ - ۲۶۱.



### مهدی به مفهوم و اصطلاح خاص

آیا مهدی یک عنوان و لقب خاص است که بر شخص خاص با اوصاف و خصایص خاص اطلاق شده است یا مفهوم و لقب عام است که بر هر کس که خدا او را هدایت کرده باشد اطلاق می شود و به عبارت دیگر مهدی و اعتقاد به مهدویت شخصی و یا نوعی است؟

پاسخ:

مفهوم لفظ مهدی مفهومی عام است که در عرف و لغت به کار بردن آن به هر فرد که خدا او را هدایت کرده باشد جایز است. با این مفهوم همه انبیا و اوصیا مهدی هستند و به کار بردن آن در حق شخص پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و سایر ائمه علیهم السلام جایز است؛ زیرا همه مهدی و هدایت شده بودند. بلکه به کار بردن این واژه درباره افراد دیگری که در مکتب آن بزرگواران تربیت شده و هدایت یافته اند جایز است. به عنوان مثال اصحاب امام حسین علیهم السلام همه هدایت شده بودند. همچنین به کار بردنش نسبت به شیعیان خاص و

بلکه همه شیعیان و هرکس که به حقّ هدایت شده باشد و در حال هدایت باشد جایز است. ولی همه می دانند که مقصود از مهدی که بر لسان مبارک حضرت رسول ﷺ جاری شده - مانند:

«الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي»<sup>۱</sup>؛

«مهدی از فرزندان من است»

یا: «الْمَهْدِيُّ مِنْ عِزَّتِي مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ»<sup>۲</sup>؛

«مهدی از اهل بیت من و از فرزندان فاطمه است».

یا: «الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِكَ»<sup>۳</sup>؛

«مهدی از فرزندان توست».

این یک عنوان خاصّ و لقب مختصّ شخص معین و فوق العاده عزیزی است که پیامبر ﷺ به ظهور او بشارت داده است و اهل بیتش علیهم السلام و همه مسلمانان را فراخوانده است که در ردیف منتظران ظهور آن حضرت باشند. مهدی به معنای هدایت شده به حسب معانی متعدّد هدایت از قبیل ارائه طریق و ایصال الی المطلوب و موارد دیگر در غیر انسان نیز به

۱. صدوق، کمال الدین، ص ۲۸۶؛ خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۶۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۹.
۲. ابوداود سجستانی، سنن، ج ۲، ص ۳۱۰؛ طوسی، الغیبه، ص ۱۸۶؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۵ - ۷۶، ۱۰۲.
۳. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۹۸؛ طبری، دلائل الامامة، ص ۱۰۲، ۴۴۴؛ طبری، ذخائر العقبی، ص ۱۳۶؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۶۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۸.



کار می‌رود و آیه:

﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾<sup>۱</sup>

«گفت: پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمهٔ آفرینش او بوده داده؛ سپس هدایت کرده است!».

به این معنا دلالت دارد.

باین‌همه به نظر می‌رسد از بررسی مواردی که این کلمه در آنها به کار رفته است، این نتیجه به دست می‌آید که هدایت، اغلب در افرادی که هدایت خدا در آنها مؤثر بوده است به کار می‌رود.

بر این اساس باید گفت:

الْمَهْدِيُّ مَنْ هَدَاهُ اللَّهُ وَقَبِلَ هِدَايَتَهُ وَاهْتَدَى

بِهَا بِعِنَايَةِ مِنْهُ وَتَوْفِيقِهِ؛

یعنی کسی که هدایت خدا شامل حال او شده، مهدی است. به عبارت دیگر هدایت به معنای ارائهٔ طریق، متوجه او شده است و به واسطه عنایت و توفیق الهی در او نتیجه بخش واقع شده است که عالی‌ترین مصادیق آن انبیا و ائمه علیهم‌السلام هستند.

برحسب اخبار معتبر، «مهدی» لقب همان موعود آخرالزمان است که حتی نسب و اوصاف او در احادیث معتبر مورد اشاره قرار گرفته است

که آن جز بر امام دوازدهم فرزند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بر احدی قابل تطبیق نیست و لقب مهدی به این معنا که مورد هدایت خدا و احیاکننده اسلام و پرکننده جهان از عدل و داد و دارای صفات ممتاز است، اولین بار در مورد آن حضرت به کار رفت و این کار در عصر خود پیامبر صلی الله علیه و آله توسط شخص آن حضرت انجام گرفت و مهدی به عنوان منجی و رهایی بخش و الفاظ مترادف دیگر از این قبیل از جانب خدا، تنها لقب اوست.

و مهدویت به مفهوم نوعیه از هیچ یک از روایات نقل شده از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام قابل استفاده نیست.



## اختلاف در تاریخ ولادت حضرت مهدی علیه السلام

اختلاف در تاریخ ولادت حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام  
که به گفته بعضی مطابق با عدد حروف نور است - ۲۵۶ -  
ولی برحسب بعضی روایات در سال ۲۵۵ هجری واقع  
شده است این چگونه قابل توجیه است؟ غیبت آن  
حضرت در چه سالی واقع شده است؟

### پاسخ:

اختلاف در این گونه امور به اصل موضوع ضرر نمی زند و شبهه‌ای  
پیش نمی آورد.

در تاریخ ولادت بیشتر رجال و شخصیت‌های تاریخی این گونه  
اختلافات وجود دارد؛ بلکه در خیلی از موارد تاریخ ولادت و وفات  
آنها نامعلوم است.

اختلاف در تاریخ ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام از اختلافی که در  
تاریخ ولادت بعضی از ائمه و شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله وجود دارد کمتر است.

قول معتبر سال ۲۵۵ هجری قمری است که فضل بن شاذان نیشابوری - که از محدثین بزرگ و هم‌زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام می‌باشد - روایت کرده است و واسطه او شخصیتی مثل جناب «محمد بن علی بن حمزه بن حسین بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام است.<sup>۱</sup> و اما غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام:

از همان موقع ولادت به‌طور متعارف همگان اذن تشرّف به زیارت ایشان را نداشتند و پدر بزرگوارشان فقط اصحاب و شیعیان خاصّ را از سعادت زیارت آن یگانه فرزند عزیز و «کلمة الله الباقیه» بهره‌مند می‌فرمودند، شروع غیبت صغری که آغاز دوره امامت آن حضرت هم بوده است در همان روز شهادت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام یعنی سال دویست و شصت هجری واقع شده است.

مطلبی که در اینجا لازم به تذکر است اینکه: طرح مسئله غیبت امام در زمان وقوع آن برای شیعیان و معتقدان به امامت مسئله غیرمنتظره‌ای نبوده است، چون پیش از آن در روایات زیادی به آن اشاره شده بود و مردم می‌دانستند که حضرت صاحب الامر علیه السلام دارای دو غیبت است: غیبت کوتاه به نام صغری و قصری و غیبت طولانی به نام غیبت کبری و طولی. خبر مفصل آن در کتاب‌ها و اصول شیعه که قبل از ولادت حضرت صاحب الزّمان علیه السلام تألیف شده بودند به‌طور کامل ذکر شده است.

۱. حرعاملی، اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۹۷؛ صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ج ۲، ص ۳۶۹ - ۳۹۴.



## اتفاق نظر شیعه در امامت حضرت صاحب الامر علیه السلام

### بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام

برحسب آنچه نوبختی در کتاب *فِرَقِ الشَّيْعَةِ* نوشته است  
شیعیان بعد از امام حسن عسکری علیه السلام به چهارده فرقه  
تقسیم شدند، این حرف تا چه حدّ صحیح است و این  
فرقه‌ها تا چه زمانی بودند؟

پاسخ:

همان‌طور که گذشت، نوبختی می‌نویسد:

شیعه بعد از رحلت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به چهارده گروه  
و یا فرقه تقسیم شد،<sup>۱</sup> اما به نظر می‌رسد که در این نظریه مبالغه شده  
است، زیرا وی و سایر مؤلفان کتاب‌های مربوط به فرقه همه آرایشی را  
که پیدا شده است - اگرچه قائل آن فقط یک نفر باشد و او هم در آن  
نظر تا آخر ثابت قدم نمانده باشد - جمع‌آوری کرده‌اند و چه بسا از

۱. نوبختی، فرقه‌الشیعه، ص ۹۶.

فرقه‌هایی یاد کرده‌اند که به کاربردن تعبیر فرقه و گروه در مورد آنها صحیح نیست.

چون تعداد قائلین آنها اگر دارای افرادی بوده‌اند معلوم نیست، به نظر نمی‌رسد از چند نفر تجاوز کرده باشد و یا معلوم نیست که آنها در نظر خود تا چه مدّت و چه مقدار ثابت‌قدم مانده‌اند، لذا نباید آنها از فرق محسوب شوند، و گرنه تعداد فرقه‌ها به صدها و هزارها خواهد رسید.

شیخ مفید و شیخ طوسی رحمتهما نیز همین‌گونه نظر داده‌اند.

شیخ مفید در جلد دوم *الفصول المختاره* این فرقه‌ها را به نقل از نوبختی نام می‌برد و می‌فرماید: هیچ‌یک از این فرقه‌ها به‌جز شیعه در زمان ما - سال ۳۷۲ هجری قمری - وجود خارجی ندارند.<sup>۱</sup>

بنابراین معلوم می‌شود که اصلاً این فرقه‌ها از موجودیتی آن‌چنانی که قابل اشاره باشند برخوردار نبوده‌اند.

البته اگر رأیی به آنها نسبت می‌دهند - هرچند اظهارکننده مشخصی نداشته باشد - باید مورد بررسی قرار گیرد، چنان‌که شیخ مفید و شیخ طوسی این بررسی‌ها را انجام داده‌اند و بطلان دیدگاه‌های همه این فرقه‌ها غیر از امامیه اثنی‌عشریه را ثابت نموده‌اند.

خلاصه کلام اینکه کتاب‌های ملل و نحل در شمارش گروه‌ها و فرقه‌ها گرفتار مسامحه و مبالغه شده‌اند.

۱. مفید، *الفصول المختاره*، ص ۳۱۸ - ۳۲۱.

اتفاق نظر شیعه در امامت حضرت صاحب الامر علیه السلام بعد از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام / ۱۱۹

لذا به مطالب این قبیل از کتاب‌ها - جز در مورد فرقی که هم‌اکنون  
موجودند و یا تاریخ و مصادر معتبر موجودیت آنها را به‌عنوان یک  
گروه تأیید می‌کند - نمی‌توان اعتنا کرد.



### لقاب امام دوازدهم علیه السلام

آیا زیادبودن لقب‌های امام عصر - ارواحنا فداه -  
به‌خاطر زیادبودن ویژگی‌های ذاتی و روحی و جسمی اوست  
و یا این امر ناشی از بزرگی کارهای اصلاحی او می‌باشد؟

پاسخ:

از روایات استفاده می‌شود که نام‌های مبارک امام دوازدهم علیه السلام عبارتند از: قائم، مهدی، غایب و حجّت. به‌علاوه در احادیث مختلف از آن حضرت با عناوینی چون: حجة الله، خلیفة الله و القائم هم یاد شده است و علت زیادبودن لقب‌های آن حضرت همان دو جهتی است که به آن اشاره شده است، البته در میان این القاب بعضی مشهورترند.

ممکن است اوضاع و احوال در یک زمان موجب توجه بیشتر مردم به یکی از این لقب‌ها و یا صفات بشود و یا جنبه خاصی از مسئله بیشتر مطرح گردد، در نتیجه سخنرانان و نویسندگان و یا شاعران آن لقب یا جنبه خاص را بیشتر مورد توجه قرار دهند، نظیر اسماء الحسنی خداوند متعال که شرایط و احوال شخصی یا عمومی مردم موجب می‌شود که به



یکی از آن اسم‌ها مثلاً اسم «الشّافی» یا «السّلام» یا «الحافظ» یا «الرّازق» بیشتر توجه داشته باشند و خدا را با آن اسم بخوانند، امّا این بدان معنا نیست که سایر اسماءالحسنی وجه تسمیه ندارند.

بنابراین هریک از اسم‌ها و القاب امام‌زمان علیه السلام به یکی از اوصاف یا اعمال آن حضرت اشاره دارند و از اغلب آنها در روایاتی که اصل مسئله امام دوازدهم و ظهورش را مطرح کرده‌اند یاد شده است، یعنی آن حضرت حتّی سال‌ها قبل از آنکه خود و پدرشان متولّد شده باشند با این نام‌ها و لقب‌ها مشهور بوده‌اند.

در این جهت که امام دوازدهم همان حضرت مهدی و حضرت مهدی همان امام دوازدهم است، عالمان بزرگ اهل سنّت با شیعه موافقت دارند و از همین رو افرادی مثل ابوداوود - مؤلّف کتاب سنن - اخبار امامان دوازده‌گانه را در کتاب «المهدی» روایت کرده است<sup>۱</sup> که در القاب آن حضرت، به موعود انبیا بودن و حَسَب و نَسَب او اشاره می‌شود.

---

۱. ابوداوود سجستانی، سنن، ج ۲، ص ۳۰۹ - ۳۱۱.



### لقب القائم

چنان که همه می دانند یکی از القاب حضرت مهدی علیه السلام «قائم» است. در وجه ملقب شدن آن حضرت به این لقب روایتی نقل شده است که قابل تأمل است، زیرا ظاهر آن دلالت دارد که این نام گذاری به این جهت بوده است که آن حضرت بعد از وفات ظهور خواهد کرد در حالی که حدود بیش از هزار روایت راجع به آن حضرت و غیبت و حیات و طول عمر ایشان در دست است که با توجه به آنها این خبر قابل اعتماد نیست ولی درباره سند و متن و مضمون آن اگر توضیحاتی داده شود سودمند است؟

پاسخ:

شیخ بزرگوار طوسی رحمته الله حدیث غیر معتبری را نقل می کند که ظاهراً دلالت بر این دارد که قائم به این سبب قائم نامیده شده که بعد از وفات قیام خواهد کرد.<sup>۱</sup> شیخ درباره این حدیث توضیحاتی

---

۱. طوسی، الغیبه، ص ۴۲۲.

داده است،<sup>۱</sup> ولی ما پیش از آنکه وارد بحث در این باره بشویم لازم می‌دانیم که به صورت مختصر، مبانی امامت را در تشیع که آیات قرآن مجید و احادیث و دلایل عقلی آن را اثبات می‌نماید متذکر شویم، این مبانی عبارتند از:

۱. امامت، عهدی است الهی که از سوی خدا و افرادی — که شایستگی عهده دار شدن آن را داشته باشند — برای احراز این مقام معین و منصوب می‌شوند و این نصب و گزینش الهی به وسیله پیامبر ﷺ به مردم اعلام می‌شود.

۲. مهمترین شرایط امام، عصمت و اعلمیت او از همگان است که همه به علم و هدایت و ارشاد او محتاج باشند ولی او از همه بی‌نیاز است همان‌طور که از «خلیل بن احمد» نقل است که درباره امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت: «اِحْتِيَاجُ الْكُلِّ إِلَيْهِ وَاسْتِعْنَاؤُهُ عَنِ الْكُلِّ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ إِمَامُ الْكُلِّ».<sup>۲</sup>

۳. زمین هرگز بدون حجّت و امام باقی نخواهد ماند و هرکس امام زمان خود را نشناسد و بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.

۴. امامان برحسب نصّ روایات متواتر از پیامبر ﷺ دوازده نفرند.

۵. آنها دوازده نفرند و همه از اهل بیت پیامبر ﷺ و برحسب دلالت احادیث متواتر ثقلین، در ردیف قرآن هستند و هرگز از قرآن جدا نخواهند شد.

---

۱. طوسی، الغیبه، ص ۴۲۳.

۲. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۰۳؛ خوئی، معجم رجال‌الحديث، ج ۸، ص ۸۱.

۶. امامان به غیر از نبوت که به پیامبر ﷺ ختم شده است همه مناصب دینی و حکومتی را، دارا هستند و همان‌طور که حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه فرموده آنها «قَوَامُ اللَّهِ»<sup>۱</sup> بر خلق می‌باشند. و یا بنا بر روایت دیگر، آنها کشتی نجات امت‌اند.

«لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَهُمْ سُفُنُ النَّجَاةِ وَأَمَانُ الْأُمَّةِ مِنَ الضَّلَالِ وَالْإِخْتِلَافِ»<sup>۲</sup>

«به بهشت داخل نمی‌شود مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها او را بشناسند، و به آتش داخل نمی‌شود مگر کسی که آنها را انکار نماید، و آنها کشتی‌های نجات و پناه امت از گمراهی‌ها و اختلاف هستند.»

۷. اسم و اوصاف و ترتیب امامت ائمه علیهم السلام از سوی پیامبر ﷺ مشخص شده است و علاوه بر آن هر امامی، امام بعدی را مشخص ساخته است. اینها از جمله مبانی مهم اعتقاد به اصل امامت است و برای هر مسلمان معتقد به عالم غیب و مؤمن به خدا و رسالت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله میزان حقانیت این مبانی، یا با برهان عقلی، یا با آیه قرآنی، یا به وسیله حدیث قطعی و متواتر است و اغلب این مبانی از هر سه طریق قابل اثبات است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲ (ج ۲، ص ۴۰).

۲. صفار، بصائر الدرجات، ص ۵۱۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۳۳.

بر اینکه امامت یک عهد الهی است و خداوند آن را معین می‌کند هم به دلیل عقلی و هم قرآنی و هم به سنت متواتر، استدلال شده است. علامه حلی در *الفین* هزار دلیل بر این مسئله اقامه کرده و اساساً این مسئله ریشه در توحید دارد و چون اصل توحید شامل توحید در حاکمیت و ولایت بر خلق هم می‌شود:

لَهُ الْحُكْمُ وَلَهُ الْأَمْرُ وَهُوَ السُّلْطَانُ وَهُوَ الْحَاكِمُ  
 وَهُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ الْعَالِمُ بِمَصَالِحِ عِبَادِهِ لَا أَمْرَ وَلَا  
 نَهْيَ لِأَحَدٍ دُونَهُ؛

«فرمان و دستور از اوست، او پادشاه و فرمانروا و ولی امر است، او آگاه به نیازهای شایسته بندگانش می‌باشد و برای کسی جز او امر و نهی نیست».

در مسئله لزوم عصمت و اعلیّت امام نیز دلایل عقلی و قرآنی و روایی زیادی هست از جمله آنهاست این آیه:

﴿أَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي  
 إِلَّا أَنْ يَهْدَى﴾؛<sup>۱</sup>

«آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند».

مرحوم علامه بر مسئله لزوم عصمت نیز، هزار دلیل اقامه کرده است.

بر این اصل که زمین بدون حجّت و امام باقی نخواهد ماند علاوه بر آیاتی مثل:

﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾<sup>۱</sup>؛

«و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است.»

﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ﴾<sup>۲</sup>؛

«ما آیات قرآن را یکی پس از دیگری برای آنان آوردیم.»

﴿يَوْمَ نَدْعُ كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾<sup>۳</sup>؛

«به یاد آورید - روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم!».

اخبار متواتری دلالت دارد که از جمله آنهاست همان خبر معروف «کمیل بن زیاد» از امیرالمؤمنین علیه السلام که در *نهج البلاغه*<sup>۴</sup> و سایر کتاب‌های شیعه زیدیه و امامیه و حتی کتاب‌های معتبر اهل سنت مثل

---

۱. رعد، ۷.

۲. قصص، ۵۱.

۳. اسراء، ۷۱.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷ (ج ۴، ص ۳۷).

**تذکرة الحفظ**<sup>۱</sup> ذکر شده است از اینجا معلوم می‌شود - که همه بر این مطلب اتفاق دارند که زمین هرگز از حجت خالی نخواهد ماند - البته فرق نمی‌کند حجت ظاهر و آشکار و یا غایب و مستور باشد.

و در **الصواعق المحرقة** و دیگر کتاب‌های اهل سنت از حضرت امام زین العابدین علیه السلام کلامی نقل کرده‌اند که در آن به مسئله خالی نبودن زمین از امامی از اهل بیت علیهم السلام تصریح شده است.<sup>۲</sup>

بر این اصول حتی در دعا‌های ائمه اهل بیت علیهم السلام هم تصریح شده است. در این باره تنها به قسمتی از دعای روز عرفه حضرت امام زین العابدین علیه السلام اکتفا می‌کنیم، حضرت در آنجا می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَيَّدْتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ بِإِمَامٍ أَقَمْتَهُ  
عَلِمًا لِعِبَادِكَ، وَمَنَارًا فِي بِلَادِكَ بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ  
بِحَبْلِكَ، وَجَعَلْتَهُ الذَّرْبِعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ، وَأَفْتَرَضْتَ  
طَاعَتَهُ، وَحَدَّزْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَأَمَرْتَ بِإِمْتِثَالِ أَمْرِهِ،  
وَالْإِنْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَالْأَيُّقَاتِ مُتَقَدِّمًا، وَلَا يَتَأَخَّرُ عَنْهُ  
مُتَأَخِّرٌ فَهُوَ عِصْمَةُ اللَّائِذِينَ، وَكَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ وَعُرْوَةُ  
الْمُتَمَسِّكِينَ، وَبِهَاءِ الْعَالَمِينَ»؛<sup>۳</sup>

«بار خدایا! تو دین خود را در هر زمان و روزگاری

۱. ذهبی، تذکرة الحفظ، ج ۱، ص ۱۲.

۲. ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۱۵۲.

۳. صحیفه سجادیه، ص ۲۱۸ (دعای ۴۷).

به‌وسیلهٔ امام و پیشوایی که او را برای - گمراهان -  
 بندگانت علامت - راهنما - و در شهرهایت نشانه - راه  
 حق - برپا داشته‌ای، تأیید و کمک کرده‌ای پس از آنکه  
 پیمان - دوستی - آن امام را به پیمان - به دوستی - خود  
 پیوسته، و او را وسیلهٔ خشنودی خود قرار داده‌ای، و  
 طاعت و فرمان‌بری از او را واجب نموده، و از نافرمانی از  
 او برحذر داشته‌ای، و به فرمان‌بری از او، و به کار بستن  
 نهی او امر فرموده‌ای، و به اینکه کسی از او پیشی نگیرد،  
 و از او عقب نماند فرمان داده‌ای، پس او نگه‌دار  
 پناهندگان و پناهگاه اهل ایمان و دستاویز چنگ‌زنندگان،  
 و جمال و نیکویی جهانیان است».

هرکس در این بخش از دعا دقت کند هم دیدگاه شیعهٔ امامیه را  
 دربارهٔ اصل امامت می‌شناسد و هم می‌فهمد که این منزلت و شئون از  
 اوّل برای ائمهٔ علیهم‌السلام ثابت بوده و کسی چیزی بر آن اضافه ننموده است.  
 اما این مسئله که «هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد،  
 مثل مردن جاهلیت مرده است» این هم یک اصلی است که احادیث  
 معتبری به آن تصریح دارند، احادیث متواتر تغلین و سفینه، همه به این  
 مطلب دلالت دارند.

بر این مطلب - که امامان دوازده نفرند و همه از اهل بیت پیامبرند و یازده  
 نفر آنها از نسل علی و فاطمه علیهم‌السلام می‌باشند که اوّل آنها امیرالمؤمنین علیه‌السلام است  
 و پس از او امام حسن مجتبی علیه‌السلام و پس از او سیدالشهدا امام حسین علیه‌السلام و



بعد از او نه نفر از فرزندان او که نهم از آنها دوازدهمین امام حضرت مهدی علیه السلام است - در احادیث متواتری تصریح شده است.

بنابراین چون این اصول با ادله محکمی ثابت شده‌اند لذا بزرگانی چون شیخ طوسی، شیخ مفید، ابن بابویه، علامه مجلسی قدس سره در مقابل هرکسی که پیش از این بزرگان یا بعد از آنها در این باره سخنی برخلاف گفته یا حدیث نادر و غیرمقبولی را مورد توجه قرار داده است به این اصول تمسک جسته، حرف وی را رد کرده‌اند، چون سند دلیل‌های این اصول به حدی معتبر است که حتی می‌توان ادعا کرد که بعد از اصل توحید و نبوت هیچ اصلی به این اندازه قابل اعتماد نیست.

باین‌همه، هیچ عالم شیعی معتقد نشده است که قیام قائم بعد از مرگ وی تحقق خواهد یافت و هرکس هم در این زمینه به این احتمالات بی‌اساس متعرض شده است، با توجه به مطالب گفته شده چون آنها کاملاً برخلاف واقعیت‌های علمی هستند، لذا نباید به آنها اعتنا شود چون ارزش علمی ندارند.

بعد از این مقدمه و بیان این نکته حیات حضرت و غیبت طولانی ایشان بر اساس این اصول، ثابت شده است، دیگر جایی برای این روایت که می‌گوید قائم علیه السلام بعد از رحلت قیام خواهد کرد نمی‌ماند، زیرا این حرف موجب انقطاع رشته امامت و خالی ماندن زمین از

وجود امام معصوم و ردّ اخبار بسیاری که دلالت بر عمر و غیبت طولانی آن حضرت دارد، خواهد شد.

گذشته از همه این ایرادها، خبر مذکور از نظر سند غیر معتبر است و کسی از علما و فقها حتی در یک مسئله فرعی به مانند این خبر استناد ننموده است؛ زیرا یکی از روایت کنندگان آن «موسی بن سعدان حناط» است که علمای علم رجال او را تضعیف کرده، خبرش را بی اعتبار می دانند.<sup>۱</sup> او این خبر را از عبدالله بن قاسم حضرمی روایت کرده است که او را «البطل و کذاب» - پهلوان بسیار دروغ گو - لقب داده اند.<sup>۲</sup> او هم از ابوسعید خراسانی روایت کرده است که اگر وجود او را مجهول نشماریم برحسب مصادر رجالی، حال او - که راست گو یا دروغ گو است - روشن نیست.<sup>۳</sup>

حال ملاحظه کنید در برابر آن مبانی محکم و صدها حدیث معتبر چگونه می توان به این خبر - که راوی اش قهرمان دروغ پردازی است - اعتماد کرد و برطبق آن نظر داد.

امّا وجه به کار بردن لقب قائم برای امام عصر علیه السلام:

۱. نجاشی، رجال، ص ۴۰۴؛ علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص ۴۰۶؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص ۵۰ - ۵۱.

۲. نجاشی، رجال، ص ۲۲۶؛ ابن غضائری، الرجال، ص ۷۸؛ علامه حلی، ایضاح الاشتباه، ص ۲۴۱؛ همو، خلاصه الاقوال، ص ۳۷۰؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۳۰۴.

۳. طوسی، رجال، ص ۳۷۰؛ علامه حلی، خلاصه الاقوال، ص ۴۲۱؛ اردبیلی، جامع الرواة، ج ۲، ص ۳۸۸؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۲۲، ص ۱۸۲.

قائم یعنی قیام‌کننده؛ زیرا حضرت در برابر اوضاع سیاسی و انحرافات دینی و اجتماعی قیام خواهد کرد و عالم را بعد از آن که از ظلم و جور پر شده از عدل و داد پر خواهد نمود. به‌علاوه از آن لقب مسئله قیام به شمشیر و مبارزه مسلحانه نیز استفاده می‌شود.

باین حال چون قیام مراتب ضعیف و قوی دارد، از اخبار استفاده می‌شود که همه امامان قائم به امر بوده‌اند و بر همه آنها به مناسبت مواضعی که داشته‌اند به کار بردن این لقب صحیح و بجا است ولی چون قیام حضرت مهدی علیه السلام یک قیام جهانی است که همه اوضاع و احوال اجتماعی و فردی و سیاسی و اقتصادی بشر را فرا می‌گیرد و وعده‌های خدا به انبیا و وعده‌های انبیا به مردم را تحقق می‌بخشد، این لقب به‌طور مطلق در حق آن حضرت به کار می‌رود و لذا هر کجا «قائم» بگویند و قرینه‌ای بر اراده شخص دیگر از امامان نباشد از آن، حضرت مهدی علیه السلام فهمیده می‌شود.

در حدیثی که شیخ صدوق رحمته الله در کتاب **کمال‌الدین** از حضرت امام محمد تقی علیه السلام - امام نهم - روایت کرده است که :

«إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِي إِبْنِي عَلِيٍّ...»؛ «امام بعد از من پسر من علی - حضرت علی النقی علیه السلام - است که امر او امر من، سخن او سخن من و پیروی او پیروی از من است و امامت بعد از او در پسرش حسن - امام حسن

عسکری علیه السلام - قرار داده شده است. امر او امر پدرش و گفته او گفته پدرش و اطاعت از او اطاعت از پدرش می باشد».

راوی می گوید: بعد حضرت ساکت شدند.

من عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، پس امام بعد از حسن علیه السلام کیست؟ حضرت نخست تا حدّ زیادی گریه کردند و سپس فرمودند: «پس از حسن پسر او «القائم بالحق المنتظر» است».

گفتم: ای پسر پیامبر، برای چه آن حضرت «قائم» نامیده شده است؟ حضرت فرمودند: «برای اینکه او بعد از آنکه نام و یادش به فراموشی سپرده شود و بیشتر معتقدین به امامت وی از عقیده خود برگردند قیام خواهد کرد».

گفتم: برای چه منتظر نامیده شده است؟

فرمود: «چون برای او غیبتی است که مدت آن بسیار طولانی است، به گونه ای که خروج و ظهور او را مؤمنان واقعی انتظار می کشند، ولی اهل شکّ و ریب انکار می نمایند و نفی کنندگان به او استهزا می کنند و کسانی که وقت برای آن معین می کنند فراوان می گردند و عجله کنندگان در آن غیبت، هلاک می شوند ولی مسلمین - اهل تسلیم - نجات می یابند».<sup>۱</sup>

علامه مجلسی رحمته الله فرموده اند: مقصود از مردن، که در آن روایت

۱. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۸، ب ۳۶، ح ۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰.

ضعیف آمده بود این است که آن حضرت پس از به فراموشی سپرده شدن نام و یادش قیام خواهد کرد.<sup>۱</sup>  
و شیخ مفید در *ارشاد* روایتی را از حضرت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل می‌کند که در آن می‌فرماید:

«سُمِّيَ بِالْقَائِمِ لِقِيَامِهِ بِالْحَقِّ»؛<sup>۲</sup>

«قائم نامیده شده است به خاطر اینکه حق را برپا خواهد کرد».

از بعضی اخبار وجه دیگری که استفاده می‌شود این است که آن حضرت به این لقب از جانب خدا ملقب شده چون در عوالم قبل از این عالم، آن حضرت قائم بودند و نماز می‌خواندند.

درباره نام‌گذاری آن حضرت به لقب «المهدی» نیز وجوه مناسبی ذکر شده است و البته چنان نیست که «القائم» عنوان اصلی و «المهدی» عنوان فرعی باشد. هر دو لقب است و نام‌گذاری با هر کدام از آنها علتی جداگانه دارد، بلکه می‌توان گفت چون مفهوم مهدی «مَنْ هَدَاهُ اللَّهُ» است یعنی کسی که خدا او را هدایت کرده است، به حسب رتبه باید کسی قائم باشد که خدا او را هدایت کرده باشد.

یعنی قائم باید «مَنْ هَدَاهُ اللَّهُ» باشد اما لازم نیست که همیشه «مَنْ هَدَاهُ اللَّهُ»

---

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰.

۲. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۳.

قائم باشد. اما اعمال و اصلاحات و حرکت و قیام و نهضتی که از مهدی علیه السلام صادر می‌شود، مثل تشکیل حکومت جهانی متوقف بر قیام و فعلیت یافتن لقب قائم است.

این القاب به اصلی و فرعی تقسیم نمی‌شوند و همه از زبان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام شنیده شده‌اند و قدیم و جدید هم ندارند و هریک مفهوم خاص خود را دارد و هرکدام با توجه به جنبه خاصی به کار رفته‌اند، در عبارات گاهی همه این القاب با هم ذکر می‌شوند و گاهی یکی و زمانی هم یک لقب بر لقب دیگر مقدم ذکر می‌شود. در هر حال اطلاق این القاب بر اساس اوصاف ذاتی و فعلی است که آن حضرت دارای همه آنهاست.



## دو نوع غیبت

برحسب مضمون روایات موجود غیبتِ حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام به دو صورت واقع شده است در غیبت اولی ارتباط با آن حضرت به وسیله نواب و وکلای ایشان ممکن بوده است ولی با تمام شدن این دوره و شروع غیبت دوم که غیبت تامّه است دوره مأموریت وکلا و نواب خاصّ هم پایان یافته است.

سؤال این است که، آیا تعبیر از این دو غیبت به صغری و کبری از اول رایج بوده است یا این کار در عصرهای بعدی مثل عصر صفویه رواج پیدا کرده است؟

پاسخ:

بحث در مثل این مطالب نباید بحث لفظی باشد، خواه کسی غیبت نخستین را که کوتاه‌تر و کم‌تر بوده غیبت صغری و کوچک‌تر یا غیبت قصری و کوتاه‌تر بخواند یا غیبت دوم را که مدت‌ش طولانی است، غیبت کبری و بزرگ‌تر یا غیبت طولی و درازتر بگوید یا با هر لفظ

دیگر از این دو غیبت یاد کند، این کار واقع و حقیقت امر را تغییر نمی‌دهد، در هر حال این دو غیبت واقع شده است.

مسئله این است که اصل دو شکل بودن غیبت، حتی قبل از وقوع آن در اصول و کتاب‌های حدیث مورد تصریح بوده است و نعمانی و دیگران که قبل از پایان غیبت صغری می‌زیسته‌اند آن را نقل نموده‌اند<sup>۱</sup> و این امر دلیل بر مطرح بودن دو شکل از غیبت است. به علاوه با وجود چندین روایت معتبر در این زمینه هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که تعبیر غیبت صغری و کبری ساخته صفویان یا غیر ایشان می‌باشد. در دوره غیبت صغری اگرچه موقعیت شیعه حساس بوده است، با این حال هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که این همه احادیث که از ائمه علیهم‌السلام در کتاب‌های چون *الغیبه* فضل بن شاذان یا *الغیبه* نعمانی و *کمال‌الدین* صدوق روایت شده است، همه مجعول و بعد از وقوع غیبت ساخت شده‌اند.

اینکه می‌بینیم شیعیان شهرها و نقاط مختلف مراجعه به نواب می‌نمودند، اینها بدون دلیل این کار را نمی‌کردند، حتماً علایم و دلایلی در دست بوده است که نشان می‌داده که اینها با امام ارتباط دارند. وگرنه محال است که افرادی مانند علی بن بابویه با آن مقام علمی و عظمت فکری از طریق نواب در پی ارتباط با امام علیه‌السلام برآید

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۱۷۵ - ۱۸۱.



بی‌آنکه ارتباط آنها برایش مثل روز روشن شده باشد؛ این واقعه خود نشان می‌دهد که آنها دلیل روشنی بر حقانیت نواب در دست داشته‌اند. مسئله دیگر این است که اگرچه ابوجعفر عمّری - عثمان بن سعید - و سایر نواب وسیله اتحاد شیعه بودند و وکالت آنها از امام در همه محافل و مناطق شیعه‌نشین به‌خصوص در مثل شهر قم مورد قبول کامل همه بوده است، ولی این اتحاد به‌خاطر اعتقاد به امامت امام دوازدهم بوده است، این مسئله موجب نفوذ معنوی سفرا شده بود نه اینکه آنها بدون در نظر گرفتن مسئله امامت سبب اتحاد شیعه شده باشند.

اتحاد و اتفاق شیعه در اعتقاد به امامت امام دوازدهم سبب اتحاد آنها در پیروی از نواب امام علیه السلام بوده است.

چنان‌که امروزه هم اعتقاد به امامت آن حضرت سبب نفوذ معنوی علما و فقها به‌عنوان نایب عام آن حضرت در دل‌های مؤمنان می‌باشد. در غیبت صغری تعیین نواب به‌طور مستقیم توسط شخص امام علیه السلام بوده است و اینکه می‌بینیم بزرگانی در مقابل نواب سر تسلیم فرود می‌آوردند دلیل آن این است که این انتخاب توسط شخص امام علیه السلام بر اساس شایستگی نواب بوده است و اصل تسلیم همه طبقات و شخصیت‌های علمی و سیاسی دلیل بر این است که رهبری اصلی در دوره غیبت صغری با شخص امام علیه السلام بوده است.

در اثر وجود شواهد و دلایل قانع‌کننده بوده است که رجال علمی شیعه و شخصیت‌هایی نظیر «ابوسهل نوبختی» و «ابن متیل» و «حسن بن جنان صیبی» و دیگر بزرگان شیعه به حقانیت نواب معتقد بوده‌اند. چنان‌که بعد از درگذشت نایب چهارم - علی بن محمد سمری - نیز این مسئله که دوره غیبت و نیابت خاص نواب به پایان رسیده است مورد پذیرش همه قرار گرفت و اگر کسی ادعای نیابت می‌کرد بر اساس همین اصل او را تکذیب می‌کردند و ضمناً می‌توان گفت که یکی از حکمت‌های مهم غیبت صغری، آشناکردن شیعه با مسئله غیبت و زمینه‌سازی برای عصر غیبت طولانی بوده است، تا شیعه بتواند در دوره‌ای طولانی بدون حضور ظاهری امام علیه السلام به حیات خود ادامه دهد و این امتحان بزرگ الهی را با موفقیت پشت سر گذارد.



## تولّد معجزه‌آسای امام‌زمان علیه‌السلام

درباره ولادت امام علیه‌السلام معجزات و خوارق عاداتی نقل می‌نمایند، اعتبار این معجزات در چه حدّ و چگونه قابل اثبات است؟ و چرا بعضی تاریخ‌نویسان آنها را نقل نکرده‌اند؟

پاسخ:

۱. اصل ولادت حضرت مهدی علیه‌السلام امام دوازدهم — فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام — را تاریخ‌نگاران مثل سایر وقایع تاریخی ثبت و ضبط کرده‌اند.
۲. درباره برخی معجزات که در ولادت آن حضرت یا سایر رجال از انبیا و اوصیا واقع شده است، اگر منابع تاریخی متداول چیزی به دست نمی‌دهد، این نقص منابع مذکور محسوب می‌شود، چرا که همین تاریخ‌نویسان در بسیاری از موارد به بعضی جوانب تاریخی اشاره کرده‌اند که به لحاظ اهمیت چندان مهم نبوده‌اند، این کم‌توجهی تاریخ‌نگار به بعضی جوانب یک مسئله گاهی ناشی از یک تعصّب عقیدتی است، اما این کار به هر دلیلی که باشد به نقل قول‌های دیگران که با استناد به مصادر و مأخذ معتبر، انجام گرفته است ضرر نمی‌رساند.

تاریخ پیامبران آکنده از معجزه است و ولادت و نشو و نماهای اغلب انبیا غیرعادی بوده است. به عنوان مثال: خلقت آدم، ولادت حضرت ابراهیم، تولد اسحاق، موسی، یحیی، عیسی علیهم السلام و سخن گفتنش در گهواره همه از جمله حوادث غیرعادی است.

که اینها همه یک سلسله حوادث تاریخی اند، - هرچند فلان مورّخ آنها را نقل نکرده باشد - از همین قبیل است تفصیل ولادت امام عصر علیه السلام که از وقایع مسلم تاریخی است، که ترک نقل آن از سوی تاریخ نگارانی که یا مغرض بوده اند یا قصدشان اختصار و یا امور دیگر بوده است، به اصل مسئله صدمه نمی زند.

آنچه از سوی شیعه به امامان معصوم علیهم السلام نسبت داده می شود شبیه مطالبی است که در مورد حضرت ابراهیم، اسحاق، اسماعیل، موسی، عیسی و یحیی علیهم السلام و... گفته شده است که البته همه دارای سند معتبری هم هستند. وقایع مربوط به ولادت امام دوازدهم علیه السلام از بیشتر وقایعی که در تاریخ به چشم می خورد از نظر سند و مأخذ معتبرتر است.



### فلسفه تأخیر ظهور با فراهم بودن شرایط

در طول تاریخ گاهی به شرایط و فرصت‌هایی  
برمی‌خوریم که گمان می‌رود زمینه ظهور فراهم شده مثلاً  
استقبال مردم از دین و فداکاری در راه اسلام و بذل جان  
و شهادت به خاطر آن به قدری زیاد و با شور و هیجان  
است که به نظر می‌آید که نه تنها سیصد و سیزده نفر بلکه  
بیش از هزارها نفر آماده جان‌نثاری در رکاب امام علیه السلام  
هستند با وجود این، سرّ تأخیر ظهور چیست؟

پاسخ:

راجع به فراهم بودن شرایط ظهور امام زمان علیه السلام،  
اولاً: کسی نمی‌تواند به طور یقین اظهار اطلاع کند یعنی بگوید همه  
شرایط فراهم شده است، زیرا خود این ادّعا احتیاج به علم به جمیع  
شرایط دارد چون ممکن است احادیث متضمّن بیان همه شرایط نباشند.  
ثانیاً: بر فرض که شرایط، منحصر در آن موارد باشد که در روایات  
آمده است، باین حال همان‌طور که صدوق علیه السلام فرموده است واقعاً

نمی‌توان مطمئن بود که فرضاً همان سیصدوسیزده نفر اصحاب خاصّ و سایر شرایط موجود شده باشد.

چون اگر تمام اوضاع و شرایط برحسب ظاهر حکایت از فراهم‌بودن زمینه ظهور داشت، بدون اینکه مثلاً وجود افراد خالصی را که بتوانند در شمار سیصدوسیزده نفر از اصحاب حضرت صاحب‌السلام باشند انکار کنیم، این ادّعا را هم نمی‌توانیم بکنیم که همه افراد مانند «سلمان» و «ابوذر» و «مقداد» و «رشید هجری» و «اصحاب کربلا» می‌باشند.

در وضعیت کنونی با همه ادّعاهایی که در جامعه ما برای بازگشت به اسلام و اسلام‌خواهی مطرح می‌شود و البته باعث افتخار است اما باز هم می‌بینیم احکام الهی را در بسیاری از مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، خیلی‌ها زیر سؤال می‌برند و تا آنجا که بعضی احکام دین را که اختصاص به زمان و یا مکان خاصی ندارد مختصّ به همان عصر پیغمبر ﷺ می‌دانند به این بهانه از زیر بار تکلیف شانه خالی می‌کنند، با وجود چنین اشخاصی و حوادثی چگونه می‌توانیم بگوییم اوضاع برای ظهور آماده شده است تا چه رسد به اینکه از علّت تأخیر سؤال کنیم.

بنابراین در این مسئله سزاوار است تسلیم حکم و اراده خداوند عالم باشیم و فضیلت انتظار ظهور را از دست ندهیم و همان‌گونه که در

روایت «علی بن مهزیار» اشاره شده است،<sup>۱</sup> محجوب بودن آن حضرت را به اعمال خود نسبت بدهیم و همیشه یاد آن حضرت را در دل‌هایمان زنده نگه داریم و سعی کنیم از طریق اصلاح اعمال خود زمینه ظهور حضرتش را هرچه بیشتر فراهم کنیم.

---

۱. طبری امامی، دلائل الامامه، ص ۵۳۹ - ۵۴۲؛ ر.ک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۲۱؛ صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ج ۳، ص ۳۸۹.



### مدّت زمان غیبت و امتحانات سخت و دشوار

برحسب آنچه که مشهور است در دوره غیبتِ حضرت مهدی علیه السلام که بسیار طول خواهد کشید امتحانات سخت پیش می آید به گونه ای که شخص باایمان صبح می کند ولی درحالی که کافر شده است به شب وارد می شود آیا این گونه امتحانها در زمانهای نزدیک به ظهور است یا در تمام طول مدّت غیبت چنین امتحانهایی جریان دارد؟

پاسخ:

برطبق اصول اسلامی، دنیا محلّ امتحان و آزمایش است و مردم در هر واقعه ای که برایشان پیش می آید در حال امتحان هستند. در حال جوانی، یا پیری، در توانگری، در نیازمندی، در تندرستی، در بیماری، در قدرت، در ریاست، چه در زمان حضور امام علیه السلام یا در دوره غیبت آن حضرت باشند فرق نمی کند، همیشه در حال امتحان اند. قرآن کریم در این باره می فرماید:



## ﴿أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾<sup>۱</sup>

«آیا مردم گمان کردند همین که بگویند -ایمان آورده ایم -  
به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟!».

چنان‌که می‌دانیم در زمان خود پیغمبر ﷺ در عین حال که همه برنامه‌ها و رویدادها امتحان بود، گاهی امتحان‌های شدیدی پیش آمد که جز عده‌ای اندک از عهده آن سالم بیرون نمی‌آمدند، مثلاً در جنگ‌ها غیر از افرادی چون علی بن ابی‌طالب علیه السلام و ابودجانة و... در جهاد و دفاع از اسلام و پیغمبر نمی‌توانستند زیاد مقاومت کنند؛ چون در آزمایش‌های سخت تعداد معدودی توان پایداری دارند چه بسا افرادی که از ترس فرار می‌کردند. نقل شده است که در یکی از جنگ‌ها عثمان از صحنه جنگ گریخت و بعد از سه روز برگشت،<sup>۲</sup> یا پس از رحلت پیغمبر ﷺ آن امتحان سخت پیش آمد که سه یا هفت نفر بیشتر نتوانستند از عهده آن سالم بیرون بیایند و در خطی که پیغمبر ﷺ معین کرده بودند ثابت‌قدم بمانند<sup>۳</sup> بعدها هم این قبیل

۱. عنکبوت، ۲.

۲. مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۸۴؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۱؛ اربلی، کشف‌الغمه، ج ۱، ص ۱۹۳؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۸۴.

۳. مفید، الاختصاص، ص ۶، ۱۰؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۸، ۵۱؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۸، ص ۲۵۹؛ ج ۳۴، ص ۲۷۴.

امتحانات ادامه یافت و همچنان ادامه خواهد داشت تا به قول قرآن:

﴿لَيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾؛<sup>۱</sup>

«(اینها همه) به خاطر آن است که خداوند -

می خواهد - ناپاک را از پاک جدا سازد».

این امتحان‌ها حکمت و فوائد بسیاری دارد که از جمله آنهاست آماده شدن طبع افراد جهان و جامعه برای آن ظهور باشکوه که در آن مؤمنان ثابت قدم و پایدار از سایر افراد تمیز داده خواهد شد. حفظ ایمان در دوره غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام همراه با تحمل سختی‌های بسیار شدید امکان‌پذیر است و از این مدرسه و مکتب امتحان البتّه میلیون‌ها نفر با افتخار و سربلندی بیرون می‌آیند یعنی از طریق صبر و شکیبایی و استقامت بر مشکلات پیروز شده دین و ایمان و شرف خود را حفظ می‌نمایند.

برحسب مضمون بعضی از روایات در این دوره حفظ دین از نگاه داشتن آتش در کف دست دشوارتر خواهد شد و ظلم و ستم و فساد و فحشا شیوع پیدا می‌کند و ارزش‌ها، ضداً ارزش و ضداً ارزش‌ها، ارزش محسوب می‌گردد، گناهان افتخار و هنر شمرده می‌شود، دوستان شخص او را به گناه ترغیب و تشویق می‌نمایند و از اینکه با اهل ظلم و گناه و فساد هم‌هنگی نکرده او را سرزنش می‌کنند.

زن‌ها در کارهای مخصوص به مردها وارد می‌شوند. جنگ‌ها و بلاهای طبیعی زیادی پیش می‌آید. در روایت جابر انصاری که درباره تفسیر آیه:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾<sup>۱</sup>؛  
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر - اوصیای پیامبر - را».

وارد شده است حضرت پیغمبر اکرم ﷺ از خلفا و جانشینان خود از حضرت علی علیه السلام تا حضرت مهدی علیه السلام خبر می‌دهد و همه را یک به یک اسم می‌برد و فتح شرق و غرق جهان را به دست مبارک حضرت مهدی علیه السلام به مردم مژده می‌دهد و در ضمن می‌فرماید:

«ذَلِكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ وَأَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَبُتُّ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»<sup>۲</sup>؛

«او کسی است که از شیعیان و دوستانش پنهان می‌شود آن‌گونه که بر ایمان به امامت او پایدار نمی‌ماند مگر کسی که خداوند قلب او را به ایمان داشتن امتحان نموده باشد».

۱. نساء، ۵۹.

۲. صدوق، کمال‌الدین، ص ۲۵۳؛ خزاز قمی، کفایة‌الاثر، ص ۵۴؛ طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۲، ص ۱۸۲؛ اربلی، کشف‌الغمه، ج ۳، ص ۳۱۵.

و امیرالمؤمنین علیه السلام در **نهج البلاغه** نیز از این شداید و آزمایش‌ها خبر داده‌اند و از جمله می‌فرمایند:

«مَا أَطْوَلَ هَذَا الْعَنَاءَ وَأَبْعَدَ هَذَا الرَّجَاءَ»؛<sup>۱</sup>

«چه طولانی است این رنج و محنت و چه دور است این امید و آرزو!».

و حتّی در حدیثی دیگر وارد شده است که:

«إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً الْمُتَمَسِّكِ فِيهَا بِدِينِهِ  
كَالْخَارِطِ لِلْقِتَادِ»؛<sup>۲</sup>

«همانا برای صاحب این امر غیبتی است، که کسی که به دین او چنگ بزند، مانند کسی است که با دست خود برگ‌های درخت خاردار قتاد را می‌کند».

پس همان‌گونه که از روایات استفاده می‌شود تمام مدّت غیبت دوره امتحان و آزمایش است که البته نوع آن آزمایش‌ها در زمان و مکان‌های مختلف متفاوت است، باید مؤمن در این دوره در التزام به احکام دین و تلاش برای اعتلای کلمه اسلام و عزّت مسلمین و دفع نفوذ و سلطه فرهنگی و سیاسی بیگانگان ثبات قدم داشته باشد و با تمام اوضاع و احوال منفی و غیرمساعد در حال مبارزه و جهاد باشد و به پیروزی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۷ (ج ۲، ص ۱۲۶).

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۵؛ صدوق، کمال‌الدین، ص ۳۴۶؛ نعمانی، الغیبه، ص ۱۷۳؛ طوسی، الغیبه، ص ۴۵۵؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۱.

اسلام و مسلمین و نصرت خدا امیدوار باشد و در مقابل قدرت کفار و ایادی آنها خود را نبازد و به اخلاق و رفتار غلط آنها گرایش پیدا نکند و درضمن یقین داشته باشد که وعده‌های خدا و پیغمبر خدا حقّ است، و بالاخره اسلام پیروز و عالم گیر خواهد شد و در نتیجه آن عدل و داد جهان را پر خواهد کرد.



## قاعده لطف و امامت امام غایب

آیا قاعده لطف مستفاد از احادیث و روایات اهل بیت علیهم السلام است یا از ارتباط شیعه با معتزله این قاعده در کلام شیعه پیدا شده است؟ و نحوه تطبیق این قاعده با وجود امام غایب به چه بیانی است؟

پاسخ:

از آنجا که درباره اصل امامت، شیعه ادله زیادی به غیر از قاعده لطف در دست دارد با وجود آن دلائل اگر به قاعده لطف هم تمسک شود این کار به منظور تأیید ادله است.

اما ارتباط شیعه با معتزله که گاهی در مقابل اشاعره به آنها عدلیه گفته می شود باید معلوم باشد که معتزله - فرقه ای است از اشاعره که بعد از شیعه پیدا شده، منشعب شده است - گرچه با شیعه در بعضی از عقاید و مسائل کلامی موافقت کردند، ولی این دلیل بر تأثیر آنها در مذهب شیعه نیست، بلکه به عکس این دلیل بر تأثیرپذیری آنها از عقاید شیعه است، چون اشاعره فرقه ای هستند که بعدها پیدا شده اند.

به علاوه همان طور که گفته شد عقاید شیعه همه از عقل و قرآن مجید و احادیث اهل بیت عترت علیهم السلام گرفته شده است؛ قاعده لطف نیز، از خود شیعه و برگرفته از همان مآخذ و مصادر است.

در حدیث است که جابر، فایده وجود امام غایب و چگونگی استفاده از وجود او را در زمان غیبت از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد حضرت در جواب فرمودند:

«إِي وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالتَّبْوَةِ! إِنَّهُمْ يَتَفَعُونَ بِهِ  
وَيَسْتَضِيئُونَ بِنُورِ وِلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ كَانْتِفَاعِ النَّاسِ  
بِالشَّمْسِ وَإِنْ جَلَلَهَا السَّحَابُ»؛<sup>۱</sup>

«آری! قسم به خدایی که مرا به پیامبری برانگیخت  
مردم از او بهره می‌برند و از نور ولایتش در زمان  
غیبت او کسب روشنایی می‌کنند، همان گونه که از  
خورشید بهره می‌برند، گرچه ابر آن را بپوشاند».

نفی کلی لطف بودن وجود امام غایب از شخص عاقل که از امور غیبی  
بی اطلاع است صحیح نیست، پس از ثبوت اصل امامت و غیبت او یقین به  
وجود لطف و ترتب فایده بر وجود او حتمی است؛ زیرا نصب امامی که مکلف  
به غیبت باشد اگر لطف به بندگان نباشد لغو و بی فایده است و خداوند از کار  
لغو و بی فایده منزّه است. پس نصب امام غایب از سوی خدا قطعاً لطف است.

۱. صدوق، کمال الدین، ص ۲۵۳؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۱۸۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۵۰؛ ج ۵۲، ص ۹۳.

بلی اگر بخواهیم با قاعده لطف هم لزوم نصب امام و هم امامت شخص غایب را ثابت کنیم این اشکال پیش می‌آید که باید اول لطف بودن امام غایب معلوم باشد و گرنه با جهل به لطف بودن آن، امامت او ثابت نخواهد شد. درحالی که با قاعده لطف لزوم نصب امام را ثابت می‌نماییم و با دلایل محکم دیگر امامت امام غایب را، و با انضمام این دو دلیل به این مطلب که از خداکاری که عبث باشد صادر نمی‌شود، لطف بودن امامت امام غایب ثابت می‌شود و سخن محقق طوسی که می‌فرماید: «وَجُودُهُ لُطْفٌ وَتَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخِرٌ وَعَدَمُهُ مِنَّا» مبتنی بر این اصل است که وجود امام مطلقاً لطف است، خواه در ظاهر باشد یا غایب شود. و این یک اصلی است که برحسب فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرمایند:

«لَيْلًا تَبْطُلُ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ»<sup>۱</sup>

حجّت‌ها و نشانه‌های خدا با وجود امام، چه ظاهر باشد یا پنهان، حفظ می‌شود، ثابت شده است.

شایان ذکر است که اگر اشکال نبود لطف نسبت به امام غایب وارد باشد نسبت به امامی که غایب نیست ولی متمکن از تصرف در امور هم نمی‌باشد جاری است و امامت او نیز به همان علتی که امامت امام غایب، بدون لطف محسوب می‌شود بی‌لطف خواهد بود. درحالی که

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷ (ج ۴، ص ۳۷)؛ صدوق، الخصال، ص ۱۸۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۸.



در امام حاضری که قادر به تصرف در شئون و اعمال مربوط به امامت نیست، این اشکال مطرح نشده است. همان گونه که در مورد پیامبری که در اثر شرایطی متمکن از هدایت نباشد یا هدایت هایش مؤثر واقع نشود و یا در مورد پیامبری که بعثتش عمومی باشد ولی معاندان و مخالفان مانع از رسیدن دعوتش به همگان شوند، این اشکال نشده و لطف بودن اصل رسالت او مورد انکار قرار نمی گیرد.

ممکن است به همین بیان دلیل عقلی بر امامت امام غایب علیه السلام اقامه نمود که نصب امام و تعیین او از جانب خدا لطف است و لطف هم بر خدا واجب است. بنابراین خداوند بعد از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شخصی را به امامت منصوب کرده است و آن غیر از امام غایب فرزند او نخواهد بود. چون دیگران که ادعای امامت کرده اند عدم صلاحیت و بطلان ادعایشان ثابت شده در حال حاضر هم کسی چنین ادعایی ندارد. پس یا خدا از لطف نسبت به بندگان خود در عصر غیبت دریغ نموده که این خلاف حکمت حق است و یا اینکه از باب لطف تعیین امام نموده است که در این صورت او غیر از امام دوازدهم کس دیگری نیست.



### مسئله بداء و حدیث ابی حمزه

روایتی به وسیله ابی حمزه ثمالی از حضرت امام باقر علیه السلام نقل شده است که برطبق آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند پس از سال هفتاد گشایش پیش خواهد آمد، ولی به سبب شهادت حضرت امام حسین علیه السلام این مسئله تا سال صد و چهل به تأخیر افتاد و سپس چون شیعیان رازداری نکردند خداوند باز آن را به تأخیر انداخت به گونه ای که وقتی را برای آن در نزد امامان قرار نداد.

توضیح دهید این حدیث با احادیث بسیار دیگر که دلالت دارند فرج موعود بعد از مدّت های طولانی به دنبال وقوع حوادث و وقایع بزرگ واقع خواهد شد، چگونه قابل تفسیر است؟ و آیا وقوع بداء که از این خبر استفاده می شود موجب این توهم نمی شود که چیزی بر خدا - العیاذ بالله - پس از آنکه معلوم نبوده است، معلوم شده است؟ در هر حال تفسیر صحیح آن چیست؟

### پاسخ:

اولاً: این خبر از نظر سند ایراد دارد زیرا برحسب کتاب‌های رجال ابوحمره ثمالی از طبقه چهارم محدثین نبوده است وفات او در سال ۱۵۰ هجری قمری واقع شده و حسن بن محبوب که طبق سند، این خبر را از ابی حمزه روایت کرده است از طبقه ششم است که در هفتادوپنج سالگی - در سال ۲۲۴ هجری قمری - درگذشته است. بنابراین حسن بن محبوب در سال وفات ابی حمزه یک سال بیشتر نداشته، باین حال روایت او از ابی حمزه اصلاً امکان ندارد و حتماً شخص دیگری بین او و ابوحمره واسطه بوده که چون معلوم نیست او چه کسی بوده است، نمی‌توانیم این حدیث را معتبر بدانیم و به‌علاوه خبر واحد اگرچه صحیح باشد در اصول اعتقادی نمی‌تواند حجّت باشد تا چه رسد به آنکه سندش هم مجهول باشد.

ثانیاً: باوجود احادیث بسیار معتبری که همه باصراحت دلالت دارند که ظهور حضرت مهدی علیه السلام و حکومت عدل صالحان به این زودی‌ها صورت نخواهد گرفت و تا ظهور آن حضرت باید منتظر تحولات شگرف و حوادث خطیر در طیّ زمان‌های بسیار طولانی بود، باین حال چگونه می‌توان به یک خبر واحد مجعول در برابر آن‌همه احادیث اعتماد نمود؟ به‌علاوه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه‌ها و روایات زیادی نقل شده است که در آنها هم به طول مدّتی که باید در طیّ آن

به انتظار این ظهور بود، اشاره شده است و هم از پیشامدهای بزرگ و امتحانات شدید مؤمنان خبر داده شده است. باوجود این چطور ممکن است گفته شود خبر واحد مجهولی که می‌گوید آن حضرت وقت ظهور را سال هفتاد معین کرده است، صحیح است؟

دیگر اینکه تغییر در تقدیرات الهی امری ممکن است ولی این بدان معنا نیست که خداوند متعال در ابتدا نسبت به امور بی‌اطلاع است سپس به آنها علم پیدا می‌کند. چنین عقیده‌ای از نظر شیعه باطل است، چون همه شیعیان خدا را از جهل و اینکه امری بر او بعد از خفا آشکار گردد منزّه و مبرا می‌دانند. «بدا» به مفهومی که شیعه به آن عقیده دارد یک اصل قرآنی و اسلامی است و بخش مهمی از مسائل الهیات و همچنین مسائل نبوت بر آن مبتنی است.

از جمله آیات مربوطه به «بدا» عبارتند از :

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۱</sup>

«و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم، ولی - آنها حق را - تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.»

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي

النَّاسِ﴾<sup>۱</sup>؛

«فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده است».

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾<sup>۲</sup>؛

«پروردگار شما گفته است مرا بخوانید تا - دعای - شما را بپذیرم».

﴿اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلُ السَّمَاءَ

عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً﴾<sup>۳</sup>؛

«از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است تا باران‌های پربرکت آسمان را پی‌درپی بر شما فرستد».

﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ﴾<sup>۴</sup>؛

«و ما با موسی، سی شب وعده گذاشتیم سپس آن را با ده شب دیگر تکمیل نمودیم».

---

۱. سوره، ۴۱.

۲. غافر، ۶۰.

۳. نوح، ۱۰-۱۱.

۴. اعراف، ۱۴۲.

﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ  
يُونُسَ لَمَا آمَنُوا كَسَفْنَا عَنْهُمْ غَدَابَ الْخِزْيِ فِي  
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ﴾<sup>۱</sup>؛

«چرا هیچ‌یک از شهرها و آبادی‌ها ایمان نیاوردند که  
- ایمانشان به موقع باشد و - به حالشان مفید افتد  
مگر قوم یونس هنگامی که آنها ایمان آوردند عذاب  
رسواکننده را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم و  
تا مدت معینی - پایان زندگی و اجلشان - آنها را  
بهره‌مند ساختیم».

﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾<sup>۲</sup>؛

«اگر شکرگزاری کنید - نعمت خود را - بر شما  
خواهم افزود».

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ  
حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾<sup>۳</sup>؛

«و هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند راه نجاتی  
برای او فراهم می‌کند و او را از جایی که گمان ندارد  
روزی می‌دهد».

۱. یونس، ۹۸.

۲. ابراهیم، ۷.

۳. طلاق، ۲ - ۳.

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمَّا كَرِهَ لَكُمْ تَقْوَاهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ قَالُوا ارْكَبُوا لَعَلَّ كُنَّا نَمُوتُ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾<sup>۱</sup>

«این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی‌دهد، جز آنکه آنها خودشان را تغییر دهند».

بدائی که شیعه ضمن اعتقاد به علم و قدرت مطلق الهی بدان معتقد است، معنایی است که از این قبیل آیات استفاده می‌شود، مثلاً در آنها گفته می‌شود: شکر موجب زیاد شدن نعمت از جانب خدا می‌شود؛ خدا به واسطه تقوا فرد پرهیزکار را از سختی‌ها رها می‌سازد و او را از راهی که گمان نمی‌برد روزی می‌دهد؛ به وسیله دعا حاجت‌ها را برمی‌آورد؛ به خاطر توبه و ایمان، عذاب را از افراد دور می‌سازد و به جهت سوءاستفاده از نعمت‌ها، آنها را از بندگان باز می‌ستاند.

البته احادیث فراوانی که از طریق شیعه و سنی رسیده است و همین‌طور حکایات بسیاری که در متون اصیل اسلامی نقل شده است بر این معانی دلالت دارند. اصولاً اگر «بداء» واقعیت نداشته باشد بسیاری از برنامه‌های دینی مثل دعا، توکل، توبه، صدقه، صلوة رحم، شکر، استغفار، موعظه، بشارت، انذار و تزکیه توجیه‌پذیر نخواهند بود. «بداء» یعنی ایمان به تأثیر این امور در حیات انسان.

چه ما بتوانیم با توجه به علم مطلق خدا و احاطه او به همه امور، «بدا» را تفسیر کنیم یا در فهم سرّ و حقیقت آن درمانیم، به‌رحال باید برطبق مفاد آیات بسیار قرآن و احادیث متواتر به مسئله «بدا» معتقد باشیم.

چرا که گاهی باینکه همه علل و زمینه‌های تحقّق یک امر فراهم می‌شود، درعین حال علل دیگری باعث سلب تأثیر آنها و در نتیجه مانع وقوع امر مزبور می‌شوند؛ در چنین شرایطی هم ثبوت و تحقّق آن عوامل، و هم تداوم آنها، و هم موانع تأثیر آنها، همه به تقدیر الهی با نظم و ترتیبی که او مقرر کرده است، در «امّ الكتاب» محفوظ‌اند. این امور اگرچه به افعال اختیاری بشر هم ارتباط پیدا می‌کنند به اراده خدا و تقدیر او واقع می‌شوند یعنی نه جبری در کار است و نه تفویضی، بلکه یک حقیقتی ما بین این دو تاست:

«لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ»<sup>۱</sup>

به‌عنوان مثال خداوند مقدر فرموده است که آتش بسوزاند و یا هر مخلوقی در مسیر خاصّ خود رشد پیدا کند، ولی اگر مانعی پیش آمد آن امر تحقّق نمی‌یابد. البته باید توجه داشت که موجبات اثبات حوادث در شرایط وجود موانع تحقّق آنها در موارد مادی، «بدا»

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۶۰؛ صدوق، التوحید، ص ۲۰۶؛ همو، الاعتقادات، ص ۲۹؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۳۸؛ ابن‌فهد حلّی، عدة الداعی، ص ۳۰۵؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۳۹ - ۲۴۰؛ ج ۴، ص ۱۹۷.



خوانده نمی‌شود. تنها در مواردی که اموری نظیر صدقه و صلّه رحم و دعا در پیدایش و یا عدم پیدایش امری دخالت داشته باشند به گونه‌ای که بشر وجود یا عدم آن را از نظر علل ظاهری قطعی بدانند، در این موارد خلاف آن را «بدا» می‌گویند. درحالی‌که به ظاهر این مورد دوم با اوّل چندان فرقی ندارد جز اینکه موضوع محو و اثبات در مسئله اوّل در امور محسوس است و برای بیشتر یا همه افراد قابل درک می‌باشد. ولی در مسئله دوم در امور غیر محسوس است، لذا بیشتر یا اغلب افراد از درک آن عاجزند، نوع دوم بر وجود و تأثیر عالم غیب و وجود خدا بیشتر دلالت می‌کند، هرچند همه امور از اوست.

خلاصه مفهوم «بدا» همان مفهومی است که از این آیه قرآن که در ضمن آن خدای متعال عقیده باطل یهود را ردّ می‌فرماید، به خوبی استفاده می‌شود:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا

بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾؛<sup>۱</sup>

«و یهود گفتند: دست خدا - با زنجیر - بسته است.

دست‌هایشان بسته باد! و به خاطر این سخن، از

رحمت - الهی - دور شوند! بلکه هر دو دست - قدرت

- او، گشاده است، هرگونه بخواهد می‌بخشد!».

پس «بدا» به معنای صحیح آن، نفی این اعتقاد نادرست یهود است که می‌گوید: دست خدا از تصرف در امور بسته است؛ به عبارت دیگر «بدا» معنایش بازبودن دست خدا و محدود نبودن قدرت مطلق اوست، بدون اینکه این امر با علم مطلق او منافات داشته باشد.

یا به تعبیر دیگر، حقیقت «بدا» به معنای صحیح آن به گونه‌ای که هم با علم مطلق خدا هماهنگی داشته باشد، هم با منزّه بودن ذات باری از هرگونه جهل مطابقت نماید و هم موافق با نظر نادرست یهود و سایر منکران مسئله «بدا» که قدرت حق را محدود می‌دانند، نباشد، باید به این نحو توصیف شود که برطبق مقدرات الهی اشیاى هریک دارای آثار خاصی می‌باشند که کارها برطبق آن آثار، به مقتضای قضای الهی وجود پیدا می‌کنند.

به عبارت دیگر، تقدیر الهی این است که مثلاً آتش خاصیت سوزندان داشته باشد، ولی فعلیت این خاصیت - تحقق آن - به قضای الهی است و از طرف دیگر یک سلسله اسباب غیبی مانند توکل و صدقه و دعا - که امور غیرعادی مادی‌اند - داریم که هرکدام اثر خاصی دارند. در مرحله عمل هریک از آن علل مادی و معنوی - ظاهری و غیبی - که قوی‌تر باشد در تحقق امور مؤثر واقع می‌شود و مقتضای آن وجود پیدا می‌کند؛ مثلاً در بسیاری از موارد علی‌رغم وجود موانع صله رحم که به عنوان یک عامل طول عمر مقرر شده است بر همه عوامل دیگر

پیروز می‌شود و در نتیجه عمر فرد طولانی می‌گردد؛ لذا در روایت وارد شده است:

«صَلَّةُ الرَّحِمِ تَزِيدُ فِي الْعُمُرِ وَتَدْفَعُ مَيِّتَةَ الشُّوْءِ»<sup>۱</sup>؛  
«صله رحم عمر را طولانی، و مرگ بد و سخت را  
دور می‌کند».

خلاصه حقیقت «بدا» این است که اسباب و مقتضیات منحصر در اسباب مادی نیست، بلکه در کنار اسباب مادی یک سلسله اسباب غیرمادی نیز برحسب تقدیر الهی در کارند.

بر این اساس باید هم به اسباب غیبی ایمان داشت و هم به اراده الهی و اینکه ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾<sup>۲</sup> و استمرار تدبیر و تصرف او در رزق و شفا و هدایت و... بدون خواست خداوند تأثیر ندارد، هر چند ما نتوانیم تفصیلات این شئون الهی و ارتباط آنها را با یکدیگر درک کنیم.

ممکن است مراد از محو در «بدا»، محو این تقدیرات به تقدیرات دیگر باشد. مثل محو اثر بیماری و شفا به دوا یا دعا که به خواست خدا انجام می‌گیرد. همان تقدیر و تأثیر بیماری نیز به مشیت الهی است، همان‌گونه که در اسباب و مسببات مادی و ظاهری می‌بینیم که

۱. حلوانی، نزهة الناظر، ص ۱۳؛ دیلمی، اعلام الدین، ص ۲۹۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۲.

۲. الرحمن، ۲۹. «و او هر روز در کاری است».

فلان عامل از سقوط انسان در دریا یا از بلندی یا وقوع یک حادثه و تصادف مانع شد. گاهی هم این تحول با تأثیر اسباب غیبی محو یا اثبات می‌شود.

ممکن است مراد این باشد که تقدیرات حتمی نیستند تنها به واسطه خواست خداوند است که این تقدیرات محو یا اثبات می‌شوند و بدون آن هیچ تقدیری به نتیجه نمی‌رسد و مراد از ﴿وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾<sup>۱</sup> هم این است که همه روابط و تقدیرات در ام‌الکتاب است یا اینکه آنچه تحقق می‌پذیرد خلاف آن وجود پیدا نمی‌کند همه در ام‌الکتاب است. در هر صورت، «بدا» یک معنای معقول و منطقی دارد و چنان نیست که گفته شود به معنای ظهور امر مخفی و مجهول بر خداست. مقصود از بیان مسئله «بدا» به هریک از تفاسیری که بیان شد این است که بشر از طریق درک این واقعیات توجهش نسبت به خدا بیشتر شود و در هیچ حالی خدا را فراموش ننماید، در همه امور تکیه و اعتمادش تنها به اسباب ظاهری و عادی نباشد و با فراهم شدن آن اسباب باز هم خود را به عنایت فعلی خدا محتاج بداند و اگر اسباب مادی را فراهم ندید، باز هم ناامید نشود چه بسا خداوند از طرق دیگر زمینه فعل را فراهم کند.

۱. رعد، ۳۹. «و اصل کتاب نزد اوست».

خلاصه مثل یهود، خدا را دست بسته نداند و به این حقیقت بزرگ  
توحیدی معتقد باشد که :

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ  
وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ  
تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾<sup>۱</sup>؛

«بگو: بارالها! مالک حکومت‌ها تویی؛ به هر کس  
بخواهی، حکومت می‌بخشی؛ و از هر کس بخواهی،  
حکومت را می‌گیری؛ هر کس را بخواهی، عزت  
می‌دهی؛ و هر که را بخواهی خوار می‌کنی. تمام  
خوبی‌ها به دست توست؛ تو بر هر چیزی قادری.»

اصولاً بدون چنین اعتقادی تربیت انسان و سیر او در عوالم معرفت  
و ترقی واقعی و عروج به مقامات ملکوتی میسر نخواهد بود و این  
واقعیتی است که در فطرت انسان هم زمینه دارد و حتی اگر با زبان  
هم مسئله «بدا» را منکر شود به کمک وجدان خود به آن اعتراف  
می‌کند، لذا در پیشامدهای خطرناک خدا را برای دفع آنها فرا می‌خواند  
و به اسمای حُسنای او مثل الرِّزَاق و الشَّافِي و الكافي و الحافظ و... که  
همه با اعتقاد به مسئله «بدا» مفهوم پیدا می‌کنند، متوسل می‌شود.

و چنان که در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمْ  
السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ \*  
بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ﴾<sup>۱</sup>

«بگو: به من خبر دهید اگر عذاب پروردگار به سراغ  
شما آید، یا رستاخیز برپا شود، آیا - برای حل  
مشکلات خود - غیر خدا را می‌خوانید اگر راست  
می‌گویید؟ - نه - بلکه تنها او را می‌خوانید».

بر اساس این اهمیتی که اعتقاد به بداء در پرستش خدا و توجه به او  
دارد، در روایات شیعه وارد شده است:

«مَا عِبَدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِثْلَ الْبَدَاءِ»<sup>۲</sup>

«خداوند به چیزی نظیر اعتقاد به بداء مورد  
پرستش واقع نشده است».

خلاصه بحث این است که مسئله «بدا» به هر تفسیری معنا شود با  
علم مطلق الهی منافات ندارد. یعنی او همان‌طور که «بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»  
است «بِكُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» است.  
در مسئله بداء دو شبهه مطرح شده است:

شبهه اول: از طرف قائلین به جبر است که می‌گویند وقتی علم خدا

۱. انعام، ۴۰ - ۴۱.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۴۶؛ صدوق، التوحید، ص ۳۳۲؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۰۷؛  
حویزی، نورالثقلین، ج ۲، ص ۵۱۶.

به چیزی تعلق گرفت تخلّف علم از معلوم ناممکن است. بنابراین اگر مفاد ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾<sup>۱</sup> این باشد که هر روز و در هر آن به هر چه علم او تعلق پیدا کند آن واقع می شود، بنابراین خلق می کند و روزی می دهد و منع می کند، همه افعال از اوست، خارج از محدوده علم او چیزی تحقّق نمی یابد، و بلکه خارج از این محدوده صدور فعلی جایز و ممکن نخواهد بود. چنان که تحقّق افعالی که علم او به صدور آنها تعلق گرفته است واجب خواهد بود. زیرا صادرنشدن آن افعال مستلزم جهل او خواهد بود، در حالی که ذات باری از همه انواع جهل و یا عیب و نقص منزّه است. از اینجا شبهه مجبور بودن خدا و حتّیٰ بندگان خدا را مطرح می کنند.

البته این شبهه از طریق مراجعه به وجدان مردود می شود، چرا که هر کس به گونه ای روشن و آشکار در کارها خود را مختار می بیند و این در واقع یک نوع شبهه در بدیهیات است، مثل این است که کسی در سوزاندن آتش یا گرم کردن آن تردید کند.

پاسخ دیگر از این شبهه آن است که اولاً: این شبهه به فرض که وارد باشد مسئله «بداء» و محو و اثبات را ردّ نمی کند، زیرا با اعتقاد به جبر و عدم اختیار، محو و اثبات هم که از جمله افعال الهی است در نهایت امر مانند سایر افعال به جبر یا اختیار واقع می شود.

۱. الرحمن، ۲۹. «و او هر روز در کاری است».

به عبارت دیگر، قائل به جبر با این شبهه نمی‌تواند محو و اثبات را نفی نماید، فقط می‌تواند بگوید محو و اثبات که هر دو از افعال الهی است حتمی الصدور است.

ثانیاً: جواب صحیح اصل شبهه این است که محو و اثبات هر دو از افعال اختیاری الهی است و مثل سایر افعال از او با اختیار صادر می‌شوند و «علم خدا به صدور آن به اختیار» نمی‌تواند منافاتی با اختیاری بودن آن داشته باشد؛ زیرا مفهومی لزوم تأثیر علم در معلوم است و این محال است و همین‌طور نسبت به افعال بندگان نیز خدا عالم به صدور اختیاری آنها از بندگان است و چنین علمی اختیار بنده را نفی نمی‌کند و گویا حکیم و محقق طوسی آنجا که در پاسخ به خیام فرموده است:

علم ازلی علت عصیان گفتن نزد عقلا ز غایت جهل بود

به این جواب اشاره دارد که علم به وقوع و صدور افعال از افراد مختار به اختیاری بودن آنها آسیبی نمی‌رساند.

شبهه دوم: این است که اختیار انبیا و اولیا از امور غیبی آینده به خصوص اخبار حضرت رسول خدا ﷺ و ائمه طاهرين علیهم السلام با امکان «بدا» در آنها چگونه قابل تفسیر و توجیه است، یعنی آنان چگونه از این همه وقایع بدون ملاحظه اینکه شاید در خبری که می‌دهند، «بدا» واقع شود به‌طور جزم خبر داده‌اند؟



جواب: امکان وقوع «بدهاء» و وقوع آن در بعضی موارد، به معنای وقوع آن در همه موارد نیست. بنابراین خبر غیبی آن بزرگواران - که علمشان از علم خدا و تعلیم و الهام او نشئت می گیرد - به واقع نشدن «بدهاء» دلالت دارد و با امکان وقوع «بدهاء» منافاتی ندارد.

اگر شبهه این گونه طرح شود که برحسب بعضی از روایات در مواردی خبرهای انبیا و ائمه علیهم السلام وقوع نیافته و علت آن را وقوع «بدهاء» یا اموری دیگر ذکر کرده اند و این امر مستلزم اخبار از خلاف واقع و متهم شدن به کذب و موجب وهن مقام نبوت و ولایت می شود.

به علاوه شخص نبی یا ولی که از آن خبر می دهد یا عالم به وقوع «بدهاء» است یا عالم نیست. در صورت اولی بدیهی است خبر از وقوع امری که واقع نمی شود با علم خبردهنده از وقوع نیافتن آن کذب است و مقام انبیا منزّه از آن است.

در صورت دوم نیز با احتمال وقوع «بدهاء» خبر جزمی از امری که وقوع یافتن یا نیافتن آن به سبب احتمال «بدهاء» محتمل است اگر کذب نباشد برای صاحب مقام نبوت و امامت چندان موجه نیست.

پاسخ: اولاً: برحسب اخبار معتبر آنچه خداوند از علوم و آگاهی به امور غیبی به نبی و ولی عطا می کند و آنها را مأمور اخبار از آنها می نماید از امور حتمیه است که «بدهاء» در آنها نیست. مثلاً در خبر پیامبر صلی الله علیه و آله از قتل عمار به دست گروه ستمگر یا خبر آن حضرت از شهادت حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام و شهادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام و سایر مصیبت‌ها که بر اهل بیت علیهم السلام وارد می‌شود، و یا اینکه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از اهل بیت اولین کسی خواهد بود که به آن حضرت خواهد پیوست، و اینکه دین اسلام عالم‌گیر می‌شود، و حضرت مهدی علیه السلام در آخرالزمان ظهور می‌نماید و بیان صفات و خصایص او و ده‌ها خبر مسلم دیگر و همین‌طور است خبرهای غیبی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که بسیاری از آنها را اهل سنت هم روایت کرده‌اند و خبرهای سایر ائمه علیهم السلام از امور غیبی که این خبرها «بدا» پذیر نیستند و به عبارت صحیح‌تر در این وقایع «بدا» واقع نخواهد شد و گرنه آن بزرگواران از آن خبر نمی‌دادند.

اخباری که از وجود «بدا» در خبرهای غیبی ایشان سخن گفته‌است یا بسیار نادر است یا ضعف سند دارند و یا دلالت آنها کامل نیست. به عنوان مثال همین روایت ابی حمزه که بحث آن گذشت.

اگر روایت صحیح هم در این زمینه باشد آن خبر عمرو بن حمق از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که می‌گوید: به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام در وقتی که ضربت خورده بود شرفیاب شدم، حضرت فرمودند: ای عمرو، من از شما جدا خواهم شد... تا سال هفتاد بلاهایی واقع خواهد شد - سه بار این جمله را تکرار فرمودند -.

من عرض کردم یا امیرالمؤمنین فرمودید تا سال هفتاد بلاهایی پیش خواهد آمد، آیا بعد از هفتاد گشایش هست؟

فرمودند: بلی ای عمرو، بعد از هر بلایی آسانی و گشایشی است.

﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾؛<sup>۱</sup>

«خداوند هر چه را بخواهد محو، و هر چه را بخواهد

اثبات می کند و امّ الکتاب نزد اوست».

این روایت خبر از ظهور و قیام امام زمان علیه السلام نمی دهد بلکه خبر از

یک سنّت الهی می دهد که:

﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾؛

«مسئلاً با هر سختی آسانی است».<sup>۲</sup>

باین حال این نکته را هم متذکر می شود که وقوع این گشایش در

صورتی خواهد بود که «بدا» پیش نیاید به علاوه حضرت با قرائت آیه:

﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾؛<sup>۳</sup>

درحقیقت می خواهند بفرمایند این امر صددرصد حتمی نیست چه

بسا «بدا» حاصل شود و مانع از فراهم شدن زمینه آن گردد.<sup>۴</sup>

۱. رعد، ۳۹.

۲. ابو حمزه ثمالی، تفسیر، ص ۲۱۸ - ۲۱۹؛ عیاشی، تفسیر، ج ۲، ص ۲۱۷؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۷۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۱۹ - ۱۲۰؛ ج ۴۲، ص ۳۲۳.

۳. شرح، ۶.

۴. رعد، ۳۹.

۵. برای اطلاع بیشتر به کتاب *سرّ البداء*، تألیف نگارنده و کتاب های بسیار دیگر که محققان بزرگ در این موضوع نوشته اند مراجعه فرمایید.



### عقیده به رجعت در ارتباط با اعتقاد به مهدویت

بر حسب احادیث بسیاری در آخر الزمان جمعی از اموات از ائمه علیهم السلام و غیر ایشان به دنیا باز خواهند گشت. آیا اعتقاد به غیبت حضرت مهدی علیه السلام و ظهور آن حضرت با اعتقاد به رجعت هماهنگی دارد؟ به عبارت دیگر آیا اصل اعتقاد به غیبت و ظهور، رجعت و سایر وقایعی را که قبل از قیام قیامت واقع می شوند شامل می شود یا این یک عقیده مستقل و جدای از رجعت است؟

پاسخ:

عقیده به ظهور مهدی و منجی از اهل بیت و فرزندان فاطمه علیها السلام یک اعتقاد عمومی و اجتماعی مسلمین است و اختصاص به شیعه ندارد، اگرچه شیعه شخص او را نیز از نظر حسب و نسب معرفی می کند، ولی اصل این عقیده یک اعتقاد همگانی است که در ادیان گذشته در تورات و زبور نیز به آن بشارت داده شده است و اصلی است که

برحسب اصول مذهب شیعه اثنی عشریه، ایمان بدون آن کامل نمی‌گردد و قبولی اعمال مشروط به قبول آن است و کسی که بمیرد و به این مسئله ایمان نداشته باشد و یا حضرت مهدی عجل الله فرجه را به امامت نشناخته باشد به حکم:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً  
جَاهِلِيَّةً»؛<sup>۱</sup>

به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است، این باور از جهت تأثیر و اهمیت در این حد است.

اعتقاد به مسئله رجعت هم گرچه ریشه در قرآن و روایات دارد ولی این طور نیست که مسئله غیبت و مهدویت بدون آن مطرح نباشد. بنابراین اصل امامت و مسئله مهدویت بدون مسئله رجعت هم در کتاب‌ها مورد بحث قرار گرفته است.

با این همه لازم به تذکر است که اصل مسئله رجعت و بازگشت اموات یک مسئله اسلامی است و وقوع آن در زمان‌های گذشته برحسب آیات متعدّد قرآن مجید ثابت است، وقتی این طور شد به دلیل اینکه در گذشته نظیر داشته است امکان وقوع مجدّد آن در آخر الزّمان نمی‌تواند مورد انکار باشد.

---

۱. صدوق، کمال‌الدین، ص ۴۰۹؛ خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۲۹۶؛ طوسی، رسائل العشر، ص ۳۱۷؛ ابن حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، ص ۴۹۵؛ محدّث نوری، کشف الاستار، ص ۷۸-۷۹.

زمانی که در امام گذشته رجوع اموات اتفاق افتاده و برطبق یک خبر مشهور در بین اهل سنت:

«لَتَسْلُكَنَّ سُبُلَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذْوَالنَّعْلِ بِالنَّعْلِ  
وَالْقُدَّةِ بِالقُدَّةِ حَتَّى لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ دَخَلَ جُحْرَ  
صَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ»؛<sup>۱</sup>

آنها باید وقوع آن را در این امت نیز جایز بدانند.  
بنابراین نفی امکان و وقوع آن ازطرف غیرشيعه برطبق مضمون این  
روایت صحیح نیست.

در خاتمه - با صرف نظر از آیاتی که وقوع رجعت را در امام گذشته  
خبر داده‌اند - برای تیمن و تبرک آیه‌ای را که شاهد بر وقوع رجعت  
در این امت است یادآور می‌شویم:

﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ  
بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾<sup>۲</sup>

«(به خاطر آور) روزی را که ما از هر امتی، گروهی  
را از کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کردند  
محشور می‌کنیم؛ و آنها را نگه می‌داریم تا به  
یکدیگر ملحق شوند!».

۱. مغربی، دعائم‌الاسلام، ج ۱، ص ۱؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۲۵۷.

این آیه دلالت بر روزی دارد که در آن از هر امتی گروهی از کسانی که تکذیب آیات الهی را کرده‌اند محشور می‌شوند که طبعاً این روز غیر از روز قیامت است.

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ  
وَأَخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ





## كتاب نامه

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغه، الشريف الرضى، الامام على بن ابى طالب عليه السلام، تحقيق و شرح محمد عبده، بيروت، دارالمعرفة، ١٤١٢ق.
٣. الباعث الحثيث شرح اختصار علوم الحديث للحافظ ابن كثير، شاكر، احمد محمد، بيروت، مؤسسة الكتب الثقافية، ١٤٠٨ق.
٤. اثبات الوصية للامام على بن ابى طالب عليه السلام، مسعودى، على بن حسين (م. ٣٤٦ق.)، قم، انتشارات انصاريان، ١٤٢٦ق.
٥. اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، حر عاملى، محمد بن حسن (م. ١٠٤١ق.)، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ١٤٢٥ق.
٦. الاختصاص، مفيد، محمد بن محمد (م. ٤١٣ق.)، تحقيق على اكبر غفارى، قم، نشر اسلامى، ١٤١٤ق.
٧. اختيار معرفة الرجال، طوسى، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ق.)، تحقيق سيد مهدي رجائى، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لاهياء التراث، ١٤٠٤ق.
٨. الاربعين فى امامة الائمة الطاهرين، قمى، محمد طاهر بن محمد (م. ١٠٩٨ق.)، تحقيق، سيد مهدي رجائى، قم، مطبعة الامير، ١٤١٨ق.
٩. الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد، مفيد، محمد بن محمد (م. ٤١٣ق.)، تحقيق مؤسسة آل البيت عليه السلام لتحقيق التراث، بيروت، دارالمفيد، ١٤١٤ق.

۱۰. *اصالت مهدویت*، صافی گلپایگانی، لطف‌الله، قم، دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله‌العالی، ۱۳۹۳ش.
۱۱. *الاعتقادات فی دین الامامیه*، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، تحقیق عصام عبدالسید، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
۱۲. *اعلام الوری باعلام الهدی*، طبرسی، فضل بن حسن (م. ۵۴۸ق.)، قم، مؤسسه آل‌البتیت علیه السلام لاحیاء التراث، ۱۴۱۷ق.
۱۳. *اعلام الدین فی صفات المؤمنین*، دیلمی، حسن بن محمد (م. ۸۴۱ق.)، قم، مؤسسه آل‌البتیت علیه السلام لاحیاء التراث، ۱۴۰۸ق.
۱۴. *اعیان الشیعه*، امین عاملی، سید محسن (م. ۱۳۷۱ق.)، تحقیق سید حسن امین، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۰۳ق.
۱۵. *الامالی*، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، قم، مؤسسه البعثه، ۱۴۱۷ق.
۱۶. *الامامة والسیاسة*، ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم (م. ۲۷۶ق.)، تحقیق علی شیری، قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۳ق.
۱۷. *ایضاح الاشتباه*، علامه حلی، حسن بن یوسف (م. ۷۲۶ق.)، تحقیق محمد حسون، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۱۸. *الباب الحادی عشر*، علامه حلی، حسن بن یوسف (م. ۷۲۶ق.)، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۶۵ش.
۱۹. *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الاطهار علیهم السلام*، مجلسی، محمدباقر (م. ۱۱۱۱ق.)، تحقیق محمدباقر بهبودی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۲۰. *البداية والنهاية*، ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (م. ۷۷۴ق.)، تحقیق علی شیری، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.

۲۱. *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد* علیه السلام، صفار، محمد بن حسن (م. ۲۹۰ق.)، تحقیق میرزا محسن کوجه باغی، تهران، موسسه الاعلمی، ۱۴۰۴ق.
۲۲. *تاریخ ابن خلدون (مقدمه)*، ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (م. ۸۰۸ق.)، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۳. *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام*، ذهبی، محمد بن احمد (م. ۷۴۸ق.)، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ق.
۲۴. *تاریخ الامم و الملوک*، طبری، محمد بن جریر (م. ۳۱۰ق.)، تحقیق گروهی از دانشمندان، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۳ق.
۲۵. *تاریخ یعقوبی*، یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (م. ۲۹۲ق.)، بیروت، دارصادر.
۲۶. *تذکره الحفاظ*، ذهبی، محمد بن احمد (م. ۷۴۸ق.)، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۷. *تفسیر القرآن الکریم (تفسیر ابو حمزه ثمالی)*، ابو حمزه ثمالی، ثابت بن دینار (م. ۱۴۸ق.)، گردآوری محمد حسین حرزالدین، تحقیق محمد هادی معرفت، بیروت، دارالمفید، ۱۴۲۰ق.
۲۸. *تفسیر نور الثقلین*، حویزی، عبدعلی بن جمعه (م. ۱۱۱۲ق.)، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۲ق.
۲۹. *تفسیر العیاشی*، عیاشی، محمد بن مسعود (م. ۳۲۰ق.)، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، المكتبة العلمية الاسلاميه.
۳۰. *تنقیح المقال فی علم الرجال*، مامقانی، عبدالله (م. ۱۳۵۱ق.)، النجف الاشرف، المطبعة المرتضوية، ۱۳۵۲ق.

٣١. *الثاقب في المناقب*، ابن حمزه طوسي، محمد بن علي (م. ٥٦٠ق.)، تحقيق نبيل رضا علوان، قم، انتشارات انصاريان، ١٤١٢ق.
٣٢. *التوحيد*، صدوق، محمد بن علي (م. ٣٨١ق.)، تحقيق سيد هاشم حسيني تهراني، قم، نشر اسلامي، ١٣٩٨ق.
٣٣. *جامع الرواة*، اردبيلي، محمد بن علي (م. ١٠١ق.)، قم، كتابخانه مرعشي نجفي، ١٤٠٣ق.
٣٤. *الخرائج والجرائج*، قطب راوندي، سعيد بن هبة الله (م. ٥٧٣ق.)، قم، مؤسسة الامام المهدي عليه السلام، ١٤٠٩ق.
٣٥. *الخصال*، صدوق، محمد بن علي (م. ٣٨١ق.)، تحقيق علي اكبر غفاري، قم، نشر اسلامي، ١٤٠٣ق.
٣٦. *خلاصة الاقوال في معرفة الرجال*، علامه حلي، حسن بن يوسف (م. ٧٢٦ق.)، تحقيق جواد قيومي، قم، مؤسسة نشر الفقاهة، ١٤١٧ق.
٣٧. *الدر المنثور في التفسير بالمأثور*، سيوطي، جلال الدين (م. ٩١١ق.)، قم، كتابخانه مرعشي نجفي، ١٤٠٤ق.
٣٨. *دعائم الاسلام*، مغربي، قاضي نعمان بن محمد تميمي (م. ٣٦٣ق.)، تحقيق آصف فيضي، القاهرة، دارالمعارف، ١٣٨٣ق.
٣٩. *دلائل الامامة*، طبري امامي، محمد بن جرير (م. قرن ٥)، قم، مؤسسة البعثة، ١٤١٣ق.
٤٠. *ذخائر العقبى في مناقب ذوى القربى*، طبري، احمد بن عبدالله (م. ٦٩٤ق.)، القاهرة، مكتبة القدسي، ١٣٥٦ق.
٤١. *الرجال*، ابن غضائري، احمد بن حسين (م. قرن ٥)، تحقيق سيد محمدرضا حسيني جلالى، قم، انتشارات دارالحديث، ١٤٢٢ق.

۴۲. *رجال الطوسی*، طوسی، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ق.)، تحقیق جواد قیومی، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۵ق.
۴۳. *رجال النجاشی*، نجاشی، احمد بن علی (م. ۴۵۰ق.)، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۶ق.
۴۴. *الرسائل العشر*، طوسی، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ق.)، قم، نشر اسلامی.
۴۵. *روضة الواعظین و بصیرة المتعظین*، فتال نیشابوری، محمد بن حسن (م. ۵۰۸ ق.)، قم، الشریف الرضی، ۱۳۷۵ش.
۴۶. *سنن ابی داوود*، ابوداود سجستانی، سلیمان بن اشعث (م. ۲۷۵ق.)، تحقیق سعید محمد لحم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ق.
۴۷. *سنن الترمذی*، ترمذی، محمد بن عیسی (م. ۲۷۹ق.)، تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ق.
۴۸. *السیرة النبویه*، ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (م. ۷۷۴ق.)، تحقیق مصطفی عبدالواحد، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۹۶ق.
۴۹. *السیرة النبویه*، ابن هشام، عبدالملک حمیری (م. ۸ - ۲۱۳ق.)، تحقیق محمد عبدالحمید، القاهرة، مكتبة محمد علی صبیح و اولاده، ۱۳۸۳ق.
۵۰. *شرح احقاق الحق*، مرعشی نجفی، سید شهاب الدین (م. ۱۴۱۱ق.)، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.
۵۱. *شرح نهج البلاغه*، ابن ابی الحدید، عزالدین (م. ۶۵۶ق.)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، داراحیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۸ق.
۵۲. *صحیح مسلم*، مسلم نیشابوری، مسلم بن حجاج (م. ۲۶۱ق.)، بیروت، دارالفکر.

٥٣. صحیح البخاری، بخاری، محمد بن اسماعیل (م. ٢٥٦ ق.)، بیروت، دارالفکر، ١٤٠١ق.
٥٤. صحیفه سجادیه، الامام علی بن الحسین علیه السلام (م. ٩٤ق.)، قم، نشر اسلامی، ١٤٠٤ق.
٥٥. صراط مستقیم (پاسخ به شبهات وهاجیات)، صافی گلپایگانی، لطف‌الله، قم، دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله‌العالی، ١٣٩٢ش.
٥٦. الصواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی (م. ٩٧٤ ق.)، تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف القاهرة، مکتبه القاهرة، ١٣٨٥ق.
٥٧. عدة الداعی و نجاح الساعی، ابن فهد حلی، احمد بن محمد (م. ٨٤١ق.)، تحقیق احمد موحدی قمی، قم، مکتبه وجدانی.
٥٨. عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ابن عنبه حسینی، احمد بن علی (م. ٨٢٨ق.)، تحقیق محمدحسن آل طالقانی، النجف‌الاشرف، المطبعة الحیدریة، ١٣٨٠ق.
٥٩. الغیبه، طوسی، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ق.)، تحقیق عبادالله تهرانی، علی احمد ناصح، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیة، ١٤١١ق.
٦٠. الغیبه، نعمانی، محمد بن ابراهیم (م. ٣٦٠ق.)، تحقیق فارس حسون کریم، قم، انتشارات انوارالهدی، ١٤٢٢ق.
٦١. فرق الشیعه، نوبختی، حسن بن موسی (م. ٣١٠ق.)، بیروت، دارالاضواء، ١٤٠٤ق.
٦٢. الفصول المختاره، مفید، محمد بن محمد (م. ٤١٣ق.)، تحقیق سید علی میرشریفی، بیروت، دار المفید، ١٤١٤ق.

۶۳. قاموس الرجال، شوشتری، محمدتقی (م. ۱۳۲۰ق.)، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۹ق.
۶۴. الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب (م. ۳۲۹ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۳ش.
۶۵. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر جزری، علی بن محمد (م. ۶۳۰ق.)، بیروت، دارصادر، ۱۳۸۶ق.
۶۶. کشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار، محدث نوری، میرزا حسین (م. ۱۳۲۰ق.)، المطبعة الجدیدة.
۶۷. کشف الغمة فی معرفة الائمة عليهم السلام، اربلی، علی بن عیسی (م. ۶۹۳ق.)، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ق.
۶۸. کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر عليهم السلام، خزاز قمی، علی بن محمد (م. ۴۰۰ق.)، تحقیق سید عبداللطیف حسینی کوه کمری، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ق.
۶۹. کمال الدین و تمام النعمه، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۵ق.
۷۰. اللوامع الالهیة فی المباحث الکلامیة، فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله سیوری (م. ۸۲۶ق.)، تحقیق محمدعلی قاضی طباطبائی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۲ق.
۷۱. المحجة فیما نزل فی القائم الحجه، بحرانی، سیدهاشم حسینی (م. ۱۱۰۷ق.)، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۹۸۳م.
۷۲. مسند احمد بن حنبل، احمد بن حنبل، شیبانی (م. ۲۴۱ق.)، بیروت، دارصادر.

۷۳. **معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة**، خوئی، سید ابوالقاسم موسوی (م. ۱۴۱۳ق.)، ۱۴۱۳ق.
۷۴. **المعجم الكبير**، طبرانی، سلیمان بن احمد (م. ۳۶۰ق.)، تحقیق حمدی سلفی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۷۵. **مقاتل الطالبیین**، ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (م. ۳۵۶ق.)، تحقیق کاظم مظفر، قم، دارالکتاب، ۱۳۸۵ق.
۷۶. **الملل و النحل**، شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (م. ۵۴۸ق.)، تحقیق محمد سیدگیلانی، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۲۲ق.
۷۷. **من لا یحضره الفقیه**، صدوق، محمد بن علی (م. ۳۸۱ق.)، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۷۸. **مناقب آل ابی طالب**، ابن شهر آشوب، محمد بن علی (م. ۵۸۸ق.)، تحقیق گروهی از اساتید نجف اشرف، النجف الاشرف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۷۶ق.
۷۹. **منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر علیه السلام**، صافی گلپایگانی، لطف الله، قم، دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله العالی، ۱۴۳۰ق.
۸۰. **نزهة الناظر و تنبيه الخاطر**، حلوانی، حسین بن محمد (م. قرن ۵)، قم، مدرسة الامام المهدي علیه السلام، ۱۴۰۸ق.
۸۱. **ینابیع المودة لذوی القربی**، قندوزی، سلیمان بن ابراهیم (م. ۱۲۹۴ق.)، تحقیق سید علی جمال اشرف حسینی، دارالاسوة، ۱۴۱۶ق.



## آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف

### در یک نگاه

ردیف	نام کتاب	زبان	ترجمه
<b>قرآن و تفسیر</b>			
۱	تفسیر آیه فطرت	فارسی	—
۲	القرآن مصون عن التحریف	عربی	—
۳	تفسیر آیه التطهیر	عربی	—
۴	تفسیر آیه الانذار	عربی	—
۵	پیام های قرآنی	فارسی	—
<b>حدیث</b>			
۶	منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر <small>علیه السلام</small> در ۳ جلد	عربی	اردو/انگلیسی/فارسی
۷	غیبة المنتظر	عربی	—
۸	قبس من مناقب امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> (مئة و عشر حدیث من کتب عامه)	عربی	فارسی
۹	پرتوی از فضائل امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در حدیث	فارسی	—
۱۰	احادیث الائمة الاثنی عشر، اسنادها و الفاظها	عربی	—
۱۱	احادیث الفضائل	عربی	—

فقه			
—	فارسی	توضیح المسائل	۱۲
—	فارسی	منتخب الاحکام	۱۳
انگلیسی	فارسی	احکام نوجوانان	۱۴
—	فارسی	جامع الاحکام در ۲ جلد	۱۵
—	فارسی	استفتائات قضایی	۱۶
—	فارسی	استفتائات پزشکی	۱۷
عربی	فارسی	مناسک حج	۱۸
عربی	فارسی	مناسک عمره مفرده	۱۹
—	فارسی	هزار سؤال پیرامون حج	۲۰
آذری	فارسی	پاسخ کوتاه به ۳۰۰ پرسش در ۲ جلد	۲۱
—	فارسی	احکام خمس	۲۲
—	فارسی	اعتبار قصد قربت در وقف	۲۳
—	فارسی	رساله در احکام ثانویه	۲۴
—	عربی	فقه الحج در ۴ جلد	۲۵
—	عربی	هدایة العباد در ۲ جلد	۲۶
—	عربی	هدایة السائل	۲۷
—	عربی	حواشی علی العروة الوثقی	۲۸
—	عربی	القول الفاخر فی صلاة المسافر	۲۹
—	عربی	فقه الخمس	۳۰
—	عربی	أوقات الصلوة	۳۱
—	عربی	التعزیر (احکامه و ملحقاته)	۳۲
فارسی	عربی	ضرورة وجود الحكومة	۳۳
—	عربی	رسالة فی معاملات المستحدثة	۳۴
—	عربی	التداعی فی مال من دون بینة ولا ید	۳۵

—	عربى	رسالة فى المال المعين المشتبه ملكيته	٣٦
—	عربى	حكم نكول المدعى عليه عن اليمين	٣٧
—	عربى	ارث الزوجة	٣٨
—	عربى	مع الشيخ جادالحق فى ارث العصبه	٣٩
—	عربى	حول ديات ظريف ابن ناصح	٤٠
—	عربى	بحث حول الاستسقام بالازلام (مشروعية الاستخارة)	٤١
—	عربى	الرسائل الخمس	٤٢
—	عربى	الشعائر الحسينية	٤٣
آذرى	—	آنچه هر مسلمان بايد بداند	٤٤
—	عربى	الرسائل الفقهية من فقه الامامية	٤٥
—	عربى	الاتقان فى احكام الخلل و النقصان	٤٦
<b>اصول فقه</b>			
—	عربى	بيان الاصول در ٣ جلد	٤٧
—	عربى	رسالة فى الشهرة	٤٨
—	عربى	رسالة فى حكم الاقل و الاكثر فى الشبهة الحكمية	٤٩
—	عربى	رسالة فى الشروط	٥٠
<b>عقايد و كلام</b>			
—	فارسى	عرض دين	٥١
—	فارسى	به سوى آفريدگار	٥٢
—	فارسى	الهيئات در نهج البلاغه	٥٣
—	فارسى	معارف دين در ٣ جلد	٥٤
—	فارسى	پيرامون روز تاريخى غدیر	٥٥
—	فارسى	ندای اسلام از اروپا	٥٦

۵۷	نگرشی بر فلسفه و عرفان	فارسی	—
۵۸	نیایش در عرفات	فارسی	—
۵۹	سفرنامه حج	فارسی	—
۶۰	شهید آگاه	فارسی	—
۶۱	امامت و مهدویت	فارسی	—
۶۲	نوید امن و امان / ۱	فارسی	—
۶۳	فروغ ولایت در دعای ندبه / ۲	فارسی	عربی
۶۴	ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / ۳	فارسی	—
۶۵	معرفت حجت خدا / ۴	فارسی	—
۶۶	عقیده نجات بخش / ۵	فارسی	—
۶۷	نظام امامت و رهبری / ۶	فارسی	—
۶۸	اصالت مهدویت / ۷	فارسی	عربی
۶۹	پیرامون معرفت امام / ۸	فارسی	—
۷۰	پاسخ به ده پرسش / ۹	فارسی	آذری
۷۱	انتظار، عامل مقاومت و حرکت / ۱۰	فارسی	—
۷۲	وابستگی جهان به امام زمان / ۱۱	فارسی	—
۷۳	تجلی توحید در نظام امامت / ۱۲	فارسی	—
۷۴	باورداشت مهدویت / ۱۳	فارسی	—
۷۵	به سوی دولت کریمه / ۱۴	فارسی	انگلیسی
۷۶	گفتمان مهدویت / ۱۵	فارسی	عربی
۷۷	پیام‌های مهدوی / ۱۶	فارسی	—

انگلیسی	فارسی	توضیحات پیرامون کتاب عقیده مهدویت در تشیع امامیه	۷۸
—	فارسی	گفتمان عاشورایی	۷۹
—	فارسی	مقالات کلامی	۸۰
—	فارسی	صراط مستقیم	۸۱
—	عربی	الی هدی کتاب الله	۸۲
—	عربی	ایران تسمع فتجیب	۸۳
—	عربی	رسالة حول عصمة الانبياء و الائمة	۸۴
—	عربی	تعليقات على رسالة الجبر و القدر	۸۵
—	عربی	لمحات في الكتاب والحديث والمذهب	۸۶
—	عربی	صوت الحق و دعوة الصدق	۸۷
—	عربی	رد اكدوبة خطبة الامام على <small>عليه السلام</small> ، على الزهراء <small>عليها السلام</small>	۸۸
اردو / فرانسه	عربی	مع الخطيب في خطوطه العريضة	۸۹
—	عربی	رسالة في البداء	۹۰
—	عربی	جلاء البصر لمن يتولى الائمة الاثني عشر <small>عليهم السلام</small>	۹۱
—	عربی	حديث افتراق المسلمين على ثلاث و سبعين فرقة	۹۲
—	عربی	من لهذا العالم؟	۹۳
	عربی	بين العلمين، الشيخ الصدوق و الشيخ المفيد	۹۴
	فارسی	داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید	۹۵

—	عربی	مقدمات مفصلة على «مقتضب الاثر» و «مکیال المکارم» و «منتقى الجمال»	۹۶
—	عربی	امان الامة من الضلال و الاختلاف	۹۷
—	عربی	البكاء على الامام الحسين <small>عليه السلام</small>	۹۸
—	عربی	النقود اللطيفة على الكتاب المسمى بالاخبار الدخيلة	۹۹
—	فارسی	پیام غدیر	۱۰۰
<b>تربیتی</b>			
—	فارسی	عالی ترین مکتب تربیت و اخلاق یا ماه مبارک رمضان	۱۰۱
—	فارسی	راه اصلاح (امر به معروف و نهی از منکر)	۱۰۲
—	فارسی	با جوانان	۱۰۳
<b>تاریخ</b>			
—	فارسی	سیرحوزه های علمی شیعه	۱۰۴
—	فارسی	رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی)	۱۰۵
<b>سیره</b>			
—	فارسی	پرتوی از عظمت امام حسین <small>عليه السلام</small>	۱۰۶
—	فارسی	آینه جمال	۱۰۷
—	فارسی	از نگاه آفتاب	۱۰۸
—	فارسی	اشک و عبرت	۱۰۹
<b>تراجم</b>			
—	فارسی	زندگانی آیت الله آخوند ملا محمد جواد صافی گلپایگانی	۱۱۰

—	فارسی	زندگانی جابر بن حیان	۱۱۱
—	فارسی	زندگانی بوداسف	۱۱۲
—	فارسی	فخر دوران	۱۱۳
<b>شعر</b>			
—	فارسی	دیوان اشعار	۱۱۴
—	فارسی	بزم حضور	۱۱۵
—	فارسی	آفتاب مشرقین	۱۱۶
—	فارسی	صحيفة المؤمن	۱۱۷
—	فارسی	سبط المصطفی	۱۱۸
—	فارسی	در آرزوی وصال	۱۱۹
<b>مقاله‌ها و خطابه‌ها</b>			
—	فارسی	حدیث بیداری (مجموعه پیام‌ها)	۱۲۰
—	فارسی	شب پرگان و آفتاب	۱۲۱
—	فارسی	شب عاشورا	۱۲۲
—	فارسی	صبح عاشورا	۱۲۳
—	فارسی	با عاشوراییان	۱۲۴
—	فارسی	رسالت عاشورایی	۱۲۵